

بسم ربنا ارحم الراحمين

بنا بخدمه كوني بيان ان حبس دولن يصلوا الى سامعي  
بحر العرفان الانا لا قطع القصر من كل من في السموات  
والارض قدسوا انفسكم يا اهل الارض اعملوا تصورات في السموات  
قدرا فكم قد خلق في حبس ابد عبادته في سموات  
مرفوعا جوهرين باب انكم ساكنين كسبل ايمان حجاب  
كاسر ايمان يا ايها القوم قدسوا انفسكم يا اهل الارض اعملوا تصورات في السموات  
يا ايها القوم قدسوا انفسكم يا اهل الارض اعملوا تصورات في السموات

ادوات و اسباب. سجاس و جلال و نور و حرار و ابرار و سجا  
طاهره و چشم راز و ملاحظه کلمات غایبه و متوکلین علی الله و  
توکلین الیه و الکلمات شریکه آنکه قابل تحقیقات اشرف است  
تعمیم علم و عرفان الهی و محفل ظهورات فیوضات غیب  
ناقصی کردند زیرا اگر عیب بخواد اقوال و اعمال و  
فعلات و عبادات و حال و جا و سبب این معرفت حق  
و ادبیات و دست برد و هرگز برضوان معرفت برسد آنچه  
داخل نشود و بصیون علم و حکمت سلطانی حدیث فائز گردد  
و هرگز بر سر سنن قیام نرسد و از جام قرب و رضای حق  
نبرد و ناظر باین مقل شود که چه شست و در مردم از احوالی و ادائیگی  
همیشه نظر ظهور است احدیه و در بسیار کل قدسینه بود و اند  
استی که در جمیع اوقات و اوان ترصد و منتظر و دعا و انتظار  
می نمودند که شب بدین رحمت الهیه بوزیران اید و جمال حق  
در سده و حق غیب بر عهد ظهور است که در اید و چون  
اوقات غایت منتظر است که در و در غایت کرم است برص

و خمس غیب از حق قدرت ظاهر شد جمیع کدیت منوره  
و از لقا او که عین لغت را قدرت است آخر از بخت بدست خوان  
تفصیل این در جمیع کتب مآوید مذکور و مطروحات  
قدری تامل نمایند که سبب اعتراض نامس ابد ارب  
و امال ایشان چه بود و بعضی سبب اعتراض منور مذکور  
و بیان و تقریر و تفسیر بر همه مذکور آن خارج و خاص است  
و احدی از مصنفان قدر بسته و مطالع احد نه ظاهر نشد مگر آنکه  
با عرض و انکار و استعجاب نامس متلاشت چنانچه  
میفرماید یا حسرت علی ایما یا تعیم من رسول الاکانوا  
بیت خزنون و در مقام هم در میفرماید و بخت کمال اشته  
و یا خنده و دعا و لولیا علی علی بن حصوا به الحق و انهم  
بخت نمر که از غلام قدرت صدایند و سار خوت و بخت  
نماز شده زیاد و از حد اجساد و احاطه بسیار است و لول  
الا فیه و صاحبان بصیرت سود و سود کفایت میکنند قدری  
در این مورد بسیار که تامل فرمایند و بفطرت حقیقت تدر

غایب تا فسدی بر بدائع امور انجسما و زو و کذیب جلالت  
اضحی اطلاع باید شاید شمس از روز طین غفلت نفا نفا نفا  
و حدت و معرفت البید و از اجد و از لال حکمت لای  
و اشارت مجرب و عظمی بجلال یا شاید و روز و قریه  
نیت نصیب انجسما مجرب و از اجد و از لال حکمت لای  
بر استلای انجسما و عظمی و کذیب انجسما و از لال حکمت لای  
انجسما و عظمی و کذیب انجسما و از لال حکمت لای  
باید و کبر و عظمی و کذیب انجسما و از لال حکمت لای  
صفحات اجد و عظمی و کذیب انجسما و از لال حکمت لای  
در استلای انجسما و عظمی و کذیب انجسما و از لال حکمت لای  
الواج و کبر و عظمی و کذیب انجسما و از لال حکمت لای  
و اقران بر عظمی و کذیب انجسما و از لال حکمت لای  
انجسما و کبر و عظمی و کذیب انجسما و از لال حکمت لای  
سبب شود که بعضی از انجسما و از لال حکمت لای  
و جلال عظمی و کذیب انجسما و از لال حکمت لای

دارم که بسیار نوح بود که قصد پنج سال نوح نمود  
و جبار و ابوابی این روح دعوت فرمود و احدی را و را  
احاست نمود و در هر لوح قدری از او اذیت بران چون  
ببارک وارد میاورد و در کفین بر ملاکت او می نمود و چون  
واجب حضرت داشت که آن را بر حضرت وارد شد  
خانم میفرماید و کلمات علیها من قورده و من قال ان  
منافاتی حضرت که تفرزون نفوف تقصرون و بعد از مدت  
چند مرتبه و عده از آن ضرر با صاحب خود فرمودند و بعد  
معین و در هر مرتبه بدست و بعضی از آن صاحب معذور  
بجست نمود و در آخر می نمودند خانم تفصیل این در آن  
کتاب مشهور است شد و البته نظر عالی بر رسید یا میر  
تا آنکه باقی نماز برای آن حضرت که در حقش با جهنم بود  
فقس خانم در کتاب و اخبار ذکر است تا آنکه بالاخره  
خدا در رب لاند علی الارض من الکافرین و تا راز طمان  
بر کشید حال قدری تا فل با یک سبب چه بود و اینست

این جهان باین قسم هست از خود جداست از جسمند و  
قبض نمیکنند اثبات مقرر از آنست که هر کس در حد  
الهی جدا شد که سببیا و باری بی بعضی تعلیل شود بسیار آفرین  
باید استوار امور غیبی واقف شود و از طیب معنوی که کل  
حقیقی بوی برید و تصدیق نمایند که امتحانات الهیه مجربند  
جهل و او بود و در خود نور از عظمت و صدق اندکند  
و حق را باطل و بدایت از ضلالت سعادت از شقاوت  
و خوار از کل مقام و معلوم شود چنانچه فرموده است  
و انفس ان یترکوا ان یتقوا الامثال و جسم لا یفکون  
از روح طحال چو از مشرق بدیع مشرق شد و قریب بقصد  
نه او از بد با خلافت قول مردم را برضوان قربانی  
بجلال دعوت نمود و مقدمه را بیا که مثل غیث باطل بر  
حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت استوار  
شد و شدت استقامت شدت غناش کرد و در ولا  
الکافرون کفرهم الاضارا و بعد یکدل صافی از رضوان

ضمیمه نمودی قدم بیرون نهاد و عیسا در ابرو برید و قرب  
بنا کرد و دعوت نمود و خدمت کشید و از او امر بار او را الهی و نبوی  
از مناسبت میفرمود و قدری بخشید و اثری ظاهر نیامد و خدمت  
غیبت خست بار فرمود و ناگهان آن حال ازلی ناسنس را بخر  
بعد از آن حدیه دعوت نسیف نمود و خاندن میفرماید و الهی شود  
اخاصیم صاحب حال یا قوم ایچید و الله ما کلم من الذخیره الی  
آخر القول قالوا یا صاحب قد کنت فیما رجو قبل بذاتین  
اون بعد ما بعد آتانا و اما لعلی شکک ما ندعونا الیه مرسیب  
و هیچ فایده بخشید تا آنکه بصیحه جمیع بنابر ارجع شدند و بعد  
صحت کشف نقاب نمود و علم بدی ارتفع شد و ابل ارض  
نور قلبی و دعوت سر نمود و هر چه میباید در بصیفت فرمود  
چون صد شری نیامد و در غیر غفلت حاصلی بخشید الا آنکه در  
فصلی بکلکلی آمد و عروج و نجف احی الا یقنان الی مقام حله  
اندر علم الا در آنکه بر نوحان و تفصیل آن حضرت مشهور است که  
چه مقدار از عدد احوط نمودند تا آنکه نارسد و عراض فرود

شد و بعد از حکایت ناز آن کس بر الهی را از بد جسمه آن  
نمودند و خانم در عهد رسالت بکتاب مذکور است و بعد از آن  
او منتفی شد تا نوبت بهوسی برسد و آنحضرت بصحای که  
و مضای معرفت از کاران محبت الهیه با لبها ن قدرت  
و شکست صحنه از حسنی نور بر عهد ظهور رخا جسمه شد  
و جمیع من فی الملک را بکلوت بقا و اما شجره و فناء و عود  
نمود و شمشید شد که فرعون و طراد و جد است اضمحلال  
و چه مقدار از احجار ظهورات از انفس مشر که بران شجره  
وارد آمد تا بحدی که فرعون و طراد و عبت ککاشتند که آن  
نار برده را تا به رازان و تکذیب و اعراض افشرد و نمود  
میانند و خاف از اینکه ناز حکمت الهیه از آب عنصری  
شود و کسریج قدرت ربانیه از دایمی مخالف خانی  
شد و بلکه و بقیع مدام سبب اشتغال شود و ناهایت  
خط لواتم با بصیرت یک بد مضر و ن وفی رضی الله تسکون  
و چه بانی خوش فرمود و من ال فیه جود چنانچه حکایت



اور در باب الغره برای حبیب خود میفرماید و قال رجل  
مومن فمن آل فسر عوان یحکم ایمانه اهلوا ان رخلان نقول  
ربی ائمه و قسبه ما حکم بالعتبات من ربکم و ان یک کاذبا  
فلیک که به دان یک ضا و قاصکم بعض الذی یحبکم کم ان  
اقتدای بعدی من هر طرف که آید و بالاخر با هر کجائی که رسید  
که همین مومن را به نهایت عذاب رسیده شود و بدو الا لغت افتد علی  
القوم الظالمین حال قصه در این سورات مآل فرمایند  
که چه سبب بخیر نه اذلت فاجات بود که هر ظهور حقیقه در الحاکم  
از فوق الا حکمان ظاهر شد اینگونه خواند و اعتناش و ظلم و  
انقلاب و در اطر افراط عالم ظاهر و بود میگشت با آنکه جمیع  
همسایا در چنین ظهور خود مردم را ببارت میدادند و بدی و  
علامتی از برای ظهور بعید نکرد میفرمودند چنانچه در عجب  
مستطاب است با وجود طلب انتظار ما بس مطلق هر قدر هستند و ذکر  
علامات در کتاب چرا باید آید اینگونه امور در عالم بود و بعد که  
جمیع بنسب و اصفیاء را در هر عهد و عصر اینگونه ظهور و جود

نماند خاندان صفیاریه افکار عالم رسوای بدلائی و بی علم است  
فخریاتی که تیر و شب بقا بقا منفر با بد بر زبان و عجب که  
آدمی بوی کس ما رسوای از جانب پروردگار بغیر خود نمی  
شمارند و در صورتی که در هر یکی از این نسبتها  
موردی که در وی را می بینید حسرت تا غل غل نماید که سستی  
افعال چه بود که باین قسم باطلات حال غیری ابطال سکون  
می نمود و هر چه که در آن را می بینید سبب احراض و اغراض  
العیان بود و حال هم سبب اغفال این جماعه شد و اگر بگوئیم  
الیه کامل و تمام نبود و لهذا سبب اختراض عباد شد این  
کفریت صراح لاجل آنکه این نجاست از فیض غیاض دور است  
و از رحمت مبتذله عید که نفی را از سبب این جمع غیاض و غیاض  
برای غیاض خود و باو حجت کافی وافی علی نظر ما بد و مع ذلک  
حق را از عهده ام اقبال باو معذرت فرما بد بلکه لایزال چو  
سلطان و وجود بر عین کفایت بطوبه غل فیض خود احاطه  
فرموده و اقی نیست که فیض او قطع شود و یا اگر سلطان

در مقام حمایت او موضوع کرد و پس نیست این امور است محدث  
گزار از انفس محمد و ده که در او دوی بیست و دو حرکت نماید  
و در صحرائی بعد سیر نمایند و نظرات خود و هر چه از حقایق  
خود شنیدند و اندک از آن آتشی یا صیقل نمایند لهذا اخیر از احراض  
امری ندارد و جسم را غرض حاصلی نخواهند و این معلوم  
نزد بزرگی بصری که اگر این عجب و در ظهور بر یک از مظاهر  
شخصیت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده  
و ادراک نمود و پاک و متدلسس نمود و البته از جمال  
مهر و مظاهرند و از جسم قرب و وصال حاصل شد  
منوع نمی گشتند و چون در بدن مان حجت را برطرف نمود  
که از علمای خود شنیدند و بود و نیز آن می نمودند و معلوم  
اضعیفه اخف موافق نمی آمد پس از آنکه از آنکه در غرض  
در ایشان در عالم ظهور بخلو رمی آمد و در جمیع او قیاس است  
جهاد و وضع ایشان از ساطعی بحرا حدیه علمای و معصوم و دیگر  
از نام خردم و در کف کیفیت ایشان بود و بسیار بعضی نظر

بیت - یاست و بعضی از حدیث هم بر این شیوه است  
خانچه مجتبیان و انوار علمای عصر کسبیل نهادت  
نویسید و با حق قرینت برده از خود و دیگر علمای که از دست  
حد و علمای عصر بر سر طین وجود و وجود کسبیل و انوار  
و باین نام محدود و خانچه طالع شده و از انبیا و بعضی بزرگان  
خانچه حشر از مشاهد انوار بحال محبوب بی نصیب نبود  
و کوشش را از بدایع نجات و رفقا و مقصود محروم ساختند  
بیت که در جمیع کتب مساوی ذکر احوال علمای عصر  
خانچه میفرماید تا اهل الکتاب که کفر و نفاق است انداخته  
شدند و در جمیع میفرماید تا اهل الکتاب لم یسبون الحق  
تا اهل طاعت و تقوی بحق و انتم کسبون و در مقام دیگر میفرماید  
حق تا اهل الکتاب لم یصدون عن حق پس این است  
که اهل کتاب که صد نفر اند و مردم را از عصر طاعت  
این عصر بوده اند خانچه کسب و جمع در کتب مذکور  
و از کلمات و اخبار مستفاد میشود و لواحق بطرف اند

تظرون پس قدسی بدیده بصیرت ایست در آفاق عالم بی  
واضحات کلمات تا نزد صدائیه نقل فرماید تا جمیع کسب و  
روغانیه بی کسجیات حلال از خلف سرور قضا و قضای  
طایفه وجودی شود و تکلیف اخلاقی در دم و احتجاجات ایشان  
عدم او را که در عرفان حاصل شد و ملاطیبات که طریقات  
حاصل حق در علمایات ظهور بعد فرمودند این بیانات را در  
ضمونه و تحقیقات این و اصل نشدند و علم و ادب و برانوار  
در آیات نشدند بر ما نمودند و این معلوم است که تاویل کلمات  
حکامات از لایه را جز بیانی کلی از لایه ادراک نماند و نهیات و حکما  
ضمونه را فرض نمود اهل قیاس و هر که فقهی علم از شراب  
سبلی عدل نصیب ندارد و در خود که در این دنیا می شود  
اطلاع نیاید تا به غیر ما دید و ما علم تاویل آن است و اگر آن  
نی احاطه مع ذلک تاویل کتاب را از اهل محاسن  
شدند و علم را از جمیع او اخذ نمودند شاید چون آنست  
که داشت و انوار صمیمی از ظهور روح عالم را احاطه نمود جمیع

یهد و اض نمود که آن شخص که در تورات موعود است  
باید مروج و مکل شیرین تورات باشد و این جوان با صغر  
که خود را مسیح اند فیما حکم طلاق و نسبت را که از  
حکمای اعظم موسی است فسخ نموده و دیگر آنکه عملا نم ظهور  
نظارت چنانکه یهود حسنه و زلف از آن ظهور کند که در تورات  
مذکور است چه در تورات هر قدر که حدیه و مطالع تورات  
بفکر موسی و ابداع طایر شده و هنوز یهود و کجی بات فکری  
و خفیات آنکه تضاد به عجب بوده و جستند و خط اند که  
مجموع باطلات مذکوره که خود او را کس نموده اند که خطا  
خواهد شد که لک اند و جماعت به تبسم و اند غصه و  
الایمان و ختم بنا گشت فی مادیة انجم و این جوان که از  
عدم عرفان یهود و جهالت مستوره و تورات را که در دنیا  
ظهور اجد نوسه شده چون به تحقیق استانی نبردند و بظواهر  
حقین صورت واقع شد لطف از احوال عبودی محروم شدند  
بطهارت اند و این گشت که کانون امن استظنین و لم نزل و لایزال

هم چنین علیات احکام را باید از سلسله علت و معلول  
الطیفره تحقیق جاریه خود را بی بسط و بی نقص نمود و  
کشف این سر را بعضی از عبارات بسیار بسیار لغات  
و در الواح مخطوره قبل که برای یکی از اجاب نوشته شده بود  
مذکور است و حال جمع بیست و نه خشت حراقی نظر خوان  
انجاء در این دراق مجید و او که میانه کیم که شایسته  
صحراهای بعد از حجب قرب و لالت نماید و یک کشت حرا  
بیابانهای جزیره سرافرا انجام قرب و وصال سازد تا  
صلوات مرقع شود و افایب جهات ابیت از فوق  
طالع کرد و علی انداکل و به استعین لعل کبری من و دلال  
ایمانی به اخذ آن کس تقویت آنکس حرا من اخذ خطبه و  
اطوار و رخات الفرو و کس من حرا کاف فی الروضه الاحمد  
من یدری القدره باذن الله مغروسا بر اولی لعل معلوم  
و واضح بود که چون با رجعت عیوی حجاب حدود و حدود  
سخت و حکم حضرت فی اهل حرا بر حجب ظاهر است

روزی انحال عیبی بعضی اصحاب روحانی ذکر خزان فرمود  
و نداشتن از در خشتند و فرو نماند من میروم و بعد  
سایم و در مقام یک نفر نماند من میروم و سایم دیگری  
بگوید آنچه من بنگارم و تمام نماز بخواند اگر گفتارم و این و  
عبارت فی تحقیق کتب است و اتم فی مظهر الوجود یعنی  
تجسد و بدن و اگر بیدار نصیرت منوی مشاوه شود فی  
در عهد خاتم که بعبی و امر او ثابت شد و در مقام اسم  
که خود حضرت فرمود منم و اما در اخبار و کتاب عیبی را  
جم تصدیق فرمود که من بخند الله بود و در این مقام شد  
و در همان خرقی مشهود و نه در کتابش این غیرتی ملحوظ است  
که حضرت و قائم با مراد الله بود و ندانم تا طلق بذکر الله و کتاب  
هر دو هم صغیر بر او امر الله بود و از آنجا است که خود عیبی شود  
من میروم و در اجبت میکنم بلی که اگر شمس الیوم بگوید  
من میروم و در اجبت میکنم بلی که اگر شمس الیوم بگوید  
من میروم و در اجبت میکنم بلی که اگر شمس الیوم بگوید



که کل شیئی در صحیح و ضاه و قیاس است و اگر بعد شود که در کسی  
بود کسی غیر عنده انهم ضاه و قیاس است چنانچه می بینی با یکدیگر یکی است  
با وجود این در هر کدام اسی و یکدیگر ضاه و قیاسی و یکدیگر ضاه و قیاسی  
غیر این نباشد و بهین بیان در قاعده و تقاضات تفصیل فوق  
و احتیاج مطلق قیاسی را در آن فرمایند تا مطلقیات کلمات این  
بسیار است و صفات را در مقامات جمع و فرقی خارج نشود  
و اکتفا کردی و جواب مسئله خود را در مودوم نمودن اینچنان  
از بی در هر مقام خود را با کسی و برخی تمام بسیاری و بعد از صفات  
و غرایب آنحضرت بسته عاقل و ند که علامت رحمت و  
حیثیت و وجود این ظاهر خواهد شد و در چند مقام این  
سوال را از این طلعت بمثال نمودند و آنحضرت در هر مقام  
علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اینجا می آید و ملاحظه فرمائید  
مطالعه حکیمه آنرا ذکر نیست تا مع و تقاضای مکتوب نیست در هر مقام  
و بعد از آن در جواب علامت بعد از آن می آید و ملاحظه فرمائید  
و بعد از آن در جواب علامت بعد از آن می آید و ملاحظه فرمائید

نی، بکمال که در او از اسلام بیخود و جاری شده و فاسد شود  
انکه آتش و غریب طلب غایم اما ظنک بود و است از نزد کم  
به و لاش کور و این طعایت که از او اج و افقه پذیرد  
با و حیات باقیه یابد و این جان مانده است که سفیر یابد  
اززل عین مانده است و این مانده حسد که از او است  
مقطوع شود و نشان بخورد و در کل چنین از تجربه فضل  
و از کم است حست و عدل نازل شود و جنب خود فرموده است  
سلامت طبعیت که تجربه صلح ناست و فرجهانی است که  
از کم کل چنین حست که از این از این عطفه لطیف خود رفته  
و از این نعمت باقیه و حیات و اند خود را هر دم حسد از  
تسلی و مانده و معنوی را دانسته که که از اطفال بدیده  
شستنی حقیقی است و اسی و حیات تازه یابد و از او اج  
پرسد و بر روح بی اندازد و غرض خود ای برادر من حسد  
باید تا آید باقیست از کم اسب باقی و چشم بر نیمه نسیم جان  
از حسد جانان نوزد و وجهه نهرانی تبسبان و در حسد

و دمام بوابه رضوان مخرج نماز آید و چشمتیکه خندیدار  
در کلمات قدسی باشیشا نهای الهی پرواز نمایند و بگرد  
میل ششوی و نه جمال گل بسجینی بس تا طاهر ازلی در سوره  
تغی است و بهار الهی در جلوه و زمزمین غنیمت شمرده و گوش  
قلب را از سر و شش او بی جسمه برین نیست نصیحت این  
عبد انجباب و انجای خنده را غمناک را محقق بل و من است  
خیر خزان این نعلکان غیاث و غایب چه و میری و نیست  
نعمت عیسی بن مریم که در رضوان بخیل با کمال جلیل در عظام  
ظهور رحمت فرموده و در سفر اول که مضروب بتی است و توفی  
که سوال نمودند از حلا مات ظهور بعد جواب فرمود و گفت  
من بعد خدیق ملک الایام ثم انظر الایضی خصوص  
و الکواکب تناسط من السما و تواتر الارض ترسیح فیضه بیده  
غلامات ابن الانسان فی استسما و یخرج کل قباکل الارض  
یرون ابن الانس ان یتیا علی محاب السما مع قواة و عید  
و برسل ملائکته مع صوت اتا فور العظیم نسفی تر جرات انجباب

است که بعد از شکی و اطمینان که جمله مردم را احاطه میسازد  
از افاضه منوع میشود یعنی تا یک سبک رود و قهر از عطای خود  
نارینماند و دستارهای سمار بر رخ نازیل میشود و ابر کافران  
تزلزل میشود و در این وقت خلا هرگز در نشانیهای پیر انسان  
و در آسمان به حال موجود و سبب فرج و جود پیدا از حضور  
علاقت از عرصه غیب عالم میشود و میاید و میفریاد و در آن  
جمع قبیله با که در ارض ساکنند نوحه و بدیهه میسازند و می  
خلاقان حال حدیه را که سایه از آسمان در حالت سکر سوار بر  
با قوت و بزرگی و جلال بزرگ و میفرستند و کند ای چون  
با صدی صاف و عظیم است و در افسار خانه دیگر که منسوب  
و در قفس و خواست چنین عبارات مذکور است و چون  
الواح حربه تفصیل مذکور شد و گرد این در افاق تصور  
انسانند و کمالاتی که از آنها میوید و عطای این چون  
بصاحتی برین بیانات و مخصوص و در این نکات نشانه  
آن میگویند که اندازش بر فیض محمديه و از حجاب فضل

همه به منور است و جمال اطفال به هم تشکب اطفالی خود  
ندید بارت جمال ساطع جوان محسوس بود مآخذ در بر او که  
حدود خمس اتمیده چنین اطفال که مذکور شد لطیف و زیاده  
هست که فرنگی که داشت و عهد ناماخر رسید و انچه بود  
بغیر قیامی غلطت خود را جمع شده و بگردان افاض روی  
و جمیع الهی و میداده شد و فضا می سرور را بفرقه خلعت و فضیلت  
بارش بدست و محل غایت محسوس شده و به حسن و زینت  
و در افتاد که کی این اطفال ظاهر شود و آن بچگی معلوم بود و  
تا حضرت نمایند ما که در این اطفال کشته و جانها  
در عیش ایشان رخا رخا هم دیگر هم بین فضا فضا از کوثر حیات  
رحمت افاضی حضرت باری و در مانده اند و بخیال خود  
مشغولند و از این بخت کشته بیا بین دیگر و این است  
که میفرماید استعمار و الارض و نوان و کن بکلامی لایزال  
که حضرت آن بختی نیست که استعماران فریدین کن نیست  
که زایل و معدوم شوند اما کلام من حسن که زایل نشود

و همیشه باقی و ثابت نهاده ناکس خوا بود و در این بهر چنانکه  
از این بخیل بکند که حکم بخیل هرگز فروغ نپوشد و بر وقت و زمان  
که در خطابت میوه خود با عهد علی محکم خلا هر شود باید تعریف و تعجب  
بخشید از حکم و ثابت نماید تا در عهد عالم و بی باقی قیامت و زمان  
و در این وقت از مطالب مختلفه است و از این بیان از این  
تغیض و کرد و اند که اگر نفسی جسم می شود بکلیه خطا باقیست  
و بر خلاف حکم هر دو باین حکم نماید البته از عاقل کنند و بکلیه  
نفس که بکلیه تغذیه نماید و استخوان کنند ضایع و در کار و شمس  
شده است حال اگر معانی این کلمات فرزند در کتب را که شمس  
این سخن از عدم فروغ باقی از عاقله قصد می دهد و نه نفسی محکم باشد  
از خطرات احدثه و در خطور تمام خصوص سوال کنند و در این است  
با نوا از شمس باین صفت می بیند و با جسم هر علم و حکمت  
اینکه شمس حال این بیند و شمس از معانی این کلمات را ذکر  
نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن بین کلیه توضیحات  
کلمات الهی و اشارات بیانات خطا هر قدر می تواند اخص شود

ما از بجهت کلمات از بحر اسما و صفات منوع نشود و از  
مصباح احسنه که عقل تجلی ذات است محبوب نکند و نداند  
من بعد ضیق ملک الایم یعنی و منت که نامس و سختی  
سختی مستلزم شود و این در وحیست که اما در خمس حقیقت  
افکار سه دره علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زما  
نامس چیست جهال افتد و ابواب توحید و معرفت که  
مقصود اصلی از خلق انانیت مسدود شود و علم ظریف تبدیل  
گردد و بدایت تفاوت را هیچ شود و خاندان الیوم مشاهد  
شده که زمانم بسر کرده و بی بدست جانی افتاده و هر  
شخص که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از نبود  
جزایسی و از مقصود و حسرت حرفی نمانده و بعضی با و نامی  
و نفس غایب شده که سر جای عقل و قوادر از قلوب خایب  
خود و با اینکه ابواب علم الهی بیفتاح قدرت ربانی مفتوح  
گشته و جواهر وجود ملکات بنور علمی و فیوضات قدرتی  
نور و مهدی گشته و بعضی که در برشی بانی از علم بازگشته

در هر فردی از شش منبسط شده و با جبهه این منبسط  
علی که حامله را محاط نموده بر سینه زبانه علم را مسدود و در  
و اسطی در حمت را مقلوب گرفته اند لکن قشک بسته از حرقه  
الوفاقی حکم علم در مانده اند و آنچه از ایشان مضموم میشود که  
علم و با آن بالظرف و غیبتی ندارد و در خیال ظهور آن  
نیکو دیر که در خلق و کلون ابوابی برای نمان یافت اند  
خود مظهر علم جسم از انفاق جان خیزی نافه انداخته اند  
از این که زبانه و بان متشکک و با یک حکم الهی را یک میدانند  
در هر گونه حکمی حاصل میشود و از جسم علمی امری مظهر و نفس  
حکما و غیبتی و زبانه جسمی الهی بخوبی و بغیر از خط  
بر یکم و از غیبتی و زبانه جسمی الهی بخوبی و بغیر از خط  
صفا بخوبی و زبانه جسمی الهی بخوبی و بغیر از خط  
اندر و کبر و غیبتی و زبانه جسمی الهی بخوبی و بغیر از خط  
فصلی را مقدم بر مقدم است و زبانی را انداخته اند و در حقیقت  
اندر و تدبیر و زبانه جسمی الهی بخوبی و بغیر از خط  
خط این را در حقیقت که بسیار نقصی در هر یک را و یا بد



ظلمی و در غارت جبرسد و اگر چنینی از کمال معارف الهی روشن  
شود و آن خطه صیقلی بسنجی چند که بر او را می نمود حسن عباد  
افکار و اندک حال که از ضیق و تنگی است که از بداد مرارت  
ذکر کرده باشد که اگر نفسی طلب حتی و یا معرفتی بخواد نماید  
نفس اندر زندگام رود و از که جو یا شود از غایت است ایست  
و اینها مختلف و سببها متعدد شده و این تنگی و ضیق از سبب  
بر ظهور است که تا واقع شود ظهور و ظهور حقیقت نشود زیرا که  
صیغ ظهور بدایت بعد از ایل ضلالت طالع شود و نیست که در  
روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را  
فرود میزد و خلقت احاطه می نماید و امثال اینها چنانچه  
ذکر شده و این عبودیت بر اسطر سبب است این احادیث و اختصار  
و کبر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده و امثال اگر مقصود از  
این ضیق را بپیدا و در آن نمایند که عالم ضیق بر پدید آمدن و بپیدا  
که خیال خود و توهم نمایند بر که می شود و نکرد و وابسته که نیک که این  
سطح ظهور نیست فتنه خاسته که اندام و میس که نیک باری مقصود

از ضیق از معارف الهیه و اوردن کلمات ربانیه است  
که در آیات و سوره شمس و مرایای و عباد و تنسکی و عیسی  
و خداوند بخیر و جنت انداخته اند که در کتاب کلمات خفیه  
من تاویل بالا حدیث و لغتی عجیب من اسرار انکار خلق با  
هوالمقصود و تکریم من اندیشم شرب و امر من کائنات جسم و  
جسمان و قوله تظلم الشمس لمر لا یصلی ضوءه و الکواکب  
تساقط من النما مقصود از شمس و قمر که در کلمات و تنسیبا  
بذکر دست مختصر باین قمر طاهر بی نیست که در خانه  
میشود بلکه در شمس و قمر معانی بسیار دارد و فرموده اند که هر  
منظام بنیاست انعام یعنی در راه میفرمایند مثلا بختی از سوره  
شمسهای حقیقت که از شرق قمر طلوع میشود و بر زمین  
الانعام فیض میفرمایند و این سوره حقیقت طاهره که از زمین  
او در عالم اخلاص است و اسمهای او و چنانکه شمس طاهره می باشد  
شمسهای طاهره از اعلا و اشجار و الوان و قمر که در معادن  
و درون و کلمات از آنچه در عالم کلمات مشهور است با مرصع و بی حقیقتی

با خاسته است و چنین اینجا بر توحید و الهام تفرید را در  
تجربه و کلماتی علم و ایمان و ریاضین حکمت و بیان از  
همانست و تربیت نفسانی نظای هر مشیو داشت که درین  
استه افق این توحید عالم جود مشیو و انهار ریاضات جاری  
سیر و در آنجا احسان موج میاید و محاب فضل مرتفع میشود  
و نجات جود و هر یک کل موجود است میوز و از حرارت این  
نفسهای الهی و ناری نفسیست که حرارت محبت الهی  
و در اکلان عالم احدث میشود و از غایت این بار روح  
محرزه است که روح حیوان باقیه بر اجسام و مرکبان فانی  
مند و لیک و دفعی تحقیق این شخص ظاهر یک یک از این  
ان شمس منوریست و ان شمس است که از برای اوستغابی  
و تسبیح و منلی و ندی و طافنی شود و کل وجود او مطلقه و از  
ادفا جسمه و باراج منها طورت الاسته و الی خران  
ایرا رجعت و منها بدت الکائنات و الی کنایه حکمها است  
و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده میشود بعضی از

اسماء و صفات خاتمه کشیده. و بدو شش و نیت کمر بازی  
اورا که خنجران خنجر خنجر و آلام نزل و آلام مقتدر  
بود و خدا جسمه ای و نوره خوار باشد بود. از هر و صفتی جوهر  
اسماء و اسماحت قدش ان بر این نه و لطیف صفات  
در ملکوت خزان. بی بی نه جسم جانان نه سران این بر  
صفاته بغیر و جسم او و صفت او لیکن بغیر صفات  
تغذیه که اجب و فی و طعم و قالی غایب بر غن و غن و غن  
شخص بر این انوار جسمه و در کلک است این صفت  
بسیار شده از انچه در و عادی بدو جسمه یا بدو این  
الهی تقدیر این الا قمار جسمه بر این الا جسم الزهر جسمه بر  
معلوم شد که مقصود از این جسم و نجوم و مقام اولی  
و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارف ان عالم  
غیب و نمود در و شش و نمود است و در مقام دیگر  
از نفس و قمر و نجوم علمی ظهور قبند که در ان ظهور و  
موجودند و نام درین مردم و دست ایشان بسته و اگر

در ظهور شمس اخیری انضیای و منور گشتند لهذا مقبول  
و غیر درو شمس خوانند بود و الا حکم خلقت در حق است  
حاکمیت اگر چه انظار بر مادی باشند زیرا که جمیع این  
از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت  
و نور و ظلمت منوط به تصدیق آن شمس منوی الهی است  
بر هر نفسی از عظمای حکم ایمان از رسد هر خان در بوم قنایان  
و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان باره او ضا  
و الا حکم جل و نهی و کفر و ظلم در حق و جریان باید و این  
ذی اجبری مشهور است که بیخیا که نور ستاره و موی و نور  
شمس ظاهر و بعین آن قهر شمس علم و حکمت و عرفان ظاهر و  
ظهور شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک شد  
و اطلاق شمس بر این عالم بنا سبب ظهور و شریعت و ظهور  
مثل علمای علم عصر که مشهور ملا و مستنبدین عرب و اگر چه  
از شمس الهی باشند از شمس عالم محسوسند و الا از شمس  
حقین خانه میفرماید شمس و اقر بجایان و منی شمس

که در آن ذکر کرده است اینست ایشانند، اید خواجه بزرگ  
تست و در فنی هم که از خضر این شمس و قمر باشد یعنی در  
اقبال باطل و اخراج از حق البته از حسابان خلا بزر و  
راجع خواهد شد پس ای سال یا بد بصره الوافی  
شود که نماید از شما مصلحت نبور بدست ارجع کردیم  
و از خلق فنی را فرموده و در ظل ایشان و از نام  
حسان از او شده نور حال حضرت شمان بنور که در علم  
آنکه لست بیکم من ایشان بخشیده، العلم لکنون فی رضوان  
حکمت اندام لکن بزرین و در محتاج مستقصو در اطلالات  
شخص و قدر و نجوم علوم و احکام مرقفد در هر شریعت است  
مستصلوه و صوم که در شریعت فرکان بعد از اخراجی حکما  
محمدی از جمیع احکام حکمت و عظمت است چنانچه خداوند  
و اخبار شریعت است و بعثت شریعت اخیال ذکر فنیست  
در هر عصری حکم مصلوه حکم و شمس ای بود و چنانچه از انوار  
شرف از شمس محمدی با نور است که بر جمیع جنبها و در

عده حکم صلوات نازل شده نهایت آنکه در هر عصر مخصوص  
وقت تعیینی و او ای جدید مخصوص گشته و چون در هر صلوة  
آداب و عادات و علوم و لغت و شعر که خواص و اعیان و در صلوة  
جمله نسخ میوه و لغت و تلویح با اسم خمس و قرآن که فرموده اند  
بسیار کم آنکه حسن عیسی در حدیث جمیع اطلاق خمس و قرآن  
و صلوات و غیره میفرماید و خصوصاً در صلوات و در  
و لیکن روزی در محفل نشسته بودم شخصی از علمای معروف  
وارد شد و به سبب این حدیث از آنکه فرمود و فرمود چون  
صوم حرارت در مزاج احداث نماید بسیار گرسنه  
باشد تعبیر یافته و صلوة تلیل چون برودت میطلبد از آنکه  
که قرآن باشد بجز شکر و لا خطه نموده که آن تغییر بطریق از آنکه  
موقوف شده و بخنده از آنکه رسد در حکمت ربانی فایز شده  
بعد از مدتی در نهایت ادب اظهار داشت که جناب  
فرمودید در حدیث در السن و افوا فافان خمس و در آن  
و لیکن که یا متخصو و دیگر جمیع از حدیث مستخفا و پیش و بیان آن

طلب نمود که گویند که تا حکم آنجا رسید و نیز اصفیا و این بر تعلق  
 شرفان و رات بسیار فرموده اند بعلت خلوت و رفعت حضرت  
 و احاطه آن بر جمیع اویان و چون در سلسله اظهار و در  
 این قوم متردد است که عزیز باشد و بپس و قریب باشد و در  
 در سلسله این هم و نیز متردد است که صوم و محلو باشد و الا  
 سوار و اصفیا و اصفیا و قریب باری آنست قصود  
 قویجات کلمات خطای پس اطلاق شمس و قمر در این است  
 بر اینها کلمات مذکور و مایات نازل و اخبار و اورد و در  
 شد نیست که مقصود از آنکه تاریکی شمس و قمر و سقوط آنهم  
 خطایات علم و نفع شدن حکام و رفع و سر بعلت است که  
 خطایان ظهور باین نوعیجات اخبار سید و خبر بر اورد و از این  
 که شمس و قمر نیست و جز اخبار و شمس و قمر از این اخبار  
 که شمس و قمر اخبار و این اخبار است که در هر ظهور و  
 ظهور و اخبار و اورد و اورد که در ظهور و قبل بر تعلق شده و اورد  
 ظهور و قمر و اخبار و اورد و اورد و در هر ظهور و اخبار



شود یعنی حکمش و ارزشش تمام میگردد و حال اهل حفظ سر مایند  
که اگر است بخیل مقصود از بخشش و قمر را در آن میگذارد و در  
از ظهور علم الهی کشف میدزدند و آن عرض و بخل را بپایست  
صفاتی آن و واضح میگشت و اینکه در غفلت نفس به جوی بستن  
و گرفتار نمی شد ندلی چون علم را از سر بد و بعد از آن خود نمون  
نموده و داد می و ملک کفر و ضلالت بهنگام است برسد و نو  
و بسند ز شمر شده اند که خلافت کل نظام برسد و شمس بر تو  
از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر ظهور و احکام و  
معارف قبل تا یک شده و خوب نمود حال چشم علم این  
و ضامی صین یقین بصراط حق یقین شده که در غل اندر نم  
در بعضی از خصوص طبعیون تا از اصحابی محسوب شود که صیغی نماید  
آن اندین تا که در استقامت استقامت و اقتضای عید علم  
تا بسبب این اسرار در جبر و فرموده و فتنه مایلی ای

بر او در من شده روح برودار تا با وی مایلی بعید و بعد  
بجوابانی نشو فرمائی و در در خدوان قرب و وصل و رانی و

فلسفی با فلسفیه غایتش و بقدم جمیع کلمات  
طبیعی و مقصود حاصل نیاید و اسلام علی من است  
الحق باحق و کلام علی صراط الا مدنی است علی العرفان  
باسم الله مرفوعا نیست منتهی که مبارک که که میفرماید خدا  
دوست الی رفی و الغارب زیرا که از برای هر کسی  
این شمس مذکور و محل اشراق و غربت و چو  
حکای تفسیر حقیقت این تمثیلی مذکور و اطلاق نیافت  
لذا در تفسیر این تمثیلی که معطل شده و بعضی ذکر نموده  
که چون اوقات در هر روز از نقطه طلوع همیشه تا غیر از نقطه  
مقبل طلوع این نقطه جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر گفته  
است که مقصود حصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از  
مقبل طلوع شود و بجای غروب بکشد که این اوقات  
ذکر شده است مراتب علم عباد و بآورد این بجز  
و تلفاض حکمت چه چندی و عوالم که نسبت میدهد  
چندین از این بیانات و مضمون که مضمون غیر متناهی است

که از خطا حکم ساخت و قیامت است اورا که نماز نیست که بپوشد  
انوار است و انظار است مقصود نماز و ایست که در هر طور و هر  
شود و ظهور بعد شکافه تکیه و بعضی باطل و مضمون میشود  
تجدد اگر درست و لا خطه شود و انظار این کسما عظمت است  
تفطرسا و ظاهری قدری قائل شمس را میدانی که سالها  
مرتفع شده باشد و جمیع درختان و شجر و نبات و درختان و گیاهان  
و ما حکام مشرفان در عقب تربیت یافته و از آبا و اجداد  
خردگرا نداشتند و بعضی که جمیعها نیز نفوذ امرش را  
اورا که شکوه و کوشش جزا نکاشد و استعجاب نمود  
بعد نفسی غلبه شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی  
تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفسی باید حال فکر نماید  
که این عظمت با آنچه این هیچ روحان کمال نموده اند  
تفطرسا و دیگر محنت و مدارات انظار است با خط  
نما که بی ناصر و معین غلبه بری و در مقابل جمیع اهل ارض و  
حدود و اندیشه سیف باشند با انوار اند که بران وجود مایه مبارک

لطیفه رقیقه وار و مشود و با کمال قدرت صبر و غیره مانند و مانند  
خدیجه تستی نمایند و چنین معنی این ارض را اوراک خاک خاک  
رحمت آن ظاهر و بیکه نیاید و گویست بندول داشت بش  
شد ارضی ان قلوب بارض معرفت و حکمت و حد و پارس  
نوحه که در بارض قلوب ان نبات شده و در نهال قیامی خطه  
جلو و حکمت که از حد در فرشتان روینده و اگر ارض قلوب را  
بدل کنید که در جای که حرفی نطق بگردد اند و خطه اند  
و بهیچ و بهیچانی قدم نکند و بهیچانی خطه اند و بهیچانی  
ضمانید که احدی در آن نتواند نمود و گویا از تراب علم  
سرمدی در شسته شده اند و از آب حکمت لدنی عجب کن شد  
دینت که بیضی باد و اعظم نورینده فدا اند فی قیاس من لیا و رو  
سخا از علم است که مدوح بوده و بهیچانی خطه اند و بهیچانی  
و خطه اند و بهیچانی خطه اند و بهیچانی خطه اند و بهیچانی  
سبب نمایند و برود و گویا فضا و سبب کنند ای کاش صبر و لای صبر  
از تقو شش این تحدیدات و کلمات خطه پاک و مقدس

منه که لعل چنانچه از او آید حس علم و معانی و وجود است بر سر او  
حکمت لدنی فاضلیست حال کمال خطه فنا اگر این را راضی چو  
و وجود تبدیل غیبیست که محفل ظهور است بر او احدیه و برین  
جو احسن بود میشد نیست که میفرماید یوم تبدل الارض  
غیر الارض و از نشانات جو و ان سلطان و وجود ارض ظاهر  
هم تبدیل یافته لوانتم فی اسرار الطهور تشکرون و دیگر  
معنی این یوم را در آنکه فنا که میفرماید و الارض جمیعاً جفت  
یوم القدر و انوارات مطوبات همه بسبب حاجت و تعالی غنا  
شکر کون مضمون این نیست که همه زین را خشنوده است  
اوست در روز قیامت و اسکان جمیع شده و در دست  
اوست حال قدری انصاف میخواهد که اگر مخصوص نیست  
که مردم در آن نموده اند پس حسن بر آن مرتب میشود و  
این نیست که حق منع دستنی که مرئی شود بهر طرف و  
این ابورات شود و منسوب بذات نیست بلکه کفریت  
مضرب نیست صرفاً و بر این مری و اگر بگوئی منقح

امرا و جستند که در قیامت یابین را بر ما میور میورند اینها  
بیدارست و بیدارند بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم  
و از سموات سموات اویان حال و ملاحظه فرما که چگونه  
از خسر علم و معرفت که از قبل صیوط شده بود بقصد قدرت  
و اقتدار قبض نمود و ارض شیب در آینه در قلوب عباد و سموات  
فرمود و در این چیدید و نگهبانی و بعد از اینها رسید از صلا  
فرمود انماست نمود و همچنین ملاحظه کن که سموات اویان هر  
در قلوب حکو نه در زمین قدرت جمیده شد و کسما و بیان بر  
هند و قطع گشت و بخت و نمر و نجوم او امر بدیده بدیده زین  
یافت این است سر ابر کلمات که عجب یک کشف و خلا بر گشت  
نمود اک صبح معانی نصی دانی و سر اجمالی نغنون و کسما  
و شک و دریب را قوت توکل و اعتقاد خاموشش نهائی  
و مصالح جدید علم و لغین و شکوه قلوب و دل برافروزی  
و از جمیع اشکالات مرعوزه و اشارات لغز که از حصا و  
از تیر خلاصه میور و مقصود امتحان عباد است چنانچه در

سید معلوم شود از اضی خوب جبهه و غیره از اراضی جزیره  
خانه و بیشه این را بنسبت الی در میان عباد بوده و خانه خود  
کتاب سطور است و همچنین آیه قبله را علامه فخر فرموده که  
بعد از حجرت خمس نوبت محمدی از مشرق بطایع بایرود و  
بیت المقدس بود و غیره و در وقت صلوة نماز کند و  
بعضی گفته اند تا شایسته بزرگان را نداند که ذکر شش شایسته  
و غنائم نیست و بسبب ظهور کمال می شود باری آنحضرت  
که با رکعت شده و در طایفه فکر و تخیل و در نماز غیر مودود  
جبریل نازل شده و این را تلاوت نمود و قدری تعلب  
و همک فی التما فلو تکلم قبل رضیها تا آنکه در یومی آنحضرت  
با جمعی اصحاب بر فریضه ظهور شدند و در رکعت از نماز  
سجده آورده بودند و جبریل فرود نمود و عرض کرد که آنحضرت  
شطر المسجد الحرام و در شایسته نماز حضرت از بیت المقدس  
و اخراج جبهه کعبه مقابل شده فی الجین ترزل و اضطراب  
در میان اصحاب افتاد و قسمی که جسمی نماز را بر سر هم زد و

و اعراض نمودند این خسته شود و کربرای امتحان جهان و الا  
سلطان جعفری قادیان که هیچ قبله را تغییر ندهد و در این  
جمعیت المقدسه را قرار فرماید و این طاعت قبول و اداء  
سب نام خداوند و عصبه الکری خبیث که بعد از موسی  
برسلت شد و مشرک داد و دینی صبی و در آن زمان از انبیای  
و خطبه که ما بین این دو دینی جدا هیچ حکم قبله تغییر داده نشد  
و چون این رسولین از جانب رب العالمین مودود و مودود  
و پاکبخت امر میفرمودند و نسبت خود را راضی بهم بان سلطان  
حقیقی گیت کرد و راضی را که در ظهور و مظهر خود  
باری داد و خداوند صفی و پدید و قدس الشروق و با غریب فانیان و  
همه و جدا شد با وجود تحقق این امور چه در ابتدا شد که سب  
جزع و فریغ عباد شود و علت تزلزل و خدش ارباب صحابه  
کرده بی این و نه اندر که سب و جنت جمیع نفوس است  
و افعی و کبریا که کل بحکمت استخوان شده و راسته و صاف  
و کما در سب از هم غیر و تفصیل با بدینست که بعد از اختلاف



با حسن میخزاید و با جفا افتد آفتی که گشت طبعی الا لعین  
تبع الرسول من خطیب علی عقبه که مخصوص آن است  
نکوه اندام و سر هم تودیه قبله را که آن بیت القدس  
باشد که اگر که بداند که تا بهت تو میماند که در راجع به حق  
می شود یعنی احوال می نماید و اطاعت نمی کند و صلوات را  
باطل نمود و قسیدار می نماید هر مستغفرت فرست کن توبه  
که قدری تا فلان روز در همین مظلیم و بیان ابوابی است  
و بسیار مضطرب گشته و جمیع علم و هر از آن چاهاب شده  
فرمانده و نیست این مورد برای تربیت و خلاصی نفوس  
در نفس نفس و هوای و آفات آن صفا این تحقیق لم یزل بذات  
خود غنی بوده از معرفت موجودات و لا یزال یک نیت خود  
مستغنی خواهد بود از عبادت کنکات یک نفس از غنای و  
جمیع حال را بخلع غنا معترف نماید و یک قطره از بحر جود او تنها  
بستی را بهیات با قید سرف فرماید و لیکن چون مقصود  
هست با حق از باطل و شمس از ظل است این است که در

چنین استخفاف می نمر که از جانب ربه العزیز چون پیش  
ماهل چال دست اگر قدری در آنسیما می آید و ضویر آن  
قطعه بود و امر بسیار بر ابل یا رسول شود و قسمی که از اهل  
و اقوال که خفاف نفس و هویت است بختی نمی مانند و بعد  
حیات را بنا بر سه درجه سه خان محرق نمایند و در پیش  
سکون و ایمنی آن مستحکم شود و شلا سوس بن عسکری که یکی  
آنسیما می خطر و صاحب کن ب بود و در اول و قبل از آن  
روزی در سوختن یک کشت و در نوزاد یک که رسد و غنیمت  
یکی از آن دو نفس از موسی است و اجست آنحضرت را و را  
اعانت نمود و عی بر اهل رستایند و خانچه و کنی صیقل  
بود که تفصیل و به تقوی و تعلیل تخصص و شد و آنحضرت در  
استنها را یافت و آنحضرت را خوف غایب شد و خاندان  
کنی است تا اگر بخیر آن ایمنی یا قرون یکس بقصد که بخیر شد  
و از دیدن بر و ن شمر غیب بر و در و در خیر و خداوند شایب  
افاده فرمودند و در راجعت و در وادی مبارکه که برتر است

باشد و او شده تخیل سلطان جدید را از شجره کمال  
و لاخر پدیدشاده خود و ندی جانفرامی روحانی را از انار  
موقت در آبی استلوع فروود و نامور بهدیت نفس  
فروغی گشت نامور و از او دی نفس و هوای نجات و  
بصر ابدی و نفس زاری روح و دمی و او را دید و از ایل  
افتتاح جسمین سون فی الابداع را از حیرت بعد از استلوع  
قریب رسیده چون در شنیدن از عوالم و اوره شد و تبلیغ خود  
با نچه نامور بود و شعر عوالم زبان سببی او بی که شود و گفت  
ایا تو ندوی که خلق نفس نمودی و از کافران شدی مثل  
نیکو رب انظر خرد او از لسان فرعون که بوسی حشر  
نمود و فعلت فلک استی فعلت و انت من الکافرون  
خال غلبه او از ناسن الضالین فرست شکرت شکرت خوب  
لی برنی حکما و جسمینی من المرسلین حال فکر و فتنه های ابدی  
و بدایع استخوانی او کن که نفسی که مصر و فست قبل نفس  
و خود هم است و او بر علم عالم دید چرخ و آیه مذکور است

وسی کسند او اقل جم حسب ظاهر در بیت فرعون بر خیزد  
یا قید و از طغام و غذای او بزرگ شده بگریزد او را از گلاب  
جها و بگریزد و با مردی است کبری خاصه فرستاده و در حال  
آنکه آن سلطان مقصد رقا در بران بود که موسی را از پیشتر  
ممنوع فرمایند تا باین قسم در بین جها و معروف نباشد که  
سبب وحشت قلوب شود و حالت اخترا از قوس کس گردد  
و همچنین در حالت مریم شاهد فنا که آن خلعت کبری از  
عظمت او بخواهد از وی عدم فرستاده و چنانچه مستغنا از  
آنست که میشود که بعد از آنکه موسی مریم نامه خود و باین  
کلید زبان شود یا تنی مست قبل بخواهد نکست زنی است که  
بر بخت آن نیست ایگاش مردود بود قبل از ظهور این مردود  
از فراموشش شد که آن قحطی که که ما از استخوان این  
میگردد از دور و آنحضرت میرزد و این اضطراب و غران نبود  
که از شایست اعدا و اختراض اهل کفر و شفت اختراض نماید  
که مریم جواب بامرد میم خلعتی که پدر او میخواست بپاشد

چگونه نیست برون مردم صفین بنود که این از روح القدس است  
این بود که انجمنه در نه افعال عقلی را برده باشند غزال است  
فرمود تا چشم فرم بر او افتاد گفتند تا اختیاری در میان  
ابوبکر از زود و دانا گشت آنکه بیضا مضمون آن فرشت  
که اینخواهر با درون نبود بر تو سر و بدی و نبود با در تو چو کاک  
حال ناظر باین فرشت گفتم که در استخوان عقله شو چه در از بعد  
که گشت به جان چو در روح که در میان قوم نیست بی بدی  
صبر و صب بود با در و پیغمبری بخشید و حجت خود نمود بر  
کل اهل صومست و در خصال شاه و خسرانید که حد قدر  
امور و مظاهر و خلوه در مغایر نفس و دلهای عباد از سلطنت  
ایجاد و ظاهری شود چون برین جوهر اسرار مطلق شوی  
مقصود آن نگار اطلاق مانی و اقوال و افعال آن ملک با  
اقدام در اصل عجم و ملاحظه فانی بقصی که انچه در خیال او  
شاهد شود و در کلمات و هم ملاحظه کرد و در هر چه در کلمات او  
ملاحظه کرد و در خیال او ملاحظه کرد و در این افعال و اقوال

در ظاهر نخست برای فجار و ربا و من جمعتند برای برادر که در  
قلب ملاحظه رود و کلیات نزل از حسن ایشیت با او میزند و  
از حکومت قدرتی بختی میاید و شود و بر یک قسم ادراک کرد و  
چنانچه مذکور شد حال بی بر او و ملاحظه نما اگر در این عهد  
چنین صورتی ظاهر گشته شود و چنین حکایت بر روز نما در حدیث  
نموده فهم بر بی و جود و منزلت میاید که در چنین بی حکایت خود بر گذرد  
و بر قتل غایت که کوشش بی جنبه کند که شود که هیچی از خود بر  
الله کس ظاهر شده و یا موافق از امر بر سر م نامور کند که اگر  
بزار خود شش بر بی بجایش احدی نرود که بی چری میگوید  
بر مسالت کند و یا تا قی از تخریب ناراقی و اما الله آورده و چشم  
الخصاف که باز شود و از جمیع این میانست مشهور و یک که  
مفسر حدیث این صورت میگوید و الیوم ظاهر است با اینکه امثال این  
اصور در این ظهور و واقع نشده با وجود این مشهور است و نظیر نا مست  
مردود و شده و چنانست که در او اندوه و غلایا که در او آورده  
اند که در ادعای شش بر این ظهور نیامده افتد که بر میان که میگویند

تمام رسید و آنچه در حالی از صبح صمدانی برود نمود و وصفا  
صبحگاهی از دهنه شهبازی لایزال و زید و اشا زش  
جان را با دست تازه بخشید و روح را خسته می نماند  
بساط جبهه بدی بهبوط نمود و در رفعتان شهادت یک گران این  
بار بی نشان آورد که خلعت زکرا که طیفش بی خاص است  
و در این میان از خلعت غیرش بر کوه کوه بی لفظ و در معانی  
سنگین و بی لسان است و قیام میکند و بدو طبعی  
شاهسار جبر و خرد و امان و افغان می نمود و در قاعده و  
سرمه عشق و عاشقی و در نزد او کی نسیم غنایید و کلیدی  
رضوان و قرب و وصال در رسم دلبری و او اب عشق و  
تلقین و کما بد و سر حقایق بر شفت یاق بان عشق خشنید  
و قایق در موز و قایق از او در صد عتاق و در بعد یک  
بسی غنایت در این شاعت فرو رده که روح الله حس است  
حسرت میر و قطره را امواج کجری و او در دره را طرا بخشد  
غایت نموده اطفال بختی رسید که خجل قصد ناند

سک نمود و در خفا شش در صفای آفتاب متحرک بود و در دکان  
تغذیهیات از نور جبهه جوشت نمود و در جاذبات را بر جبهه  
عطر نزل داد و در دکان بر این جبهه از حد محل عبور نمود  
و عالم هستی بر این غلبات حاکم گشته تا کی اثر این  
غلبت غیبی در خالک این ترابی خطا حشر شود و در کشتگان  
از پناه افتاد و را که ترش لال محبوب رساند و کشتگان صحرای  
بعد و خستی را بر سر او قیام و بهی مشوق نماز کرد و اند  
و در ارض قلوب که این جهان می دهد کس انبات نماید و از  
ریاض نفوس که شقایق خضایی غیبی بکشد ماری  
شخان سده غرق در غیبی جبهه مشعل شد و که با بجا  
بیان هم کرده کرد و با اقامت پذیر و عطش این جبهه را بجا  
فتنا و این سینه را بر جبهه در نماند و بیایه متحرک  
پس ای برادر کسراج برادر و کشتا قیب بدین  
برافروزد و نیز حاج عقل خفا شش تا تصدیق این شش متحرک  
خاموش گشته و از نور باز نماند و که کشتا نور نماند



سما اہلسیان من انوار شمس کلمۃ واعرخان لطلح نجیب  
خلکک وکلون من العزیز طار وانا جیستہ الا یقان فی  
یوارجحہ برعیم الرحمن ووالہ جیستہ طیر صلاتہ ابن الانسا  
فی انسا میزنا بدعا ذکوف شمس معارف الہیہ و  
نجوم احکام مشتبہ و خوف قرع کہ زرنی عباد است  
الفہام اصلاص ہدیت و طراح خلقت صبح صدق صلا  
ظاہر مینو و علامت ابن الانسا ن در آسمان و مقصود  
سما زسمان طار ہست کہ قریب ظهور ان خلک ہست  
معدلت و بریان خلک ہدیت بر بحر خلقت و آسمان  
نجمی بر حسب طار ہست کہ میزانت خلقت سموات را  
ظہور ان خیمہ اعظم و جہنم و در آسمان معنی نجیب ظاہر  
میدو کہ میزانت اہل ارض را بان فجر توحید اکرم و یابی  
ظاہر است در سما ظاہرہ و سمسار باطنہ قبل از ظهور ہر نجیب  
ظاہر کہ خاتمہ شمشیدہ انداز خلیل الرحمن کہ قبل از  
ظہور آنحضرت نمود و خوابی و بدو کہند را خواست اخبار

و ادب و طبع و نجی و در سنه ۱۰۰۰ و همچنین عظمی در ارض طایفه  
مردم ایشانت پیدا و ظهور و تضرع و بعد از آن و حکایت  
که این نامه بود که گفت از زمان خضر حوین را خبر دادند که نو  
در سار طالعته که دالی است بر افقا و طالع که طالع تو  
تو بدست دوست و همچنین عالمی پیداشد که شش  
امیران با بارت و تعلق میفرمود و اعلیان پیدایش  
و کتب مطبوع است و اگر تفصیل این مورد را شود این  
کتاب می شود و دیگر که دست در کام حکایات و افسان  
نکر نام و خدایا در حال است که این میان جهان میوه  
کر از کمال جیب با خفا که شاید عجبی هست از ارض  
شاهی خفا و او در شود و یکا که بی از جالان بر بحر علم و ادب  
کرد و زیاده است که حرفت بر سبیل حکمت و اصل این  
و الا این عبد شتغال با عتلا است را دینی عظیم میداد  
و عظیمانی که سیر مشهور و همچنین نزد یک ظهور عیسی خدای  
از محسوس که اطلاع یافت بر ظهور عیسی در سنه ۱۰۰۰

ان بچھلے اندھ تا د اخل شد و سپرد که مقرر سلطنت جبر و دس  
بود و در ان ایام سلطنت ان ممالک در قبضه تصرف بود  
و کلان و افامین این بولبول و ملک ایسود و اناقت را اینانچه  
فی الشرق و و اینست انچه لید و بعد از ان شخص معلوم نمود که  
در نیست انچه هم بود ان بچھل تنو که شد این غلامست و در سوار  
ظاہر و غلامست و در سوار باطن که سوار علم و معانی باشد  
ظہور یحیی بن زکریا بود که مرد سار شایسته و ظہور ان  
حضرت خیا نوحه میفرماید ان اند و شرب جمعی مصدق خا بکلان  
الند و مستند و مقصود انچه که حضرت صبی است که  
که یحیی شرب ظہور را و بود و در الواح سسما و ی جم سلطنت  
کلان بود خا بکلان فی زبیر بود و اناقت بود افتد اقرت بکلان  
الند و مقصود انچه خیا یحیی است و بکلان قبل از ظهور  
جمال محمدی انار سسما را ظاہر و ظاہر شد و انار باطن که  
مرد را و در ارض بشارت میداد و ظہور ان شمس بود  
چهار نفر بودند و احمد البعد و احد خیا نوحه و زبیر که بود

مسلمان تدبیر خدعگان سر فرست بود و نذران وفات  
بر یک میرسد روز به راز و دیگر میفرستاد تا نوبت  
کهارم رسیده او در صحن فوت فرمود ای روز به بعد  
تختین و مدحین بمن برده بکار که ششس مجدی اشراق میباید  
و بشارت با تو را بقای آنحضرت آید باین امر بدین  
وضع و اکثر از متفکرات خبر ظهور و بجزم ظاهر و داوود  
و بجنین از ارض جسم نورین ترین احمد و کلام قدس  
ترجمه پس از این معانی میرسد که قبل از ظهور بر یک  
از مایای حیدیه جلالت آن ظهور در آسمان چاه و سما  
باطن که محل شمس علم و حرکت و آنهم معانی و بیان است  
ظاهر شود و آن ظهور انسان کامل است قبل از ظهور بر یک  
تربیت و استعداد عباد از برای تعلیمی بخش میدهد و  
احدی و توالی خروج کل قیامی از ارض و برودن ابن انسان  
آیا علی محاسب التمارع قوا و مجد بسیر طریح این بیان  
این است یعنی در آنوقت نو حکیمه عباد اجبت خدا

حشر حال الهی و سر علم و انجم حکمت که فی وجود ان اشنا  
 شده میشود که انعطاف بر وجود و حال وجود از آسمان نازل  
 شود در حالتی که بر سر است یعنی انجم الهی از سموت  
 شیت ربانی در یکسر شری ظهور میفرماید و مقصود از سموت  
 نیست که در خست و سستی که ان محفل ظهور یافتنی قدسیست  
 مطلق بریده است و این که ناست قدس اگر چه حکمت نفا  
 در این اوقات خطا بر میخیزد و کون فی الحقیقه از سموات ابر  
 نازند و اگر چه بر ارض نمانند و لیکن بر ارض سمواتی  
 شکافند و در صحنی که در میان جهان مشی بیند و در جهانی  
 قرب ظاهرند بی حرکت جل در ارض روح مشی نمایند  
 موی بر مباحج احد بر او از فرایند در نفس مشرق و  
 مغرب ابداع را می نمایند و در آنی ملکوت غیب  
 و شهادت بر استر نمایند در عرش لا یشکونشان صحنشان  
 و اقصه بر سر کنی کل یوم هو فی شان ساکنان از خلق قدرت  
 سلطان قدوم و حقو شیت ملک اعظم برودت میوند

که میفرماید از آنست که از آن میشود و لفظ حسما و درمانا که  
معانی بر مراتب کثیره و جلوه میشود مثلا حسا و در و حسا بحسبیت و  
سما در او و حسما و عرفان و سما اعیان و سما بحسب اعیان  
سما بطور و سما بطور و هشال ان و در هر مقام از لفظ سما  
مستثنی از او میفرماید که غیبه از او حقین کسما را در حدیث نشان  
کما نفس از آنکه احدی و در آنک نما بدش میفرماید و فی السما و در هر  
و نما تو عدد و در حال آنکه رزق از ارض انباشت حسما بدین  
و لا حسما. تنزل من قلم. ما اینست که از انما ان عباد و حسما  
مستثنی از آن قدری و برات قلب را از عباد غرض پاک و لطیف  
فرمانی جمع تمویجات کلمات کلمه جامع بر بسته را در هر ظهوری  
و در آن حسما فی و بر حسما در علم و اقف میشود و لیکن تا حجت  
حدیثه که مصطلح بین جماعت بنا از لفظ نه زانی از  
نورانی علم حقیقی نماز نکردی و علم بدو قسم تقسیم است علمی  
و علم شیطانی از آن الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این  
تحلیلات نفس ظلمانی با حسب و علم آن حضرت باری و معلم

این دو سلسله اصلی باینان اصول است علم الله  
بیان این العلم حجاب الکران اثار آن تخریص و شوق و عرفان  
و محبت و اتمای این تخریر و خود و خودت و از بیانات  
صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ را نیجه این  
علوم ظاهری که خلقت ان جمیع ملا و را فر گرفته است شایسته  
این تخریر و لغی و فحاشی نیاید و در وجهی غرض و لغت  
خود شش تن قائل است خلقت را در ملک فروع قائل  
تکلیف یا ذیل الهی و فاعل و تلخیص التفسیر و ان جلا  
مسیر یا در صدر الزمیع و کجاست شسته شده مال نمود و فطرت  
از تخریر تعلقات قدس فرموده تا فصل اول و مال الهیات  
عمیق شود و خشنود اسرار علوم ربانی گردد و نیست که فطرت  
الناک که فی القیاسیه و الزکر و التخریر و التخریر و التخریر  
و فطرت الکر و التخریر و فطرت الکر و التخریر و فطرت الکر  
شرط سالک و در تخریر و فطرت فرموده تا بیجا و فطرت  
کتاب و فطرت نوی باری از فطرت و در فطرت و فطرت

همچو که مطلب است و باین هم بخدا آنچه بخود بسم خدا را  
و با حق نهایت کفر می بینم ز نام تو از دوست رفقه با وجود  
این چه قدر لای میبار که ناخنده و صدف قیب مانده و چه  
مقدار حرارت حقایق که در خوفای حکمت شده گشته که  
احدی نمی آید و نه خود لم یظلمت انفس شهیر و لا جان و با  
همین میانست که با حق از مقصود و گزیند و مروری از مطلق  
نکوزین بدیاری محرمی یافت شود و جسم ارم حرم دور  
بند و بیک مقصود و اصل کرد و بی کو شش و لسان سراسر  
بیان بشود و بدینسان این میانست حکم و خود را خود مقصود  
از سراسر و بدینسان می شود و مقصود کشت و انگیختن  
با ابرو غلام ناز می شود مقصود از ابرو امور است که مخالف  
فرض هوای ناسنس است خایچه ذکر شده آید مذکور و انکار  
حاکم رسول بلا تویی انفس است که قهر و کینه و خیر و خیر  
تقتل و سلا از قبل تخیر و انکار و تبدیل و تیرانی و ارض  
قوا عدد و دو حایه و وقت عدم و زمین از دعوا و بر سر زمین



عظما و پچنین ظهور انجبال ازلی بر جسد و ذات بقدرت از دل  
و شرب و خمر و غما و عورت و دولت و نوم و قیظ و امثال  
ان از ان خربانیش که در درجش میاندازد و وضع نماید  
همدین عجایب تمام تجسیر شده و داشت ان غایب که سوت  
حکم و فرمان کل من فی الارض بان میبخشد و شوق یک  
جانچه بفرماید و میم تشقق الهی باله و میخشد و غایب  
ناس از وضع میانه از دست و ششمن ظاهر می بین تمام  
شونات مذکور و مرد مرافع میماند از در دل و نفس  
حقیقی چنانچه مذکور است در کتاب از ان که کار و قاعده  
ماله از تولد تا کل و قطع و میبانی فی الاسواق و لولا انزل  
از ملک فیکون بعد از امتل این که ملاحظه میشد از بنیاد  
فقط از بسببی و استلای نظام بری و پچنین بلزات حضرت  
جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امثالیه چون  
ان در است از ان میان کل قدست نظام بریده مردم و حلال  
شک و ریب میانهای و مردم و حقیر متعجبانه انداخته

پس بویو و بعضی از جانب خدایا بد و اطهار عظیم  
بر کل من علی الارض و خلقت خلق موجود از انجو زیست  
خدا که فرموده اولاک لما خلقت الافلاك و مع ذلک  
ما ین تمتمها بستانا با موجودیست خدایا خلقت خدایا  
بقای جسمی و اصحاب او از خود او اراض و ذلت  
مرای اصحاب ایشان را در شهر ابدیه میفرستادند  
ایشان را منع می نمودند از آنجا با نامور بود و هر که در  
دور دست اعدای دین بستانا بود و بعضی که برایشان  
و ارمی آوردند آنچه را در میسختند و این معلوم است  
که تغییر است و تبدلات که در هر ظهور و اقع میشود همان  
تغییر است که حال میشود بصرفان عجب و را از این  
نمیشد که از مشرق میویند اشرق فرمود و زیرا که  
عجا و برقت آید او جدا و باقی میماند و آید  
که در اتم است هر چه تربیت یافت اندک تر نیست  
اما خطه نماید شخصی که در میان این بود و در بر

حد و است بجزیره با ایشان بکسان است و مع ذلک جمع  
حد و است شرعی که در قرنهای متواتر به بان تربیت یافته  
و مخالف و شکر انداز کار و فاسق و فاجر و استند اند  
از میان بردارد و بهترین امور محاب و غلامت است  
انسانیکه قلوبشان از سبیل انقطاع بخشیده و از کفر و  
نماشاید و بهر دستماع این امور خزان بخت از  
بهر میمانند که دیگر بی سوال و جواب حکم بر کفر میکنند  
و قوی بر خلق میزند خانه و دیده اند و شنیده اند از  
خود و ولی و این زمان کسیر غلام شده پس باید چه می نمود  
تا با عانت خبی ازین عجات ظلمانی و غلام امتحانات  
در مشاهده افعال نورانی ممنوع نشود و او را بر نفس او بکشد  
و اگر جماعت بنوعیه یک حجت و برهان گفتا نما  
منسج قضی فاما بی که جمیع فوضات زرد او مدد و  
حرفست فاما که در آنکه سرور و بر نیالی اعتراض نماید  
و بهائی قنک و جمیع بجان آمده با وجود این که از قبل

موراست بر آبگوشتهاست. عجبیه و اسار است غریبه خرد و ادب  
با جمیع کس با خلق با بند و دراز و زحمت از هر چه الهی و فیض  
محروم نهاده. در معاد کس مرتضی و ارفع شود که مشرب است و در  
مضنون است و در قرآن هم نازل شد و خاندن خفیه بر باد شد  
نیفرون الا ان با جمیع اندکی غفلت من الغفاس و دلتی و ظلم  
بعضی بین برادران عیال غایت قیامت بود که هر که در حقش بود  
که گرفته اند و مضنونان این نیست اما استقامت میکنند که انکار کنند  
و نه با را خدا و بسیار از او حال که این مضنونان در کبر  
کس ساری خود که راست و در عین امکان و در ذکر صلاهاست  
بعد از کفر و مود و از خدا خود از قبل از کشته و همچنین میفرماید  
تو مانی تا آنکه در خاندن من این است حس با خدا الهی که  
مضنونان این نیست در نری که بسیار است حسبان بد و دیوانه  
و خروید که در او در او نیست عذاب الهی و عین امور است  
که در خاندن خفیه و مخالف جدی با حس است خفیه است  
الغرض محکم و میران قرآن و در او و با نه استخوان منیر و در

خود را و نیز بسید رسیدار شفیق و معروض را از اجل خیال پانچ  
که گویند و اختیارات و فیض و مدد و سومات عادی و انکلا  
علامه محمد و ده رابده خان و دایه نوری و تفسیر فرمود و  
که او هم در خان است عظم از این و خان که فرو گرفته جدا  
و غده است برای آنها که هر چه بخورند رغن نماند  
فاو نیستند و بنابر نفس هر عین بعد از جسدید معدمند  
نیز که هر چه می شنوند که این بر عین الی و حکم نیستند  
در اطراف ارض ظاهر شده و جسمه روز روز خوار است  
صدید در قلوبشان مثل میشود و آنچه ملاحظه نمایند از قدرت  
و انعطاف و بهوت این اصحاب که هر روز بغایت الهی حکمت  
و در آخر قیود اضطراب تازه و نفوسشان غلبه میگرد  
و این آیام که بعد از سلطوت الهی چنان غلبه فرموده که  
جست تکلیف دارند و اگر یکی از اصحاب حق را که صدید  
چنان بدل و جان را بیکان و در دست ایشان میماند و لا  
نماند از خوف آنها را ایمان میکنند و چون خلوت میکنند

ست و این شیوه را می شود خوانی مفسر را بداند و انصاف که قائل  
است و او را خوش و اعتقاد علیکم الا نامل من الخط قل هو الله  
تعالى ان الله جلیم بذات احدی و غیر سیاست که  
اعلام قدرت الهی را در جبهه ملا و سر قیام جبین و او را در خدیه  
سلف او را در جمیع و یار خط هر شا به در خدیه مانی باری  
اگر علمای حوران باینست را او را یک نمود و اند و از مقصود  
قیامت و قیامت نشانه اند لهذا جمیع را قیامت می خوانند  
من حیث لا یشیر صیغه اند خدای و واحد است بد است  
اگر که قدری بصیرت باشد از طرح هر چه در او است جمیع مطلق  
که مقصود است از آن می شود و بصیرت می یافان بصیرت  
و من و اصل می گویند که نکست قیامت علیک عامه الهیه  
علی فان سدره البها لعل کون فی ضیاع ابعاد و  
بازن آمدن سالک و قوله برسل ملائکه الی آسمان العلوان  
و این ملائکه این لغوی هستند که بقوت روحانیه صفات  
شیر را بنا بر محبت الهی سوخته و بصفاست حالین که در پیش

موصف کنند خانه حضرت صادق و در وصف کردن  
مغیرا به قوی از شیعیان ما هستند خلف عرش و از آنکه  
خلف العرش اگر چه معانی بسیار مغلو بوده بهم چسب  
ظاهر بهم چسب باطن و لیکن در تکلف هم درست بود  
و خود شصت و نه خانه در مقام دیگر مغیرا به مومن مثل که پرست  
احمر است و بعد شصت مغیرا به اما که پرست احمد و بدینست  
شاید باین قیوح که اطف از قصه است و لالت میکند بر  
وجود مومن این قول اخف است و حال مشاهده کن چه قدر از  
این جنس بقی انصاف که را اینجا این نشیند و افرح گو  
کنند که اگر بقول ایشان ایمان محقق می شود نسبت بآخرین  
باری چون این احوالات قدسند از امور بشری تا  
و معدت کنند و مخلوق با خلایق و روحانین و شخصیات  
معدتین شدند اندام طایفه بر آن افسوس مقدس جلای  
کشته باری نیست معنی این کلمات که چه فخره آن بایست  
و واضح و دیسبها می شنوند و بر این لایحه اظهارد و چون

الحمیمی یا تمیاضی بر کسب و عیال است بر حسب ظاهر  
خانواده و عیالی ایشان در آن نمود و اندک بر سر نهاده  
بمطابق سیرت از این بوم تا بحال قابل شمول و ذوق است  
فیوضات قدسیه محروم شده و از بدایع کلمات صورت  
محموب کشند نخست نشان این عباد و در بوم معاد و عیال  
و در آن نمودند که اگر در هر عصری ظاهر ظهور مطلق  
در اخبار است و در عالم ظاهر ظاهر جسد شود و بیکر که آید  
انکار و احوال میباید و یک که در بیان سعید و منفی و حرم  
و منفی تفصیل میشود مثلاً انصاف و بعد اگر این عبارت  
که در انجیل مبطوع است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ظاهر  
همی بن بریم از انصاف ظاهر و با بری نازل شوند دیگر  
که در ای تمیز و دارد و یک که لایق انکار و قابل تمیز  
باشد بکافی انوار جمله اهل ارض و الاضطراب جسمی  
بکنند که ظاهر بر حرف و ظاهر است تا در سر بر و قبول  
و نظر بعد و در آنک انصاف نیکو که جسمی از عیال



با کفایت معارضه نمودند که اگر توانایی موجودی حرا  
بافزینند آن ملائکه که در کتب ماسطور است که باید تا  
حال موجود بسیار آید آوارا حاجت نمایند و امر او  
نشد. باشند برای عباد خاخر رب الهی از لسان  
ایشان خبر داد و لولا انزال آیه ملک فیکون محذرا  
که مضمون این آیهست خوف و فرستاده نشد با محذری  
پس باشد با ایم و بند و ترسانند و مردمان را آیت  
که در عهد اجداد و اخلاص را نیز که نود اعتراضات و اختلافات  
و مسائل در م بود و همیشه ایام مشغول بزرگواران تول  
میشد که خلاص طایفه نشد و خلاص بر مان با بر  
و اخیر ضمه حاضر نشد که آنرا تکلیف اعلامی محضر نیستند و  
تصدیق و تکذیب این جو ابر مجرور و بی اکل الهیه و ایشان  
تظلم استغراق و دشواریت نفی و اشتغال با امور است  
و نیز غایب این موصوف را قید را مخالف علم و ادراک و  
معارض جسد و استناد نمودند و بدین معانی نکلمات لیه  
و احادیث و اخبار و روایات احدیه را جمع بر سبیل ظاهر

با درال خود معنی و بیان میسجود و بعد اهداء و تسبیح  
باس از زبان فضل و رحمت ایزدی تا بکسب و  
خود باد اینکه خود در محراب مقرر بدیانت مشغول میگردد  
بعد نماز صبح که صعب و در جای دیگر میفرماید این نماز  
صعب است صعب لا یجوز الا ملک مقرب یا نبی مرسل  
او بعد از آن که طریقه الامان و مسلم است نزد خود  
که محکم از این طایفه در حق ایشان صلوات نیست و هر  
اول که در خلعت و اما لست مرکز از این طایفه است  
نماید و در ظهور محکم الهی جز غرض چیزی از ایشان نبطور  
رسیده سخنان بعد با وجود آتش را باین حدیث حاکمان  
و مسائل شرعیه بسند زرد ظن و سگند حکومته در غرض  
مسائل اصول آئینه و چارچوب اسرار کلمات حدیثیه  
حکیمانند و میگویند فلان حدیث که از علما نقل شود  
فانست به خود ظاهر نشود یا اینکه راجحه معانی احادیث  
اید از آنکه تمود و اند و غافل از اینکه جمیع علما در

شد و صراط او گشاید گشت و الهی شود و کان لبرق علیه یزیدین  
و بهم بطور احسانه میطران قل یا علی و بحال فاضل و  
حکامان الذین من قبلکم انظرین و اگر از ایشان سوال  
شود از مشهور اینها ظهور بهر سیاهی بعد که در کتب قبل است  
از خط اینها علامات ظهور و اشهر آن شمس محمدی است  
چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر حکیم ظاهر نفس مع  
و بطل و برهان نصاری و اثنان سال در دنیا  
و حکم را از آن خبر نمود و اید چون حاضر از جواب میشود  
تسک با این نمایند که این کتب تحریف شده و من عند  
نموده نیست و حال آنکه خود عبارات به شهادت میر  
بر این که من عند اند است و مضمون این آیه در قرآن هم  
موجود است لوانتم تفرغون بر راستی میگوید مقصود از تفرغ  
در این جهت و در آن نموده اند علی در آیات تزلزل و کلمات  
مرایای حدیه ذکر تحریف ظالمین و تبدیل سنت بکفرین است  
ولیکن در مواضع مخصوص ذکر شده و از آنجا حکایت این

صورتی است در فضیلت که این شریف در حکم قصاص نهانی محصور  
محض از نقطه نظر قاتل عنوان نموده و از حضرت فرمودم  
خدا رحمت و امان را بکار فرموده که در نور است چنین  
نیت حضرت فرمود از علمای خود که راستی و کلام او را بفرستند  
این صورت را بقبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود  
ایضا با آنکه از وی خلق کم است اما حضرت از آن علمای که آن  
کم از شما و بیشک من در میان و مانده و فضیلت علی را آنست  
بآن تذکره ای که بر شما بر موی فی قصاص الزانیان احضار  
الزانیة المحضه که مضمون این این است که آنحضرت با وجود  
باین فضیلتی را بنویسد که فرستاد که در ثورات حکم قصاص  
نمای محض چه نازل شده و عرض نمود یا محقر علم است آنحضرت  
فرمود پس چرا این حکم میان ما بود موضوع شده و مجری نیست  
عرض نمود این آنحضرت المقدس را بوضاحت و جمیع بود  
تخلی را ندید بگوید در ارض باقی نماند الا بعد و وی  
خیل و علمای انصاف نظر بقیست بود و کثرت عتاده نباشد

جمع شده که در هر دو قسم کل شود و آنچه از دست  
بخشیده بجات یافته بجز آنکه بقتول میوز و یا بخص  
حکمت برادر میماند باز در هر یک بقتول میوز و یا بخص  
برقبت خبرش را داشته و این را عرض نمود بقرقران بپوش  
موجود این یک موضع بود که ذکر شده بود و این مقام مخصوص  
از تحریف نه خفاست که این هیچ را غرض فحش نمود و از خفا  
بعضی گویند که عظامی بود و نصاری یا بی را که در آن صف  
ظلمت محبته بود از آنکه سبب محض و ند و مخاض است از آب  
کردند این قول نهایت معنی بودی حاصل است ایام شود  
که یک معقد بکتابی گشته و در عظم الله و انسته از احو  
نما و از این که گشته تو راست در هر دو می رض بود  
منصر مکه و مدینه بود که توانند تفسیر دهند و یا بدین غایت  
بگویند معقد و از تحریف همین است که الیوم جمیع عظامی غایت  
بان مشغولند و از ان تغییر و حسن نمودن که کتاب است بزرگ  
و میل خود و چون بود و در زمان آنحضرت ایات تور شد

که در بر ظهور آنحضرت بود بوی خود نصیر نمود و در میان  
آنحضرت راضی نشدند از آنجکه تحریف در باره آنها صد  
یافت چنانکه ایام مشهور است که حکم نه تحریف نمودند  
فرقان بابت کتاب را در عبارات مکتوب میل و بیوای خود  
تفسیر نمایند چنانچه مشهور است و در مقام دیگر نیز باید  
نگاه فرمایند ضمیمون کلام آنده تمیز قوت من اجنبه مخلوق  
و هم صیغون و این همه در دل است بر تحریف معانی کلام  
الهی نه بر محو کلمات ظاهر و نه چنانچه از آنست مخفی میشود و  
حقول مستقیم را در آن مینویسد و در موضع دیگر صیغ نماید  
تدوین بکثرت کتاب باید بجمیع احوال و در امر عین است  
بیشتر داشت عقیداتی اخلاقیه و این را به در شان خلایق  
و برزگان ایشان نشاند که آن علم بواسطه استحضار  
خاطر غیبی و استجواب در خارج و تبارک و تعالی و کفر  
الواحی چند بر آنحضرت نوشته بدایلی چند است  
شد که ذکر آنجا باین ترتیب و نسبت و او خداوند نامی خود

که اندر اسفار تور است مستحقا و گشته چنانچه الیوم مشهور میشود  
که چه مقدار در این بر این علمای جاهل عصر نوشته اند  
و کمال موجود اند که این ضغریات مطایبات کتاب و  
مواضع کلمات و بیانیات است باری مقصود از این  
اولی این بود که اگر گویند این علامه مذکور که از انجیل و  
سده تحریف یافته و در زمانید و متکلم بایات و اخبار شود  
مطلع باشد که کذب محض و اقترای صرف است بی فکر  
تحریف باطنی که باز باشد و در این که مشخص است چنانچه  
بعضی از انداز که خود نمی معلوم و میگویند سرور و  
بعضی که احاطه علوم ظاهر و علم نه بعضی از ائمه  
الهی هستند و بگویند رضین با تحقیق نیستند و معارضه نمایند  
که غرض این به دلیل بر تحریف است و این صاحب از عدم  
اطلاع ذکر این کتاب و مطالب را ننموده اند و دیگر آنکه  
اگر بایات که شعور تحریف است و باره نبوده اند  
و از حق جسته از علم الغرغابان تجربون اگر چه بعضی گفته

در خشمینده شد که بخیل سعادتی در دست نصارتی  
و با همان رخت دیگر خاقل از ایشانکه از همین قول نسبت نکال  
ظلم و جبر برای مختصرت باری حق و عز ثابت میشود زیرا  
بعد از آنکه شمس جمال حبیبی از میان قوم غائب شد و کجاست  
همایم از قافله فرمود و کتاب حق حق را که در آنکه که از این  
دوست میان خلق و انجم غایب شود و بکیران خلق از این  
عینی تا زمان کشید حق محبتی پیوسته کنند و بکدام امر  
و دیگر چگونه صورت و منتصفی شوند و محل نزول خدا  
و بسیار سلطان صغوی مسکرا نند از هر که زشت از تقاضای  
فیض فیاض و انداد باب رحمت عطایان بجا و لازم است  
قصود با همه غافلین بسیار و فی حق فتالی تمام صمیمیت  
و غیر از در این صبح ازلی که انوار اله نور استوار است و الهی  
عالم را احاطه نموده و کس را از عظمت و حفظ و یابی نیست  
ان تمام نوره متعجب کشیده و بد قدرت و میده حکومت کل  
جسود و قاعه شده که رحمت را محکم بایست که شاید بعینیت



و کمترین است ای در دینند خستیر انانند و اورد و سویم تا بپوش  
خواهید را چون خستید با سرفا اند با چشم دل را  
از اشارات آب و گل که آنست که تا در اگر مرآت مالا  
نخواهید عرفان نمایند و حق را اظهر از آن پس بسنید که در اشارات  
و جو و شش و بیلی مصالح شود و بیلی شکست جویند اعیان  
صحب کرد و هر دو ای روح روحانی طایری حق را ظاهر شود  
یعنی بینی فیکه جز او را نیانی کانی اند و کمترین حدی  
و انصاف و صدق است از این است که بدلیلی بدل خود و ما آنکه  
بیرمانی با بر اید و اگر در فضایی قدس حقیقت سازگی  
ایشیا به معرفت او معروفند و او به نفس معروف بود و  
خواهد بود و اگر در ارض و لیل سالکی کفایت کن با سخن خود  
فرموده و او علم حکمت و آنا از آن حدیک الکتاب نیست تحت  
که خود قرار فرموده و او علم از این تحت نبود و و نیست لیل  
ایا نه و و چه او اشارت در اینوقت از ابل بیان و عرفان و حکمت  
و علم و سهیلانی است عاصم که و صایای الهی را

که در کتاب فرموده خواهم شناسانید و همیشه ناظر باین  
امر باشند که مبادا حین ظهور این جوهر الجوهر جسمه و هیئ  
الخاصه و نور الانوار متشکک جسمی عبارات کتاب شود  
و بر او وارد و بیاید و انداخته را که در کفر منتهی فانی و اوار  
چرا که این سلطان موند قادر است بر اینکه جمیع بیان و حساب  
از او بگذرد و از بدایع کلمات خود فیض روح فرماید و با جوی  
جمیع ریاضات بدیده قدسیه بچید و او را مستور نفسی و هو  
محشور و مسموم نماید و مفت و مرافیق بوده که جمیع خیرات  
یا و داور یک ایام و طاعتی و شیوه و بیس البرهان تو را  
و جوهر قبل الشروق و المغرب و کنز البرهان من بانه و ا  
الاخر بسبب ما اهل البیان با و خستاکم با بخت لعل که در  
فی ظل کائنات فی ایام اتمده محدود و اسباب انکه در  
بیان آن کسب و تحقیق و نظیر نفس اتمه که در فرق مخطا نا  
من فی التواء است و الا رض و ان لمن لطیفه اهد من اهل الاله  
و غیا حرم کل من فی الملک و ان لم یکن عنده و نیار الاله

نقد کسب من اسرار الامر و فنی علیک من جوانی هر آنکه  
تجربن بختی الا فاعطای فی الدنیا و الدنیا کان عین الایضا  
مستورا لطائف و جوان این باب آنکه بر صاحبان نفوس  
نیکه و مرایای قدسیه میریزد و واضح شود که شوق حقیقت  
و مرایای حدیث در هر عصر و زمان که از خیام غیب بود  
بها لم شهاد و ظهور میفرماید برای تربیت مکنات و احوال  
فرض بر همه موجودات باسلطنتی قاهر و سطوتی خالص فکری  
میگذرد که این جوان هرگز نداند که در غیب نیست که در محفل ظهور  
نصرت نماید و حکم یزداند و بر او بی احسان و اخلاص  
و احسان که غیب بود و ذات احدیه مقتدر بر هر در و در  
و صعود و نزول و دخل و خروج بود و متعالی است از  
وصف هر وصفی و ادراک هر درکی علم نزل و ذات خود  
غیب بود و هست و لایزال بکنونه خود نیست و رازها  
و اظفار خواهد بود که لایزال که الایضا و هوید که الایضا  
و هو لطیف بختی چه میان و دو مکنات نسبت و ربط

و حاصل و وصل و یا قریب و بعد و جند و اساس و بهیچ وجه ممکن  
نیز که جمیع من فی السموات و الارض بجز او را و موجودند  
و بار او را و او که نفس شئیت است از عدم و نیستی بخت پاست  
بهر قصد بوده و هستی قدم که هشتاد و پنجان اقد بلکه درین  
ممكن و بجز او جم شئیت و ربلی نبوده و نخواهد بود و بختند  
انچه فخر بر خطیب بر اینست واضح و گمان اند و لم کریه  
من شی و لمی است لا شیخ یا جمیع انبیاء و اوصیاء و علما  
و عرفا و حکما بر عدم طلوع معرفت ان جوهر انکوار و بر عجز ان  
عرفان و وصول ان حقیقه اتخا تو صغر و نهتند چون ابواب  
عرفان را تا زل بر وجه ممکن است مسدود و شد اند اما قضا  
رحمت ابد است رحمت کل شی و دوست جمعی  
بر او بر حد نفس نوزانی را از عالم روح روحانی بسیار علی است  
در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از ان ذات  
و سافز حدیه دین بر ایای قدسیت و مطالع جوتیه تمام  
اول شمس و جود و مقصود حکایت نمایند شمس

ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت  
ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان  
از ظهور او و ایشان از صفات علم او و موانع حکمت  
صفاتی و صفات فضیلتی و صفات اعظمی و ازلی و خلدی  
میفرماید لا فرق بیک و صمیم الا بانهم جاءوا کما وخلقک  
و اینست مقام انما هو و هو اما که در حدیث مذکور است و  
احادیث و اخبار در آن بر این خطا بسیار است و این نیز  
نظر باختصاص تعرض ذکر انبیا اند که مگر آنکه در اسامی و  
در اینست محال بر روز صفات و اسامی الهی رستند خاندان  
در حدیث و اخبار و تفاسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
که گویند در ظهور این تفسیر در عالم علمی و تفسیر و تفسیر  
استیغنی نماید و بود و مشرف نشود و اخلاصاتی معارف  
که در ذره مستور شده و چه برای حکمت که در قلوب و دلهای  
کسته خاصه انسان که از این موجود است باین معنی تخصیص  
یافته و باین شرافت ممتاز است و چنانچه جمیع صفات و اسما

الهی از مظهر انسانی بخوانی و اگر صرف ظاهر و ظهور است  
و کل این اسرار و صفات را جمع با دست نیست که در  
الانسان تشریح و اناناست و آیات تنویر که در دل  
شهر بر این مطلب قیاس و لطیف است و درین کتب ستاوت و  
حقیقت الهیه مظهر و نور که است چنانچه مظهر یا در ستریم  
و انسانی فی الواقع و فی الضمیر و در مقام دیگر مظهر یا در  
فی انفسکم افلا تبصرون و در مقام دیگر مظهر یا در الالهی و  
کلامه و انوار الهیه و انفسکم چنانچه مظهر یا در  
روح من فی سب اوراق العارف و انفسکم یا در مظهر یا در  
ضمت مظهر و رب فی قسم خبر الاهی محمد و من اگر قدری در  
محاربات تفکر و مانی ابواب حکمت الهیه و مظهر یا در علم  
فما هی بر برابر و خود که در مانی باری از این بیانات  
معلوم شد که جمیع اشیا عالمی از اسما و صفات الهیه  
بستند بر که که نام و قدر است خدا و خود که و مظهر در  
الالهیه یعنی که احاطه کرد و دست ظهور است صفاتیه و احسانیه

محبیب و سواد ایشانست که میفرماید اکنون بخیر کن  
الطهور ما لیس کس حتی کنون منو الخطر لک عیبت همین لا  
تزلزل و باز سلطان بقای میفرماید ما را است شستنا آقا چه  
رایت اندخیز او میگوید او بعد و دور و است کس نور برق  
سمن صبح الازل خلیج علم حبیب کل التوحید آثار و از این  
که اشرف و اکمل مخلوقات است باشد و لایزال و عظم حکایت  
از سایر مخلوقات و اکمل انسان و فاضل و لطیف و عظیم  
شخص حقیقت بلکه مساوی ایشان موجودند و از ایشان  
و متحرکنند و ماضی ایشان لولا که این خلقت الافلاک بگردان  
و رسالت حدس ایشان معدوم صرف و مفقود میگشتند  
بلکه نداشت و کرایشان از ذکر غیر و مقدر است و صف  
ایشان از وصف ما سوی باین بیان کل قدسین را یاری  
آورند از این جهت که حکایت نمودند اندر خیب لغیب  
و از کل اسما و صفات و از علم و قدرت و لطیف و عظیم  
و رحمت و حکمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفات

از ظهور این امر احسن دیده ظاهر و بدست و کین  
صفات مختص بعضی و در بعضی نبود و نیست بلکه  
جمع بسیاری تفریق و صفیای متعدّد پس این صفات  
موصوف و باین اسماء موسومند نهایت بعضی از  
مضی است مانند ظهور و ~~عظمت~~ ظاهر و ظهور و  
خفا و غیره یا در تکامل و تضاد بعضی علی بعضی پس  
معلوم و تحقیق شد که محل ظهور و بروز جمیع این صفات  
حاله و اسماء و غیره تا به جمیع اوایل و اواخر است  
خواه بعضی از این صفات در آن بیان کل و برتر بر حسب ظاهر  
ظاهر شود و خواه نشود نه دانست که اگر صفتی بر حسب ظاهر  
از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی این صفت از آن محال  
صفات الهیه و معادین سازد و بهر جهت احسن ابرجد  
این و خود است غیره و طلاعات بدید حکم جمیع صفات  
از عظمت و عظمت و امثال این جاری است اگر چه  
بر حسب ظاهر بر عظمت ظاهر و غیر این ظاهر نشود و این



خبره بر هر ذی بصیری ثابت و محقق است دیگر چنانچه  
بر این نیست بل این عباد چون از عیون صافی و فیض سر  
حلو مایه تعلق سیر کلمات قدسیه را اخذ نمودند اند  
که آتش و آفرود و درودی غلظون و مختلف است سازند  
و از بحر حدیب فرات معرض شده در حوال رخ اجلاج  
ظلمت خاندن در و ضعف ایان و در قافیه بیان فرمود  
و ان یروا سمیل الرشد لا تخذوه سبیلا و ان یروا  
سمیل العی فی حید و سبیلا ذلک باقی که تو ای یار  
و کانون اخف خانه طهرین که ترجمه ان نیست اگر چه  
صلاح و درستکاری بر آن را اخذ نمائیند و بان اقبال  
نمی کنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را  
مشاهد کنند از برای خود راه و حصول بحق قرار  
دهند و این اقبال باطل و اسواض از حق غلط می شنید یعنی  
با این ضلالت و کراهی بستی نهند و مکر خیرای انکه تکیه  
کردند ایات دارا و بودند از ترقول ایات با و ظهور

ان گفت که نه کان چنانچه شما به شده در انظار بهر  
سبب که که در ناما است البته از سار قدر است در حقیقت  
مازل شد ما و جود این بن جمیع خلق عرض نمود و وقتیکه  
جسته اند ما قوال جمادی که هر حرف از انرا در انجا میگویند  
از بخت است که در امثال این مسائل و اوضاع مشهور  
نموده و در ان رضوان علم احدیه و در خاص حکمت  
صدیه تخریم نموده اند ما ری را جمیع بطلت میشود که  
سوال از ان شنیده بود که سلطنت قانم با الکه در احوال  
ما توره از انچه مضیق و در و شده با و جود این را بری  
از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف ان تحقیق یافت چنانچه  
اصحاب و اولیای می و در دست نامکس سلا و متحد  
بوده و هستند و در نهایت دولت و عجز ملک  
ظاهر ندلی سلطنتی که در کتب و در حق قانم مذکور است  
حق و لا رب فیہ و لیکن ان ان سلطنت حکومتی  
که بر فضی و در ان نماید و در انکه جمیع انبیای قبل که

بشارت داد و اندر مرد الظهور بعد از این مظهر  
قبل از که سلطنت ظهور دهد را نمود و چنانچه در کتب قبل  
مسلط است و این تخصیص باین نام دارد و در حق جمیع این  
مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء  
ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات خبیثه و مظهر  
اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد و دیگر آنکه مقصود از  
سلطنت احاطه و قدرت آنحضرت است بر همه ملکوت  
خواه و در عالم ظاهر با استیلا و ظاهری ظاهر شود و یا  
و این بسته دارد و مسکنیت خود آنحضرت است و لیکن  
بر اینجانب معلوم بود که سلطنت و غنا و حیات و توحید  
و حضور نشاء که در کتب قبل مذکور است مقصود از این است  
که ایام این مردم احصا و ادراک نسیان نماید بلکه مراد از  
سلطنت سلطنتی است که در آیام ظهور هر کس از مشرکین  
حقیقت نهفته لفظه ظاهر میشود و این احاطه باطنیه است  
که با آن احاطه نمایند کل زمین فی السموات و الارض

و بعد مستعدا کردن وزمان و خلق در حال غفلت و غیبت  
بیشاد خاندن حضرت رسول حال و در بیان آن  
ظاهر بود و دست و پاهای را بر آن حضرتان بود که کشید  
و مقدار ابل و کفر و ضلالت که علایق آن حضرت و اصحاب  
ایشان باشند بر این در حضرت و ساق طینت و  
اور و در حد و مقدار خاکش کسب و خوار که بر محفل حضور آنحضرت  
بر خیزند و این معلوم است که آن اشخاص غفلت و غیبت  
شیطانیه خود اذیت باین سبیل اندلی را سبب رستگاری  
خود میدانستند زیرا که جمیع علایق حضرت مثل عبد الله  
و ابو عامر را حب و تکلیف بر این اشرف و حضرت را رشت  
جمیع آنحضرت را کذب نبودند و نسبت بکون و افرات و  
و نسبتی که نمودند با من بجز حق به الهدا و اذیت هر که علیه  
اعظم او بیکلام الا لوح علی این نسبتها بود که سبب انداختن  
روم نسبت آنحضرت شد و این معلوم و واضح است که  
علایق وقت اگر کسی را در دو طرف غایت و از ابل بیان

خداوند بر کسب آن حسن میاید چنانکه بر کسب این بند  
آمد و بدید شد انیت که آنحضرت فرمود ما او ز بی بی  
عجل ما او زیت دور فرغانه نسبتها که او اندو از دستها  
که با آن حضرت نمودند همه مذکور است فاجعل الله لعلکم  
بموافق الامر اظلمون حتی فتی بر آنحضرت سخت شد که احدی  
ما آنحضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمیکرد و هر  
فشی که خدمت آنحضرت میرسید کمال اذیت را با و در او  
ممنوع و در بموقع یکسایه ذکر نمائیم که اگر چشم بصیرت  
ما زکی نازده بستنی بر مظلومی آنحضرت فرمود و بدید نمایان  
و ان بر در وقتی نازده که آنحضرت از شدت بلا و ناچار  
فانسانیت افرود و دستک بود جبریل از سدره  
استهتای قرب نازده و این به تلاوت نمود و ان کمال  
که هر یک از عرضهم فان استطلعت ان معنی تعطفی الان  
او ستانی التبار که ترجمه ان انیت که اگر بزرگست بر  
اواض معرضین و سخت است بر تو اوار بار صافیت و

ایذای ایشان پس اگر سستی و بی طبعی این بنی  
زیرارض باشد بانی بسوی آن سسما آن را طویح باین جهت  
که چاره نیست و دست از تو بر نهید و نه مگر آنکه در زیر زمین  
نهان شوی و یا با سسما آن فرار نمایی و حال مر و زشتی  
نما که چه قدر از سسما طین با سسما آنحضرت لطیف نمایند و چه  
از بلا و و ابل این که در غل و ساکنند به نیست با حضرت  
اتقار و از نه خاندن بر منابر بکشد سسما این اسم مبارک را  
بکمال تعظیم و تکریم ز کس نیست نمایند و سلاطینی هم که در خلایق حکمت  
و اهل نشاندند و فیض کفایت را متحد بد نمودند و اندیش آن  
برتری و عظمت آن کس را عیانت نمود و معتقد خند نیست  
سلطنت ظاهره که مشاهد می کنی و این را بد است از  
برای جمیع اغیا که ما در حیات و یا بعد از مر و حیات  
نمودن حقیقی ظاهر و یا بت مشهود خاندن الیوم ظاهر میگرد  
و لیکن این عظمت که مقصود است لم یزل و لا یزال  
ظائف حواله یثابت و همیشه با ایشان است و

الحکام یا بدو اسطفت با طیه است که احاطه نمودند  
مبنی التماسات و الارض را و آنرا مملکت است  
که از آن یکس اصد هخاشد انشید که یکس  
حکومیه باشد و خلعت سعید و شعی و مومن و کافر  
فرمود و جمیع اشارات و ولالات قیامت کردند  
از شر و شر و حجاب و کتاب و خیره کل تیزل جان  
ایده پیدا شد و بعد شد و شد و بدینان  
رحمت بود برای بوار رحمتی فیکه در حین استمار  
گفتند و با هم و اطفا و لغت شد برای قیامت  
انها یکدیگر از استماع گفتند صفا و عیسی بنایوف  
افتد بود برای فصل مومن از کار فرود و از سر خاشخ و بد  
انها یکدیگر قرار نمودند با انها یکدیگر کار نمودند و در صد و بی  
و مال و غیره آمدند و در آنکه از سر با هم حاضر نمودند  
و چه خاصها که از معنویها است از جنبه و جان و  
برند و بود این سیف برین که در بندها را از هر

نمود و از بخت علامه فرایند چگونگی وصل نمودن مثل که  
علامه شکرگوشتی از آنس که سالها شیطان نفس تخم کند و  
عدوان با این ایشان کاسته بود بسبب ایمان با این  
برین جمع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یکصفت  
ظاهرند و اندک آنک یوسف اتمه من قلوب الذی هم  
اقتطعوا لایه و امنوا بایاتیه و کاتوا من کونثر الغضل بایاتیه  
لحسنه من الیابین و دیگر آنکه هر قدر از مردم مختلف  
الصفات و مختلف المذاهب و مختلف المذاهب که از این  
نیم رضوان الهی و بهارستان قدس مغربی نصیب  
جدید توحید پوشیدند و از کاکس تریب پوشیدند  
بخت معنی حدیث شد که فرموده که کرک وین از یک  
محل بخورند و مساشند و حال نظر بعد مبرخست این  
جمال فرمایند مثل محراب بعد هنوز فطرند که کی این امانت  
بر بخوان مجتمع میوند اینست تبه ناس کو یا هرگز از حال  
انصاف نوشیدند و اندک هرگز بدلیل عدل قدم نهادند



از جمله گذشته این مرد و خوش چهره حسن و در حال اصداف  
میاید ضمیمه منزل فی ششم احوال خوب الاصفیون بها و هم  
احسن لا یخبرون بها و در کراخه و خطه فرامیاید منزل همین  
یک ایستگاه از مسافت است چگونه حساب خلافت کشید  
شد که هر کس اقرار نمود و اقبال حسبت حسانت و بر حسانت  
نه نامی نمود و جمیع خطای او معفو شد و معفو را بعد از آنکه  
بصدق فی شأنه بانه سیر مع احکام و کذا تک ندان  
استقامت با حسانت و اقامت فی افاق احکام و نفس  
تحریر و چنین که بر آنجا جمیع ضمیمه بر داشت  
و از کجری ضمیمه سریده و غلام محبت با حیات نا قیود  
ایمانیه یافت و نفسی که قول نمود بودست و ای محبت  
و مخصوص از موت و حیات که در کتب مذکور است موت  
و حیات میا نیست و از حد هم در آنک ایست که حق  
نامس در هر ظهور اخر اضر نمود و بنسبت است مدتی  
نشاند و جمال ازلی را مقصدی شکست چنانچه و شکی که سر

محمّدی در شکوه احمدی مشتعل شد بر مرد و نکل داشت و ضرر و زیان  
و موت فرمود این بود که اعلام مخالف مریض شد و او را  
هستند از مضحک گشت خاتمه در زبان شکرین روح الامین  
خبر داد و در حق گفت که بعد از این بعد الوت لقول الله  
کفر و این در آن آخر حسین مضنونان نیست که اگر کسی  
باین شکرین که شایسته شد باید بعد از مردن حسرت  
بگویند ان شاء که کافیه شد و اندر بخدا و ایات او نیست  
این گروهی ظاهر و آشکار و پدید و در جای دیگر و غیره  
از آن عجب عجب و قهر و اندکی از آن افاضی خشنود جدید  
که در حدیث آن نیست که میفرمود که عجب میرا بی پس عجب است  
قول که از آن و در حدیث آن که میفرمود که ایام تراست بود و می  
رومی است و میفرمود که ایام تراست شدگان نیستند  
که در حدیث او میفرمود که ایام تراست شدگان نیستند  
فی نفس من عظمی جدید مضنونان نیست که ایام تراست  
سیدم از خلق اول بشکوه این شکرین در شکوه و شبهه است نه از

خلق جدید و علمای تفسیر و اهل فلاح هر چون معانی کلمات  
الهی را در آن نمودند و آن مخصوص و اصلی محتجب ماندند از  
تجلی آنکه آنرا استلال نمودند و آنرا که بر سر ماضی و مراد  
مستقبل افاده میشود و شکی نیست که آنرا از آنکه مستحیر  
ماندند مثل آنکه میفرمایند و نفی فی الصور ذلک يوم الوحید و  
جاست کل نفس معها ساق و سبیل که معنی ظاهر آن نیست  
و میدادش در صورت و این است يوم و عید که نظر بآب  
عید بود و واحد حسنی برای حساب و با او است دانسته  
و گویا در مثل این مواقع یا کلمه او را مقدر گرفته اند و یا  
ستدل شد بر آنکه چون قیامت محقق الوقوع است  
اند افضل ماضی او باشد که گویند که آنرا است ملاخذه و نه  
که حد فدی در آنک و نیز نه نفی عیدیه را که باین صریحی  
میفرمایند و آنرا که نیست کنند و از آنجا حاضرین آخره الهی خود  
محروم نیست مانند و مظهر صور اسرار فیل که یکی از جایا و است  
چونند با آنکه تحقق جوید اسرافیل و امثال او باین خود

شده جل بسبب لولن الذی هو خیرکم منی بالصبر بالصبر  
حق و کتبم قوم بود. آخرین بگو مقصود از در وجود محمد نیست که  
که بر همه ممکن است دیده شده قیامت قیام انحضرت بود و  
الطی و خاضعین که در خود اجساد مردود بودند بعد از انحضرت  
حدود و احاطه خلق فرمود و بحیات تازه بدیده زنده نمود  
و خشکی انجمال احدیه را داده و شعر بود که مرغی از ان سحر  
بست و حشر و جنت و نار و قیامت اظفار فرخنده جبرئیل  
این یار آورد و تسبیح غنصون الیک رفعم و نقول ان متقی  
هو قل عسی ان یکون قریبا یعنی زود است این که اینان  
وادی ضلالت سرمانی خود را زود روی بکشت خراش  
میدهند و یکدندند همان خوانید این صور ظاهر شده بود  
جواب گو که شاید خشکی نزدیک باشد طویح صهیون یکس  
رود مرگانی است اگر نظر دقیق لا خط فایند سبحان الله  
حدود انقوم انجیل حق دور بود و ندان که قیامت نقیضا  
انحضرت قاتم بود و خلا مات و انوار او بعد از ارض را

احاطه نمود و بود مع ذلک خیریه یسین و دند و متکلف بود  
تا شایلی که علامی عصر با فکار حاطل باطل جبر اند و از شمس  
خسایت را بآینه و اعطارد رحمت سجایه خال که اندنی  
جعل از و ایچ قسطنطنیه ل محمد و مست و خفاش از تخی  
افاق بجهان تاب و درگز و آید مطلب و در حد احصا و در حق  
طوبی و مطا هر حق بود و خواجه عیسی میفرماید لا بد که کم بان تولد و  
بره آخسته بی و در مقام دیگر میفرماید من لم یولد من النما  
و الروح لا یقدر ان یدخل ملکوت الله المولود و من لم یحس حسیه  
هو و المولود من الروح هو روح که ترجمه ان نیست فحس که  
ند و نه است از ان معرفت الهی و روح قدسی عیسی  
قابل ورود و دخول و ملکوت ربانی نیست زیرا هر چه  
ظلمت برسد و تولد یافت پس دست جسد و متولد شد و اندون  
که نفس عیسی با شد پس است روح خلاصه یعنی آنکه بر جهان  
ند و روح و فقه مظاہر قدسیه در هر ظهور متولد و زنده شد  
بر انما حکم حیات و بعثت و ورود در جنت محبت الهیه

میشود و من و من آن حکم خیران که سوت و غفلت و  
و ناکفر و غضب الهی است میشود و جمیع کتب و الواح  
و صحیف و مردی که از جامهای لطیف معارف نخبه  
و بغیر روح القدس و قوت قلوب ایشان فارزنده  
بر آنها حکم موت و نارد و عدم بصر و حجب و سمع شده چنان  
از قبل از کشتن و لحوم قلوب لا یعقون باها و در مقام و یکروز  
بمحل مستور است که روزی یکی از اصحاب عجمی و الکسری  
وفات نموده و او خدمت حضرت معروض داشت و چنانچه  
خواست که برود و او را دفن و کفن نموده و راجع شده و آنجا که  
انقطاع فسیب بود و روح الهی لید فیه و الهی یعنی و انداز  
مرد و نار و آنرا فیکشند مرد و آنرا و همچنین و در نظر از اهل کوه خد  
حضرت سیر اهدایی را می گوید که در و در معان و است  
و دیگر ششتری بود و فرادید آنرا بود و مذکور که باطلایع آن  
حضرت این بسیار و قریح نابد و قباله مستور کرد و آن  
و مرالی بکاتب فرمودند که خویش قد است ششتری صفت ع

یست مباحثه و در آنجا و در اینجا حدّ الی الحسب و حدّ الی  
الحجّه و حدّ الی الصراط و حدّ الی الآلیّه و حدّ الی الآل  
حال اگر این دو نظر از حدود حیات علوی زنده شده بود  
و از غفلت محبت انحراف نبوده گشته بود ذرات  
و خلق موت برایشان نمید و مرگ زور هیچ عهد و عهد  
جز حیات و پست و خست و مقصود آنست و اولیا  
نبوده و نیست اگر قدری تعلل شود و همین بیان انحراف  
گشت جمیع امور شود که مقصود از آنست و در صراط و  
و نادر بود و لیکن چه چاره که جمیع ناس و نفس  
محبوب و در قریبوی در فتنه خالصه اگر قدری اندکی  
سوفت الی و در فتنه میسر اند که حیات حقیقی حیات  
قلب است نه حیات جبر و زور که در حیات جبر و زور  
و حیوانات شکنجه و یکین این حیات مخصوص است  
بصاحبان فتنه و خسیه که از انحراف میانشان نبند و از  
نمره قیام در فتنه و این حیات را صوت از حقیقت

این چهار خانه از آنی میباشد بدخا خود مود و اندک المون  
حتی فی الدارین اگر مقصود حیات طاهره حبه بی باشد  
کودک و مود و موت از آن خد بختها بد و مجتنب میباشد  
و بگو که در بدگشت مذکور و وقت شده در آن است  
و مجتنب عالی و کلو تعالی و مجتنب بسیار که در  
حق حمزه نیست البته او و ابو جهل نازلند برانی است  
و واضح و حقیقت لایح که میفرماید او مرگایان میان چینیان  
و بعد از آن که نورانی است بی انانیت کین مندر فی الطلوع  
کین بخارج صخب و این و دور و قی از سبب است  
نارند که حمزه بر دای قصد کس اما آن ضروری شده بود  
و ابو جهل و کفر و احواض است و راسخ بود و از مقصود  
که بری و مکن بر بومیت عظمی حکم حیات بعد از موت و  
نار و حمزه شده و بر خلاف و در حق ابو جهل این بود که  
نار و کفر و طلوع شمشیر شد و جوابی اعتراض  
بجاست او چنانچه فرماید و بر او و در که حمزه در زمان



مرد و کی زندگانه و در وقت این حیات بر او عرصه  
و چون بن سالات سر نهد در درک غیبش و در و باطل  
و که در تنگ تنگند تا رنجی از که در معانی بر اهلان میند و  
فرمانده اند این نوع فساد و کار عالم جسمه مان این یافت  
چنانچه الیوم می بینی که با وجود شمس معانی جمیع نفس  
از احوالی و ادوایی تنگ بجهلهای غلطانی و مظاهر ششانی  
جستارند و متصل حاصل شکل خود را از ایشان مستفید شوند  
و اینان نظریه هم عرفان جبری جواب میگویند که ضرری  
بر اسباب ظاهره ایشان نرساند و این معلوم و در  
که جعل خود خستی از تنگ تنگ بقای برود و در ضوایان برین  
مغوی قسم نکرده است با وجود این چه که می تواند  
عطر بیام و یکران ساله نزل شایان این جب  
این بود و خواهر بود و لن یغیر بآرائه الا الذی  
چنانچه الیوم و اعرضوا عن مظاهر الشیطان که کذک است  
و الله حکم الیوم من قسم العزّة علی لوح کائن خلف سرف

الفرق کونما اگر طاعت با این سامانست نه بد و نه نیک و نه کار و نه  
باطن این فرماید هیچ سائل مشکرا که الیوم مدتی شد  
میان جهاد و معرفت یوم التماس و عارف شوی دیگر  
همینجای بوالخرابی دست افتاد امید ارم  
دشمنی بحوالی لب تشنه و محروم برنگزید و از حرم مخصوص  
لازلی بی عجزه راجع نشوید و گوناخت و مجامع  
چو کند باری مخصوص و از این بیانات و احوال شایسته  
ان سلطان السلاطین بود حال انصاف و عهد که این  
سلطنت که کجوف و بیان این عهد تصرف و خدمت  
و اشتی باشد که و اعطیت با طاعت این سلاطین که بخت  
اعانت رعایا و قرا ایاز چشمه صبا حی و مردم  
ظایر تکلیف بیند و لیکن بطلب چه عرض و بدین  
این طاعت بحرانی عالم آخر نمود و حیات خنجر و  
وجود افاضه فرمود و لا آس و رتبه لا باجب  
و کز نسبت نمود که بدینست ضعیف است از حاجت

سلطنت او و اگر خوب ملاحظه شود خدا هم در که او  
نمایند بر چه مخلوقات و موجودات چنانچه ظاهر شده و  
مشهودی است جمعی از سلطنت باطنی که نظر نیست  
و قاضیت ناس که رشد و از برای آن نقطه وجود و جلالت  
محمود و سلطنت است که بمخلوق تمام و در بر اطفال را در تربیت  
و خلق لایق و در این نه سبحانه است تا تعریف العباد و فی  
سلطنت و تعالی غنا بعد کردن سواهی حسینا نایم از انجباب  
که اگر مخصوص از سلطنت حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر علی  
باشد که همه ناس منور شوند و نظام هر سطح و منقار و کرد  
داد و ستان شریح و معزز و دشمنان مخدول و مشکوب  
شود پس در حق رب العزة که سلطان سلطنت با اسم او است  
و جمیع بعثت و شکست او معترف این نوع از سلطنت  
صادق و یسار خدایه شاهد میباشند که اگر اثری در حقین  
و ستان است و است و جمیع بر خلاف رضای او حرکت نکند  
و نه کاف و معروض و بد بردار آنچه بان امر فرموده

و متصل و فاعله انچه را منتهی نموده و دو سهستان و چهل و سه است  
و ششمان و ممتلا و مقصوره و خاندانها اظهار من و حسن  
پس بدان این طالب که هرگز سلطنت نخواست و نزد حق و  
اولیای او معجزه نمود و دستها و پاها و ویکرا که اگر مقصود و آرزو  
و قدرت قدرت و خلیفه ظاهر می باشد که بسیار بر پنجاب  
سخت می شد مثل انچه صیفر ماید و آن خند نامع النابیون و در صفات  
و یک صیفر ماید و در آن این خلیفه و افراتده نامع النابیون و یابی  
الان هم تیره و و لو که و الکافرون و و یکرم هو الغالب فوق  
تقریبی مثل این که شری از فرقان صحیح بر تخطیب است و که  
مقصود من باشد که این هیچ رعایا که و یک صغری بر  
ایشان بنمایند که اگر جامع است مشکلات قدسیه و اشارت  
نموده را نمایند زیرا که خدی از حسین بن علی علیه السلام در این بود  
که اقرب الی الله باشد و بخیرت بر روی ارض علی بودی  
درشت لوله علم کن مثل فی الملک با وجود این ششده که  
واقعه الاخره آتیه علی الصمد الطالین حال اگر در حسب ظاهر

تغیر نسیه این را به هیچ وجه اولیای خدا و جنود او بر  
ظاهر صاف و نمایاں دید که آنحضرت که خدایتعالی شایسته  
بود و اوضاع در نهایت مغلوبیت و مغلوبیت و در این  
حالت کاف و شهادت را نوشیدند و همچنین و یا به مبارکه  
که میفرماید بر مدون این مکتوب و انوار الهی مآثور و جبر و نیکی  
الآن تمام نور و دلو کر و الکاف و سر و ان کر بر خط هر کلی  
شود و هر که توانی بنیاید زیر که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر  
اطفا و نبودند و کسبهای صفا فی را خا و شکر که در حق  
غلبه از کجا ظاهر شود و وضع در این شریفه که میفرماید و مانی  
ان الله الان تمام نور و محسنی دارد و خا و شکر و مانی  
انوار از دست شکرین و محسنی بنام خود و در سرست و حق  
بنام آید و مغلوبیت این انوار بعضی بود که بر نفسی بر  
جوهر و جوهر و در میان و در انوار را در کسب خود و خا و  
جمه را احصا و او را که خود و وضع و کسب حکم از این سرور  
از عهده معانی و بیان این کلمات الهی و آیات حق

صحتی بر میانند باری مخصوص و جداست که او را  
نمودند بیک مخصوص و از غلبه و قدر است و احاطه معانی و  
وامری دیگر است مثل طایفه فرمایند غلبه بر سخاوت و  
انفرت را که بر تراب ترشح نمود و در یافت و غلبه  
و م تراب حکوم غلبه و فقر و و اوج و و اوج و اوج و اوج  
فرمود و حاصل نفسی برای استسما و بذله از این موزون  
شد یافت و هر وجود که برای حفظ مال قدری از این  
تراب مقدس را بقیع کمال و معرفت ثابت را بخود  
نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند و آخر است پیرایه  
این است و ظاهر و اگر تورات باطن را ذکر نماید  
خواهند گفت تراب را تراب الارباب و الفس و از وزن  
خدا نامه خارج گشته و تخمین لا خله نماید آنکه بهیاست  
وقت انحضرت سپید شد و احدی نبود که انحضرت را در  
ظاهر حضرت نماید و با غل و در گفتن نماید و گفت که  
چگونه از طرف و کانف بلا و چه قدر از مردم که شد

سپاسد برای حضور در این ارض که سر بر این آستان  
ماند نیست غلبه و قدرت الهی و شکست و عظمت بی  
وحدت و تنافی که این امور بعد از شاد و استحضرت  
و اعتقاد و جود برای آنحضرت ترست است زیرا  
آنحضرت همیشه حق است بحیات الهی و در عرف اتم  
قریب و سدره قافای واصل ساکن و این جود هر وجود  
در مقام اتفاق کل قاضیه یعنی جان و مال و نفس  
و روح جود را در او است اتفاق نمود و همیشه نمایند  
و هیچ رتبه از شأن حجب از این مقام نیست عاشقان  
خود رضای معشوق بلی ندارد و جسم و نفس و روح و  
مخلوقی بخوبند و بیکر اگر آنجا رسید روحی از اسرار شهادت  
و نمازی از آنکه نمازیم بسته این الواح کفایت نهد و  
خف از ساد افکار اندامیه دارد که نیکو رحمتی بود  
و مجروح و جود اندر مع الوضاحت جود باشد تا سر آمد حکمت  
رمانی بی برهیم و بغایت او از عرفان کل سببی بی نیاز کرد

ما حال منتهی شده باشد و داشت که با تمام فائزانه بگرد و بماند  
فعل که هیچ معرود نیستند تا بعد قضای آن می شود و قضای آن  
و از خاضع مراد فی امضا حد ظاهر شود که آنست بزرگتر که  
بدایع امر اند و فاعلی علیکم من نفایات الخ و بکسر لکن بکسر  
ایضا مصلوون و من تراش ایضا تر قون پس چنین باشد  
و آنست که او این بخوس عقلت اگر چه فقط تراب جالس  
بر عرش اعظم ساخته اند و اگر فاعلی تراش آن سوچ و بنا شد  
درف فاعل تراشند و در چنین که در دست و شمار نیستند  
که این قدرت و خبر ساکن و در کمال توانست ظاهر و بر  
خود حدیثی جالس و فاعلی و در نهانست عجز ظاهر می شود  
سخط با قضا را فاعل نیست که عیبی بن مریم و زنی بود  
جالس شدند و بنایات روح القدس با فاعلی فرمودند که صفات  
آن نیست ایروم خدای من از کیا در عرض است که بان  
سخن جالسند و بنایات روح القدس منتهی است و سران  
من در شبها و ریشنی با آنست و مر کوب صبی با می من است



و نیست از من غمی تربیده ای نه من جسم نخل که صد برزخا  
لطائف حول این غم تراست و صد هزار ملکوت عزت کلا  
این دولت که بر غمی از بحر بهمنانی فائز شدی از عالم ملک  
و هستی دور که ای و چون طیار در حول سسراج بهیج جان  
ناری وصل این از خضر صفادقی ذکر شده که روزی شخصی  
از اصحاب در خدمت آنحضرت شکایت از غم نمود و آنخل  
از برای فرمودند که تو غمی هستی و از شراب غم آسائیده ای  
خضر زبان طلعت فرمود که چه که غمی است که غمی غمی  
آنحضرت فرمود ایامحبت ما را زاری عرض نمودی باین  
رسول الله فرموده بود ای پسر این را بسیار آید بیهوشی  
عرض نمود که جمیع دنیا و آخرت در آن هست منیدم حضرت  
فرمودند ایامحبت که چنین چیزی نرود و آید باشد که او را بعل  
خدیجه که خضر است و این غم و غم و دولت و عزت  
سلطنت و قدرت و مودونان که زو این هیچ رعایا بجز  
و زناحت ذکر نیست خانه شیر مادر یا آسمان انکس

هم ایستادار الی ابد و ابد و ابدی پس معصود و ارغوا  
ناموسی است و از خضر خرابه و دیگر اکره روزی عیسی بنی  
بود و احوال خود و خواستند که اخصر شت و از فرای  
برای که از حای بی و خبری نو و ندان حکم بکفر اخصر  
نماید و خد قتل بر او جاری سازند تا آنکه آن خون  
ساز معافی را در مجلس فلاطس و قیام که اخصر خلائی انصر  
بود و اخصر نو و ندان جمیع حکام و اخصر حضور بر سرانند و ندان  
کثیری برای قیام است و از اویت اخصر است و ندان  
و بر او اخصر است اخصر را نو و ندان که شاید اخصر را ندان  
حضرت بکوت و نو و ندان و ندان معوض جواب نشدند تا  
طوبی و خاست و احوال اخصر است و فخر و اخصر  
که ایا تو گفتی که ندان و ندان و ندان اخصر است و ندان  
کتاب و ندان اخصر است و ندان اخصر است و ندان  
عبد نو و ندان اخصر است و ندان اخصر است و ندان  
عین عین القدره و القدره یعنی ایا ندان که ندان و ندان

برین قدرت و قوت الهی است و حال آنکه بر حسب ظاهر  
شیخ اصحاب حضرت نزد آنحضرت موجود بود مگر قدرت  
باطنه که احاطه نمود و بود کل زمین فی السموات و الارض  
و بحر و ذکر نامیک که بعد از این قول بر آنحضرت جاری  
آمد و چه گونه با او ملوک نمودند بالاخره چنان در صدد  
ایضا و قتل آنحضرت افتادند که بیکجا چهارم فرار نمودند  
همین در آنجمل بود که است که روزی دیگر آنحضرت  
بر علی از یهود گذشت که بر مرض حج بستملا شده بود و در  
افتاد و چون آنحضرت را دید تو این شما شاست آنحضرت  
و آست یافت نمود و آنحضرت فرمودند قم عن سریر کن فلک  
مغفوره خطای که خطا بود که در آنجا آن حضور و آست  
آنحضرت فرمودند که علی بن ابی طالب این خطای که آست  
الشیخ و قال یا رسول الله ان قول له قم فاحمل سریرک ام  
اقول له مغفوره خطای که خطا بود آن لابن الانبیا آن خطای  
علی لا ارض لمغفوره خطای که ترجمه آن بخارسی نیست چنان

انحضرت بان جان حاضر فکیر فرمودند که برخیز در دستک رسد  
تو امریز و شد جمعی از بنود و عتد حاضر بودند که ایام خبر و در  
طالب قادی که کسی تا در غنچه خزان جان است انحضرت ظنون  
ایمان شده فرمودند که ایانکلام اسهل است نزد شما از این  
انگویم این جان حاضر فکیر بر خیز و برون آ که بگویم امریز و شد  
کسی بان توانا که بیدارند که از برای سران این مصلحتانی  
و در این برای ارزشش از ثوب ذنبان این است عظمت  
حقیقی و اقدار اولیای الهی همین خاصیت که ذکر  
می شود از همه مقام و جمیع اختصاص و ایشیت که بر تو میجاست  
اصطفا ی الهی مطلق شود که بشاید از بعضی عبارات قدیم  
و ثقب مضطرب نشود و اقدیم تعیین در صراط حق البقیه قدم  
کند از عیم که فعلیست بر رضا از یا ضعیف الهی بوزن و این فانیان  
بطلوت جاودانی رسانده و عارف شوی بر معانی  
و احوال این که در اخبار و امانت ذکر یافته و دیگران که بر این  
محقق و معلوم بودند آنچه را که بود و نصاری با شک

چنانچه در بر حال محمدی اعتراض میکنند و بدینسان  
اصحاب فرقان بهمان تشبیه نمودند و بر خط بیان روح  
من فی ملکوت الامر فداه اعتراض میکنند این بزرگان  
ساده فساد که حرف یهود از الیوم یکم گویند و مساع  
تستند فتنه بزرگ من قبل فی شایع در جمعی خود خط  
و تحرک انجمنی که در علم یهودین چون غیب ازلی و مساف  
به یهود محسوس از انقیاد علم و حساب فی شرق فرمود از جمله  
اعراض است علمای یهودان بود که بعد از موسی بنی صیو  
نمود علی طاعتی در کتاب مذکور است که باید مطالعه شود و در  
وقت اندیشیدن و آگاهی یافتن در شریعت مذکور در تورات  
بعد از این بر احاطه نماید که از این ان مانند کاروان  
بعد و ضلالت مطلقان حدیث صیغریا بدو حالات الیود  
بدانند معلوم که عقیقت بدین معنی و لغویا که اولی بدو جهو  
ترجمان اینست که گفتند یهودان دست خدا بسته شده  
بسته باد و دستهای خود ایشان و ملعون شدند با چنان افراد

استند بلکه دستهای قدرت الهی همیشه باز و همیشه  
برافروخته و پدیدم اگر چه شش روز این را به اعلای  
تخلیف ذکر نموده اند و لیکن بر مقصود ناظر شود که بیرون  
نه چنین است بهر و خیال نمودند که سلطان حق خلقت  
خلق نمود و خلقت غیر بی بخشید و دیگر دستهایش مخلوق  
و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی  
حققت این قول صحیحی شود که چه قدر از شش بر علم و توان  
و در است و البته جمیع انزوم با مثال این فر فرخافت شود  
و در ارسال پیش میگذرد که این را به راقی دست می نمایند  
بریه و من حیث لایعراض می نمایند و طاعت نشدند  
و او را که نموده اند با نیکو خواست و آخو را میگویند آنچه را که بخواهد  
با آن معتقدند چنانچه شنیده اند که میگویند جمیع ظهور است  
حققت شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته و دیگر از نشانها  
که مسدود می شود طالع نمیشود و از بجز قدم صدفانی اندکی  
ظاهر نکرد و در اینجا غیب ربانی بیگانه میشود و بناید نیست

اور این هیچ راجع به فضل حقیر و رحمت نسبت به کبریا  
عقلی و ادراکی انصاف این جایز نیست جایز آنست که از  
اطراف و جوانب که ظاهر است و محبت کاشته اند که بار  
سدر و دربار طغیون آغوش و نیایش و غافل از اینکه زج  
قدرت صراج احدیت را در حصن جنت خود محفوظ میدارد  
و همین دولت کائنات است این که برده را که از اصل مقصود  
محروم مینماید و از لطیفه و جود امر محجوب میکند لاجل آنکه  
مقتضی فضل الهی برای عیب و مقدر شده و لغات و حرف  
اوست که کل بان و عده و او شده اند و این نهایت  
فیض فیاض قدیم است برای عباد او و کمال فضل مخلوق است  
برای خلق او که هیچکس از این جهان بآن مرز و قریه نشاند  
بان شرافت کبری شرف بخشند و با آنکه قدر از آیات  
منزل که صریح با مطلب عظیم و امر کبریاست منع و کس نکند  
نموده اند و بدوی خود تفسیر کرده اند خاندن مفسرمانید و الله  
مکلف و آیات اند و لغات او و لکن عیوضی بر عفتی و او بکمال

لحم عذاب الیم و چنین میفرماید الدین الطیون انهم  
لا قوار حیسم و انهم الدین راحون و در مقام دیگر قال  
الدین الطیون انهم طواف الله کم من فیه قیله غیبت فکثر  
و در مقامی دیگر شریکان بر حواله در به فیصل حلال خاصا  
و در وقت می بیکر بر ملا فیصل الامات لعنک علیا در  
توقنون جمیع این بات مدله بر اظهار که حکمی حکمت از  
درکت سادی طوطی گشته انکار نمود و اند و از این رفته  
فد اعلی و مرتبه اجتناب می نمود و احر و م ساختند و  
بعضی ذکر نمود و اند که مقصود از این سخن است و در  
و حال آنکه اگر کینه تنگانی عام مقصود است این در عهد  
سود و است چنانچه از قبل ثابت شد که خبر از شهاب  
بجلی است سلطان حقیقی بنقده و اما از شرافت حسن مجلی در  
مرای می بود و است بود و لا ینح است بگو اگر انرا ظاهر  
معنوی الهی مضموع شود و لا حله نیست نماید که هیچ شیئی بی ظهور  
یا دما جینی بود و نه چنین خبر بر نکات و مخلوقات را



لا حظ کنید باینکه که حاکمینند از ظهور و بروز آن نور منوری و  
ابواب رضوان الهی را بشناسید و میفرمایید که در همه اینها  
منفوخ گشته برای در و در و بیرون در این معرفت و حکمت  
و دخول و جملین در حدائق علم و قدرت و در هر حدیقه  
عروس معانی و احاطه آید که در خفا می بگشاید در نهایت  
ترجمین و تکلیف جانند و اگر با است فرغانی بر این مطلب  
مثل و مشربست و آن من شیخ الکلیج کجوه شاد بیت  
ناطق و کل شیخ جیسنه که تا که ای است صا و قلال  
اگر مقصود و انداخته اند این بکلیات باشد پس این  
فارس بقا و طلعت لایزال آن سلطان جمشید ال شرق  
و دیگر تخمیر ضیاء است چرا و اگر کو نیت و تجلی خاص است  
انتم که در عین و است است و حضرت علم از آن خاندان جمعی اند  
صوفیه اتمت مراد غیرین حدس نموده اند بر فرض  
تصدیق این تبه صدق لقب برای نفسی و انعام صاب  
نیاید لاجل آنکه این تبه در غیب و است محقق است و

احدی بان عالم نبود و اسبیل شد و در اول طلب مرود  
افند و مقررین با عینا طیران بخانید تا حد رسد بقول محدث  
محققین و اگر گویند محلی نمانی است که تفریق در حد است  
این مستلزم عالم خلق است یعنی در عالم ظهور و تولد و در  
بعد و انقیاف محقق با خیار و اولیای دست خدا  
عظیم و اگر از ایشان در عالم وجود موجود نباشد خاسته  
بر تخلص مقرر و غرضند و ایشانند محال و مستحضر  
صفحات از تیره و اسرار الهیه و ایشانند را یا دیگر نام حکایت  
نمایند و جمیع آنچه با ایشان رجعت فی تحقیق تجزیه  
ظاهر مستور راجع و معرفت مبدء و وصول با و حاصل میبود  
که معرفت و وصول این که نماند مشرق از نفس حقیقت  
پس از افعال این نوار محققه لغات الهیه حاصل میشود و از علم  
علم الله و از و جهان و جدا نه و از آن نیست و اخرویت و  
ظاهریت و باطنیت این جوهر مجزوء ثابت میشود از هر  
نفس حقیقت بانه جوهر اول و اکسیر و انظار و ایمانی

و همچنین سایر اسما را عالیله و صفات متعالیه لهذا هر طبعی  
که باین انواع مضیت متصف و متوکلش مشرقه لایحه در هر طبع  
موفق و فایز شده او بطریق آینه فایز است و در دیدنه حیات  
ایده با قیده وارد و این لقب میر نشود برای صدی الهی  
در حیات که قیام نفس است بطریق کلیه خود و نیست صافی  
قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بیدار  
و آوده شده اند باین نوم حال ملا حظ فرمایند که ایامومی ناز  
این نوم غریز و بزرگست و منظم تر تصور میشود که از این  
حقیق و نوزد اندوست بگذارد و از قیو صفات این نوم که  
جسایه ابرضیان را قبل بر حسن در جویان است خود در محروم  
نیاید و بعد از آنکه تمام و بیسل در فل شده که بومی اعظم از این  
نوم و امری اعظم از این امر نه کان بدین و که انسان که چون  
متوکلین و طایفین را در نفس فیضی که نامی و کسوس که در و و بعد  
جسایه این لایحه محکم متصف که هیچ حاکمی را که بزی نه و کسوس  
عاری را ماضی نه ایام و است مشهور است شنیده اند که

سفر باید اذات خاص القایم قیامت اقیمة و همچنین صد بدی  
و انوار لا تطفئ بل یظهر و ان الا ان یاتیم الله فی ظلم من الظالمین  
که صلا اذ امور است محضه در قیامت پیدا اند خبر است قیامت  
و ظهور او خیر نبود و اندکی پس ای برادر معنی قیامت را  
اوراک نما که کوشش را از هر خدای بخیر مردم و دود پاک فر  
اگر قدری بعلوم الفطوح قد هرگز اری شهادت میدهند که  
یومی اعظم از این یوم و قیامتی کبیر از این قیامت  
مستعد نیست که چو کل دین یوم مقابل است با اطلال صد  
چرا در سینه بکده مستغفر اند از این بخندید زیرا که مقتدر است  
عمل این یوم از بسندای محدود و این هیچ را خارج چون  
معنی قیامت و قایم الهی را اوراک نمودند لهذا از شخص  
او بنا بر آن محجوب ماندند با اینکه مقصود از علم و زحمات آن  
و حصول و معرفت آن قیامت است مع ذلک بنده مشغول  
جسودم ظاهره شده اند خائوه آنی تشنگی نیستند و از  
جو هر علم و مستعدم چشم پوشیده اند که بایستی از قیامت علم الهی

نویسند نه و قطره از حجاب فیض بر حلقه فانی نرسد حال  
علا خط فرمانید اگر کسی در یوم طلوع حقی در آن فیض نماند  
فقط هر حق را تمام ایا صدق عالم بر او میشود اگر چه بزرگ است  
تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدود و خلاصه را اخذ  
نموده باشد و این بالبدیه معلوم است که تقدیر علم حقی  
او نغش و در کمال کفر حسی سرخی از علم دیده باشد و باین  
شرافت کبری ناز نشو و ایستاده از علمای ربانی محسوب  
نیز اینصابت قصای علم و نهایت و غنای آن غازیست  
و این بر نه حسی از علم ظهور است چنانچه سیر یا بدین  
اعتبار ننگ و انگ که حکم و همچنین در فستق طایر  
و زید آن سخن علی الدین است صفی افی الارض و بصر  
دانه و نجیب الدین را بین و این شاهد شد که الیوم حقیقت  
از علم نظر با حراض در بخل را بعضی چنان گنبد اند  
و اما ایشان از فقر خالین و علما محو شده و چه مقدم دارند  
حقیق نظر با قیال با علی انقو علم را تعجبستند و بهشت

در الواج علم پیدا کردنت که آن کتاب محرک اندیشه است  
و هیبت و خنده آن کتاب هیبت که گفتار آن طلب الهی  
خدا حصول اللدلول است و داشتند حال با علم بعد الوصول  
الی علم خود مذموم قل علی الارض کذا فی تادی  
یرخص فی بریه الروح و بیشتر کم بسیار است و بد که کم بالا  
الذی کان من فی القدر کس فی شطر العروق تحت حیاطت  
النور بسته شده اند و ایدوست من که خدای در دست خا  
فروغان طیران خسرو مانی و در اخر معرفت الهی که در آن  
گفته تفرج کافی بسیار از ابواب علوم بر وجه انجاس  
مستخرج شود و خواجه قدس بنویسد بر اینکه جمیع این را سو که علم  
این جهان را منع نماید از ورودش علی بحر انوار بصیرت  
طیور نقطه فروغان جسم مردم انصراف من خود را از قرار  
بان شمس و انوار خانان چنین بر کسب از رجبت پوشت  
مطلوع شوی و با علی عرف قدس و اهلینان مخریاتی از جمله  
روز بی جسمی از مجاهدان انجبال خیال و محرومان از کوه

لا يزال انهذهی استخر اخرج نمودند ان الله خمسة اليه  
الانوس رسول حتى ياتنا بقبس برهان تاكنون انهم  
ان بخت که پروردگار عهد کرده است بآگاهان دنیا و دیم  
رسولی که اگر کسی بخواهد با بیل و قایل در اخی بر خیزد قریبانی  
کند و آشتی نازد بسمان ساد و از او بپوزاند خانه و در حکایت  
بایل بخندد و اندودد کتب تذکرات استحضرت در جواب  
فرمودند قدر حکم که رسول نبی بالبیانات و بالذی قلم  
خست نمودن این گفتار و قین ترجمه این بیت که انحضرت  
فرمودند اندوددی کشمش پیش از من رسولهای سرودن کار بار  
عیات بلامرات و با نوحه شیطانیه پس چرا کشید ان رسول  
سرور و کار اگر بستمید است که باین حال انصاف بود  
بحسب ظاهران جهان که در محضر و همده انحضرت بودند  
بکنار و عهد اوم با انبیا ی و دیگر بودند که چند نازار سال  
فاصله بود از عهد اوم تا ان زمان مع نزولک چرا ان جور  
صدق نسبت قتل ابل و یا انبیا ی و دیگر را بعد از ان

خود فرموده چاره ندری با این که نقیذ است  
که نب و یا کلام لغز است بدی با کوی از اینجا جان است  
بود که در هر عصری با نیستین و در عین معارضه می نمود  
تا آنکه با آن خیره جبراشید نمودند و دست در این میان  
خف و تا نیمه خوش خوشان در مصر رحمن بوز و جان  
از این خوش جانان مجید نقد خوشان رساند این بود که  
خاف چون معانی این بیانات با نقد کلام را اورا کشیدند  
و جواب را بجان خود مطابق سوال فیما رفتند لهذا است  
عدم علم و جوان بان چون جسم علم و عقل میزدند و  
چشمین در این دیگر صفرا بد قرض باطل زبان و کلام  
قل استغفران علی الذین کفرو اظلم جاحلیم ما عرفوا  
کفر و ایه خلفه آتیه علی الکافیرین میفرماید بودند این که  
که با کفار مجاهده و قتال می نمودند و در راه خدا و طلب  
حق می نمودند برای نصرت امر الله پس چون احد ایشان  
بنگشت که شایسته بود که کافر شده باشد با و پس گفت خدا بکافران



حال ملاحفه فرستید که از آن جناب سینه ها میشد که مردم زمان  
آنحضرت جان برومی بودند که در عهد انبیا قبل از  
ترویج آن تربیت و ابلاغ امر الله مجادله و محاربه میکنند  
و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آنحضرت  
بودند و بزرگان کسی که از قبل شناخته بودند موسی و یونس  
تورات و عیسی بود صاحب انجیل مع ذلک و حال آنکه آنحضرت  
سفر مایه آن مدبوسه ی ایشان آنکه که او را شناخته بودند  
که عیسی باشد یا موسی یا او کافر باشد نه و حال آنکه آنحضرت  
نظر بطایفه بر موسی و عیسی و دیگر بودند که معجز باشد و از ایشان  
و دیگر ظاهر شد نه و ایشان و دیگر و شش و دیگر اعدا شدند و  
چگونه حکم را به ثابت میشود و او را یک سبک کرد و حال حکم  
به خود او را یک فرما که بجهت صریحی در خود فرقان نازند  
و احدی تا الیوم او را یک آن نموده حال چو میفرمایند  
اگر میفرمایند که آنحضرت رحمت انبیای قبل بودند خدا  
از این استغفار میشود و همچنین اصحاب او هم رحمت

اصحاب قبل خواهند بود و خانه از آفات مذکور و هم رحمت  
عالم قبل واضح و واضح است و اگر انکار کنند بر خلاف  
حکایت که رحمت ابراست قائلند اند و نصیرین هم  
حکمران و بعثت و خرد را یاد ظهور مشافیه و جود آرد اگر  
تا بر جوع و رواج مقتدر را در اجساد و صفای فیض و بعثت  
و انس و لحظه فراموشی و خیالهای جلیق نفس غلامانی را  
باب رحمت علم و طمانی پاک و منزه نهانی که شاید قنوت  
نزدانی و بدایت کجانی و مصالح نورانی کسبیل صبیح  
از شام خلاصت میزدی و فرق که در سی و یکری و معلوم  
خواب بوده که طمانی داشت احدی که در حواله عکس  
حکمران دید و ابرامی طمانی چون این اطمینان عکس  
مانی از کسب و اطمینان الی نازل میگردند و جمیع بر  
برسم بر مانی قیام میفرمایند لهذا حکمران و یکدست را  
و از خود جمیع از کائنات رحمت الهی شایسته و از آثار  
عجوه توحید مرزوق و غنی هر حق را و مقام مقرب است

یکی مقام صرف تجرید و جوهر مجرد و در انتقام اگر کل  
یک اسم در موصوف نامانی باشد نیست چنانچه  
میفرماید لا یفرق بین عبدین مسلم زید که جمیع مرد مراد شود  
ملکی و حوت میفرماید و بگویند فیض و فضل نامانی بی شایستگی  
میدهند و کل بخلع نوبت نازد و برودا و گریست مخصوص نیست  
که فقط قرآن میفرماید تا نبیند آن فلان و چنین میفرماید  
او هم اول و روح و موسی و عیسی و همین مضمون را خلاصت  
عربی بهم فرموده اند و امثال این بیانات که مشعر بر توحید  
ان موافق تجرید است از عباراتی نامان از تیه و بیانی  
عالمی حلیه ظاهر شده و در کتب ذکر گشته و بیطلعات است  
حکم و مطلق امرند و امر مقتضی از حیات گریست و عجز است  
تقدیر است نیست که میفرماید و ما امرنا الا واحد و چون  
امر واحد شد البته مظاهر امر جم و چندند و همچنین باشد  
وین و کبر اجمالی تعین نشودند اولی محمد و اخری  
محمد و او صفی محمد باری محسوم و محقق انتخاب بود

که جمیع تنبیهات کامل از اعداد بسته اند که در قیاس محض ظاهر  
شد و اگر نظر لطیف ما را ملاحظه فرمائی هرگز در یک رضوان  
ساکن نیستی و در یک هوا طاهر و بر یک ساحت جاسن بر  
یک کلام ناطق و بر یک امر از نیست اتحاد این جوان  
وجود و تنوع غیر محدود و معدود و پدیس اگر یکی از این خطاهای  
قدسیه بفرمایند من جمیع کل تنبیهات بر صحت است و  
بجین ثابت است در هر طور بعد صدق بر جمیع ظهورات  
و چون بر جمیع تنبیهات مافوق و مطابق ایات و اخبار ثابت  
شد بر جمیع ادیان هم ثابت و محقق است و این بر جمیع اظهاریات  
که بدلیل و برهان محقق شد و مشاهدات ملاحظه فرمائید از جمله  
نوع بود که چون نبوت شد و قیام الهی بر امر قیام فرمود  
هر نفسی که با دهنش و با مراد و ذهنش شهادتی از حقیت نبوت  
صدقه مشرف شد و در حق و صداقت تنبیهات حیات  
میل و در جمیع جسد پذیرا که او قبل از ایان بخدا  
از طاعت بطرف نفس او کمال صلاحیت را با موالات و تنبیهات

صله بدینا رسیدن برین طرف و در آنکه در آنجا  
فکرت داشتند که او فاطمات لیل و نهار را مصروف برافزود  
نخارف و اسباب تقی و داشتند و همت در تحصیل  
ایشای فانیه گذاشته و از انحراف که در قتل ازور و  
در بخارا بیان بحد و است اما در احاد و اتباع او اسباب  
و سرایع ایشان چنان سرخ و محکم بود که اگر حکم قتل او میدادند  
شاید رضامید او و دراضی بر نفسی حرفی از او نداشتند  
که در میان قوم بود و غرض از آنکه به قوم نداد اما وجدنا  
ایستاد علی و آقا علی اما در محقق و بن بر او و در  
همین که در او با همه آنکه بایست محمد و در او است مذکور  
بجز و آنکه حسب سیای میان را از آن کس ایقان از ایا  
مطالع هر کس جان منوشیدند با لطف و تعلیب میدادند و هر کس ازین  
و فرزند و اموال و اطفال و جان و ایمان بکند از کل و سوا  
میکنند و بقیه علیات شوق الهی و جذبات و وف  
صدای ایشان را از خانه میخواند که در بنار او انداخته و در آن

است بر کای نه دانسته ای حکم خلق جدید و بر حرج و راضی  
نیست و همچنین ملا خطه شد که این نفوس حس قبل از فرار بعضی  
مردم جدید الی جان خود را بعد بسندار حمله و تدبیر از هوا  
برای بخت خطه می نمودند و قیامیک از خاری از حضرت مجتبی علیه  
السلام است فی اهل فخر را می نمودند و بعد از صرف لغو از کبر  
و رعایت حلقی صد بسندار جان را یکجا از افان می نمودند  
و که نفوس مقدسشان از هفتس تن هزار و پنجاه تن می نمودند  
مقابل که بی تفاوت می نمودند و کس که می نمودند که اگر کسی  
فقد حس کان نفوس می داشت آنکس را مورد است که مخالف عادت  
شیرت و منافاتی بود ای چنانچه است از ایشان ملا بر شو و پاد  
ای عظیم و افغان است که بدوین تغییر و تبدیل الی محالی است  
تغییر نام و افغان که بسبب جوهر شباهت با نام و افغان  
ندارد و از ایشان ملا بر شو و در حوضه کون بود و اید و خان  
خطر ایشان باطنیان تبدیل می شد و طبع حق تعالی بر سبب است  
خوف بجز است با و می گشت است شأن انکس را می که در

عقاد اعلیٰ میفرماید مشهور باد و نه نحاسی در اصل فرماید که  
اگر در معدن خود از غلظت سوخت محفوظ بماند و در وقت احتیاج  
نیست به تمام دهنی میرسد اگر چه بعضی خود نحاس را در سبیل  
که بواسطه غلبه سوخت مضر باشد و به تمام خود زیاده بماند  
و بر مثال اکسیر کامل باد و نه نحاسی را در نحاس تمام دهنی میرسد  
و متاعل بخضارت له را با نانی طلی نماید اما آن در سبیل  
به جهت توان گفت که نحاس است و با عالم دهنی در سبیل  
و حال آنکه محکم و در بیان است و صفات دهنی را از نحاس  
معین و واضح یا صفتها چنان این نوع سوخت تمام از اکسیر الهی  
درافی عالم را بی را طلی نموده بعد الم قدسی تمام کند از  
و بعد می از مکان مکانان الهی و اصل شود جدیدی  
باشد تا باین اکسیر فائز شودی که در یک آن مفریب جمل را  
مشرق حکم رساند و غلظت لیل ظلمتی را با صبح نورانی  
فائز کرد اند و بعید سخوامی خلق را با یکدیگر قرب و یقین  
و ولایت کند و بیجا کل فائز را برضوان باقی مشرف فرماید

حال کردی این دلبسته حکمخانه سی صاوق سیاه و در حق این  
جای و جسم حکم جای قبل از تو بایان صدوق و محقق است  
ای برادران این بیانات شایسته کافیه و افیه است  
جدید و برجسته عجب و تعجب ظاهر و بود و است  
افشا و تائیدات غیبتیه حاکمه کننده را از جسم و جان  
و در کفی و تخلع حیده با قیام مغفرت کردی غیبت که در  
ظهور عجب نهنگیکه بسفت یافته بایان از حق من علی  
الارض و شربت زلال معرفت با از حال حدیث نبوی  
و با علی صاحب ایمان و اقیانین و انقطاع از خلق  
حکمر جوع نفس قبل که در ظهور قبل با خیر است فائز شد و ثم  
بر این اصحاب ظهور بعد شد و استسا و رستا و ضلالت و قولا  
و امر از برادران که از عجا و قبل ظاهر شد از این عجا و بعد بعید  
ظاهر و بود و گشت مثلاً اگر شایسته را کفی و در شوق از حق  
باشد و در مغرب جسم از ساخته و بکاران کل ظاهر شود و چنان  
کلی بر او مشهود و بکار و انجیفات هم نظر بجد و دانت ساخته و



وینست ان فیت بکله نظر بر آنکه و عطری است که در برود و ظاهر  
س نظر از آن حد و است ظاهر و ظاهر و منزه کن تا بعد یک  
همه دیگر هم و یک ذات و تحقیق مشاهده ثانی و بعد از  
رجوع کلمات را هم در حر و فوات ناله ظاهر و منزه ثانی و بعد  
تفکر در اصحاب عهد نقطه فرقان فلان که چگونه از جسم جماعت  
شیر و مشیتات فیه نفحات هسته انحضرت پاک  
مقدس و منقطع گشته و قبل از این اهل ارض بشرف نگاهین  
لها و الله بود و فارغ شد از ذکر اهل ارض منقطع گشته  
چنانچه شنید و آید که در مقابل آن عطر ذری اجماع لال چگونه  
جان نایز منظر سودمند و حال جان بخت و بیخ و نه خط  
یعنی ظاهر و منقطع و در اصحاب با خط بیان از جسد و منقطع  
لا خط فرمود و آید که حکم کو نایز اصحاب از بدایع جود  
الای ب علم انقطاع بر عرف هستایع بر افراشته نای  
وین نوار از تکلیف باح ظاهر شد و اند و این آثار از جود  
رونده اند و فی تحقیق فرقی ملحوظ نه و تمیزیری مشهود و منقطع

و این سخن که یونان و روم و هند و افراسیاب  
در نفس نفی هستند از جوهر و اشیا است و اینست تا معلوم گردد  
و فرق و توحید و تفریق و تعدید و تخرید الهی را بدید که  
محدود است از عناصر و اعضاء است مانند کعبه و حجر و باغی  
افعی ترب و حدس حضرت معانی برود از غایت کسین  
این بیانات معلوم شد که اگر در احسن لا آخر خلق است  
و قیام نماید بر یک قیام نمود بر این طلعت اول لا اول برین  
صدق طلعت اول بر طلعت آخر شود زیرا که طلعت خ  
لا آخر قیام نمود بر این را که طلعت اول لا اول بر این  
قیام نمود است که نقطه بیان روح با سواد خدا شود  
احدی را با شمس مثال نداده اند که اگر از اول لا اول  
آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که ظالع میوه و سال  
اگر گفته شود این شمس همان شمس اولیه است صحیح است  
و اگر گفته شود که چراغ این شمس است ایضا صحیح است و چون  
از این بیان صادق میاید و کبریت طلعت بدو

زیرا که آنکه جمع بر آن قیام می نماید بدان که  
که حال بد بر آن قیام فرمود و با آنکه جمع  
و سخت نزد ایشان صوبای علم و اقیانین مع ذلک  
و بعد از آنکه آنکه جمع بر آن قیام فرمود و با آنکه جمع  
حاکم نیستین محبت شده از جمع فیوضات محبوب و مودت  
شده اند با آنکه که خود آنحضرت فرمود اما آنستین خان  
و همچنین فرمودند منم آدم و نوح و موسی و عیسی خانچه ذکر  
شروع و کتب فکر نمیکشید بعد از آنکه بر انجمن از برای  
صاوق میاید یا نیک فرمودند منم آدم و نوح و موسی و عیسی  
میاید که نفرماند منم آدم و نوح و موسی و عیسی  
که او م باشد بخود نسبت دادند همین قسم ختم آنستین خان  
الهی نسبت داده شود و این پس و آنست که بعد از آنکه  
بد آنستین بر آنحضرت صاوق است همان قسم ختم آنستین  
صاوق بد و با آنکه جمع بر آن قیام فرمود و با آنکه جمع  
خانچه اکثری همین قول است که جبه از صاحب قول در حق

سده اند و عید هم مخصوص ارباب و اعیان و اشراف می باشد  
چهارم آنکه نمودارند اگر مقصود از آن آیت و اخرجیت است  
و اخرجیت مکی باشد بنور که حساب مکی با خورن مسجد است  
حکومت اخرجیت بران ذات است و اخرجیت صادق میاید بلکه  
این مبتدویت نفس اخرجیت و اخرجیت نفس اوتیت باشد  
باری همان تسمیه در قول لا اول صدق اخرجیت بران  
مرئی غیب و شود میاید همان قسم هم بر مظاهر و اخرجیت  
میاید و در چنین اسم اوتیت صادق است همان همین است  
اخرجیت صادق و در چنین بر سر بر اوتیت جالسند  
چنین بر عرض اخرجیت مکن و اگر بر حد بد یافت شود در  
مکانند که مظهر اوتیت اخرجیت و ظاهریت و باطنیت و  
عزیت و خفیت این ذات مقدسه و ارواح مجرد و  
الهی هستند و اگر در موی تخصص کان یافته و لم یکن مع  
شخصی ظاهر شود بر جمیع اسرار و انسا حست معده و م صرف  
و مفعول و محبت حبیبی و دیگر هیچ باین عجب است و اشارت

جزیریل بدیل بخیر و طیر دسی فی عانت ضعی طیر  
 تواند حال قول حضرت میرالدراک نما که فرمود  
 سبحانست اکل من غیر آثاره و از حیدر سجات محاکم علما  
 محضر و فقهای زمان ظهورند که جمیع نظر بعد از او را که به  
 و حسب بریاست ظاهر و تسلیم القدرت نماید که کس  
 نمیدهند تا لغت الحی بر ایشوند بل تجلیان اصابه جویان  
 و عباد جسم چون این را من دون اقد و لی خود اند  
 نمود و اند و منتظر در قبول این جنبه های شده هستند زیرا  
 از خود بصیر و سمیع و قلی ندارند که تمیز و تفصیل دهند  
 میان حق و باطل با آنکه همه اشیاء و اصفیا و اولیا من  
 عبادند و از سر مودند که یکم و کوشش خود بشوند و عباد  
 نمایند مع ذلک معنی می آید با آنکه تا آید علما می خود  
 بودند و خواهند بود و اگر می بینی یا فقیری که عاری  
 از این سس اهل علم باشد بگوید یا قوم ایستو الکرم السیدین

جواب گویند که این جسد علایق و فصولا با این یاست ظاهر  
و البته مطلقه لطیفه تخصیص داده و حق را از باطل دور  
نموده و اندوخته و اتصال تو او را یک نمود و اندوخته نهایت  
مغنیته از خنثی تویی با این که انحراف اکثر و عطف و کبر  
و اگر کورت و با سس علایق و علت علم و صدق باشد  
التماس بقدر اولی و با کتب و با انکه این فقره معصوم  
و نخست که در جمیع احوال ظهور مظاهر در کسیته علایق  
در درازن سبیل حق شمع و در خفا نه در جمیع کتب و  
صفت سخاو و مذکور و سطو است و احدی از تنه با  
بصورت نشد که کو حق بغض و انکار و در دست حاکم  
گشت تا تمام اندام فصولا من قبلی و من بعد کما نوا  
یعنی حال که امواج حیات حلال اعطای از این میان  
ضلال است و اندک کشف آن عطف اندوخته است و در حق  
اکبر و عظام و فضا آمده و با کم و با مشرق و در حاکم از کتب و  
درین استغاثات و فصولا درین حق آمده و با آمد

تجربون و تجسین که خاتم التجسین و امثال این از ساحت  
مجلد است که کشف آن از اعظم امور است نزد این بزرگان  
طایع و کسب این جهات محدوده و کسبجات مجلده  
حقیقه تجسین نامیده اند اما تجربه بطریق دیگر از ششیده اند که  
سفر یا الف خاطر تلخیص نمود که محدث محمد بن عبد  
خاتم التجسین بودند حال مایه خط سراسر که چه قدر از  
اسرار و سرا و قیام علی مستور است و چه محدوده  
جوهر علم او در حشر این شخصیت کمون تا تحقیق نماید  
که صانع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود  
و قضای قضای و احکام از آن است که به بیان خود بگوید  
و ما طریقه را از اعلی نماید و قدرت قدرت او را که از این  
که ما بود که تجسین تجسین و خصلت او را از اول تا اول  
و خصلت او را از خرد کرده و منظر هر حال او را از نهایت  
نهایت خوانند بود و بدست اعلی او را خدیده حال در همین  
سیان مایه خط فرما که چه کمون حکم این بر تجسین این بزرگان

صدق میسماید و همچنین نفقه حال از بی حسی بن علی در ا  
نما که سلمان بنیفا بد که مخصوص این ایشیت بود با الف  
و م که حاصله بر او م با و بعد همین الف کسند بود و  
با بر یک ولایت پدرم را عرض نمودم و تقصیری نکونیت  
تا آنکه بنیفا بد الف مرد جدا نمودم و در کتب الی که اکثر  
و کوثر از همین مثل غزو خنجر بود که پدرم با کذا رجعات  
و مجاهد و خود حال اسرار ختم و رجوع و لا احوالیت و لا  
آخریت صنع محمد را از این دور و ایشیت و او اک فرما  
بار می بی حبیب من محمد است نفقه لا دوست که تا شما  
و هفتاد و اوست محمد و شود و نذر و خود کجا تو اندر خود  
ف م کند اگر در نفقه خمس خضعه از عدد م و آنکه  
ساعات معصده را انکار نمایند و امثال این ها و بیش  
نمی کنند بی لا یعرف و نکس الا اولو الا لبا ب تل  
هو انتم الذی یسیر لستم فی الابداع و ک و له و له حسرت  
الا خراج او ایا ملا الارض فی ظهور است ابد بخلیات



الحکم کنند و آن بسیار عجیب است که این قوم در بعضی از  
مراستب که مطابق میل و جویای ایشانست متمسک باینند  
و در عرفان و احادیث اولی الایقان میشوند و در بعضی  
خطا بر جویای ایشانست باز در احوال میمانند مثل  
آنمؤمن حضرت اکتساب و بخود بن بعضی مالک کف حکایت  
عالم شعرون مثل آنکه در کتاب مبین باب العالمین بعد  
و ذکر خیریت فی قوله تعالی و کلفه رسول الله و خاتم النبیین  
جمع نامس را معنای خود و عهد هر موده چنانچه باین  
حد نه بر معنای آن ملک بقا و کتاب مذکور است و  
بعضی از قبل ذکر شده و خدای واحدش در مثال است  
که هیچ امری بخطی از لغات و اصح از آن در عرفان  
و ذکر یافته دنیا پس باز فی یوم عرض خدای که آنرا  
کما انتم تشهدون ومع ذلك بحکم اولی الامر ثانی  
معرض کنند اند با اینکه حکم لغت در یوم قیام مخصوص  
در کتاب و قیامت جمیع دلائل و اضمحاث است و محتوی

که مقصود قیام مظهر است بر امر او و همچنین از لحاظ  
تعالی حال دست در یک ظهور او و از آن لایق که الیه  
وجود یک الانصار و با جمیع این مطالب ثابت و بیاید  
و از صفحه من حیث لایعزیز که ختم شکست جسته اند و از وجود  
ختم وجود در یوم تعالی او با لایق محبت مانده اند و لو  
نواخته اند الله التمس بکسب و اما ترک علی مظهر من  
وایت و کمن و خرم الی اولی کمنی و از بعد این تر است  
حکم و سبده که این قوم فطوره از دست لطیف فصل  
نعمه ای که باید میباش میباش میباش میباش میباش میباش  
خیر و ضعیف بر محل از نیستند و نادر و قول و قول در جنبه  
قدرت است که کثرت فی قبضه قدرت و سیر و ان  
و یک عید سهل و سیر و انچه را را و ناید و ها  
و خیر سهل فرماید من قال لم یزید و کفر و اکراین عباد  
قدری بشویر یا نند از انچه مر کتب شده اند و کتب میباش  
و در ستهای خود و در بنا که مقرر و سیر ایشان است

در هیچ کس نمی بیند یا استنیده اند که بفرمایند لایس عمل  
فعل و با این بیانات حکومته مستقیمان چهارت نمود و  
برخارف قریب ششول شد سبجان اند جمل و نامانی  
همه بمقام وحشی رسیده که حکم و اراده خود متجلی شد  
در علم و اراده حق بل و هر عرض گسسته اند حال انصاف  
و عهد که این چهار مومن با نیکی است در به و اشارات در  
شود و حق را بفعل بایش رسانند و بیکر حکومته باین فرزند  
شست می نمایند و تنگ می جویند بلکه آنچه بخیر می بخوانند  
نمایند و ندانند پس قسم بخند که اگر نقد برات متذکره و  
و حکمت های قدریر بهیفت نیافته تو و ارض کسب مع  
چهار و احد و محمود و کن یوزن ذلک الی میقات  
بوم معلوم باری برادر و ویت و بها و گسسته و توفیر  
تفقد فرغان که داشت و جمیع این هیچ رطاع و در بر صبا  
طاعت فرغان نمود اند و بهیست و بحر فی ذلک متعصب و  
فارسیه مذ خود و قرات میکند بعضی بات را که صریح

بر مطالب قدسیه و مظاهر خرمی است به استماع و لک  
میج او را که خود را اندر اینست اینقدر را و را که نشد  
که مقصود از ملاوت کتب و قرانت صحف و در هر عصری  
و در آن معانی آن و بطریق معانی سر را این بوده و الاطلا  
بی معرفت را البته فایده کمی باشد چنانچه شخصی در یونی  
تزد و خفیر کج معانی حاضر بود و ذکر می اند خلاصه قیامت  
شاد و نثر و حساب بیان داده اصرار می نمود که حساب حساب  
در ظهور بدین وجه که شد که احدی اظهار نیافته بود  
از ظهور حلیه و شونات حکیمه بعد از او را که و خصم صاحب  
الفاشده و بعد از کثرت که اندکست مکر ملاوت و فراتان تنو  
و این مبارکه که را که میفرماید فیوضه لایسبل حرمی و بنی انفس  
حلق را ندیده اید و مقصود مقصود نشسته اید که منی نوی  
چنان نیست که او را که خود را اید بلکه سوال بلبان و بیان  
نست خانچه چنین به مشهور مدلی بر اینست و بعد میفرماید  
معرف انجمنون بیا بهم فخر خنده بالانوار اعی و الا قد آ

نست که از وجه حساب خلاقی تشبیه میشود و کفر و ایمان  
و عصبیان این هر یک کرد و شناخته الموم مشهور است  
که نسبت اهل فضیلت از اصحاب نبوت معلوم و در او  
و اگر این جهان را خلاصانه و طلبا رضاء نه در آیات کتاب  
ملاحظه نمایند جمیع انچه را که مستطیع البتة و در آن کتاب  
تفصیلا جمیع امور و افعالی را که در این مخلوق بر او از حق و جزئی در  
آیات او ظاهر و مکتوف و آنکه بینا بینند حق خروج  
مظاهر اسما و صفات از او طمان و عوارض از ان  
ذات و در ولایت او سکون و استراحت و هر یک از این  
معلوم مخصوص و کبریا بی عرف و ذلک الله اعلم الالباب  
انتم تقولون بائز لعلی محمد من قبل لیكون خاتمه لیسک  
الهی بعدی انی حس الی رضوان قدس میر خال و  
قول الحق و الله یرحونی و الله یرحمونی و الله یرحمونی  
الی صراط مستقیم و الله یرحمونی و الله یرحمونی و الله یرحمونی  
کا نوا یعلمون لیستحقوا الغفران علی احکام و انعم الله

رب العالمین بسیار در مطلب کبر و منور و حکم که شاید  
نقصی از احوالی و ادائی را بر این بیانات تقدیر و ادا کرده  
فست و نصیب برود و اگر نقصی از او آید که بیانی  
باشد از بیان دیگر مخصوص و خود را در آن نماید بعد از آن  
سیر هم قسم بخند که این همه ترابی را آخرین لغات نیست  
و جز این بیانات رموزی که بزرگتر از این مقصد نیست  
انجمنان شد و از هم جاری گشت تا مشیت الهی چه وقت  
قرار گیرد که هر دو سهایی حسابی چها با حضور و جانی  
قد مظهر بر هر صفت مکرر اند و نامن و آن بعد از آن  
و نامن شسته و الانجمله و قوت و نامن و الا بهو له ای  
والا مری کل با مری عطفون و من اسر اراد و قوت عطفون  
از قبل و دو مقام از برای شمس شرق از مشرق  
بسیار نمودیم یکی مقام تو حید و درجه تیز خا خا  
از قبل ذکر شد لا نظری بین جبهه شمس و مقام دیگر مقام  
الخصیل و عالم خلق و درجه حد و دشت بکسر و است

در انجام هر کار بیگانه و امری معترض و مانع و مقدر و موقوف  
مخصوص است چنانچه هر که با کسی دوست و یوسفی و دوست  
و با بری صلی و کینه علی صدد ما سوء و دشمنی و تکرار  
الرس فیصله بخصوص علی بن ابی طالب من حکم الله و رفع  
و جاست و حق عینی بر این استیانت و ادانیه و بر  
الحدس نظر با اختلاف این است و صفات است  
که بیانات و کلمات مختلفه از این میان معالوم میگردد  
نظا بر مشهور و الا فی الحقیقه در عاریض و بعضی مسائل  
الیه جمیع و حکم یک کلمه مذکور است چون که در کتاب  
طلاح بر ملاحظه مذکور و بیافیه اند نیست که در کلمات  
مختلفه این میان اختلاف و مضطرب و متزلزل میشود  
باری معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات  
کلمات از اختلافات صفات است نیست که در  
مقام توحید و غلو تحریف و غلو و غلو و غلو  
و احدیت ضرر و جوید بر اینها بر وجود شده و میشود

دیو که جمیع پرورش ظهور یافته باشند و برتری ظهور  
افتد و اخص یعنی ظهور یافته ظهورشان ظاهر و جمالی  
از کمالشان با هر خانه نهانست بر رویه از این جهان کمال احدی  
ظاهر شد و در وصف مقامی که مقام نیز و تفصیل و تکرار بدو  
اشاره است و در کمال است حیو ویت صرف و فقر  
بجست و فای بابت از اینان ظاهر است چنانچه فیروز  
و فی عید آمده و ما انما الاشیء شکم و از این بیانات محقق شد  
و در این فراموشی خود را که مثال خود و بودی مآورد  
الهی را بیخ سوئی و از اختلاف بیانات اخبار و همشیا  
متزلزل نشوی و اگر ششمنده شود از مظاهر خاصه انانی  
و نمانده خلیست و بر بی در این نیست چنانچه کبریات برین  
شد که ظهور و صفات و اسمای ایشان ظهور یافته و اسم  
و صفات آنده و در ارض ظاهر نیست که صیغ با ید و مایه است  
از نیست و کتب آنده بر می و پنجستین از الذین بیان کرد  
انما یا بعون آمده و اگر فقر انانی بر رسول آمده بر اندامین



صفت است علی در آن نه چنانچه پیغمبر مایه ماکلان محمد با  
احمد من رحا لکم و کین رسول الله و در تخطا هم همه سلسله نزد  
ان سلطان حقیقی و کنیوت ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم  
النبیین بر آید انداختی است و شبهه را را بی نه و بی  
نه در آنکه جمیع حکم گذات و یک نفس و یک روح و یک جسم  
و یک امر دارند و همه مظهر بیست و خیمت و اولیت و  
آخریت و ظاهریت و باطنیت ان روح الارواح حقیقی  
و سافرج استوار از لیسند و چنین که بر مایه سخن عیان است  
این نیز ثابت و ظاهر است خاتمه بطا هر دو متقی رتبه عبودیت  
ظا بر شده اند احدی را یا را علی ان نه که بان سخن از عبودیت  
در امکان ظا بر شود است که از ان جوان هر دو وجود در متقا  
است خراق و در بحار قدس صمدی و ارتقا و ببحار صفا  
سلطان حقیقی انوکا ر رتبه و الوهیت ظا بر شد که در دست  
خلاصه شود و در همین رتبه غنی است و خا و در خود مشا  
غوره اند و در متقابل هستی مطلق و بقای صریف که کو با

خود احد و در هر طرف دانسته اند و ذکر خود را در انشا  
شکر کرده اند زیرا که مطلق ذکر در انقیاد مایل است و  
وجود است اولین نزد و اصل این خطا هر جای که ذکر  
غیر شود و قلب و لسان و دل و جان غیر ذکر جان من  
کرد و و یا چشم غیر حسب الی و در خط نماید و یا گوش غیر  
بوشنود و یا بر جل و غیر حسب الی و بشی نماید و این را  
نشانه و زبده و روح افعال و فو و هستی از خود  
منوع و لسان و حسب ان منقطع گشته باری نظر نماید  
ذکر بوبیت و مثال و لک از ایشان ظاهر شده و در حق

رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر حق  
باقتضای این که هر کسی رسالت نمود و بعد از نسبت بخود  
نموده اند و لسانی عالم خلق و از عالم بوبیت الی حیوان و  
که انچه فرمایند و هر چه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و  
نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت و  
حق است و شبهه و این نیست پس باید که ذکر این معانی

که استلال شده نمود و آنرا که از احکام است احوال و مطالب  
غنییه و مطالع قدسیه احد را مضطرب و تزلزل در  
خبر باری و در کلمات شومس حقیقت باید فکر نمود و اگر که  
نشاید از واقعین مخازن علم سوال شود تا بیان فرمایند  
وضع اشکال نمایند از کتب عقل ناقص خود کلمات قدسیه را  
تفسیر نمایند چون مطابق نفس و هوای خود نمایند ساری را  
و اعتراض کنند از خانجده ایوم علم و فحشای محرم که میسرند  
علم و فضل نشسته اند و جعل با علم نام کند داشته اند و ظواهر  
حدک نامیده اند اگر محمولات خاطر خود را از شمس حقیقی  
سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب  
مثل خود او درک نمود و اندیشه خود را تلفی علم از این حد  
واقع علم نمایند خانجده و هر زمانه این واقعه مثل اینکه بگوید  
شد و سوال از اهل علم که از سستی وجود نمودند و انحضرت  
ما را می جواب فرمود که بی طو قیست قیاس بعد از این  
نهی علم از این حضرت نمودند و چنین درایه روح که میفرمود

حاجب مذکور شد که فرمود او را و او را بر او و او را که حاجب  
نمیدانند روح چه چیز است خود را عالم علم که فی نفسه اندازد و او را  
حون علمای عصر با سبب آنحضرت متعجبند و او را با خود  
مدح و مدیده انداخته اند و اهل حق قبول دارد و خداوند  
انصاف باشد و البوم در جواب امثال انبیاء خدایت  
شنودن است و ندانند و اعتراض کنند و چنان سخنهای  
خل را اعلایه نمایند خاندان خود را با ایشان که انانیت  
مستندند و کل این علمهای محسوسه و منزه از جمیع  
کلمات محسوسه و مستقیمند از ادراک هر حدی که کل این  
علوم نزد این علم که نبض هست و جمیع این ادراکات  
و فکر محض بلکه هر چه از ان صادر است حکمت الهی و غایت  
علم صمدی ظاهر است علم بجان است و احسن نقطه کمال است  
دلیل بر این و احسن نور افشاندن فی غلبه سن بیان نیست  
این بیان باری چون بعضی علم را در ادراک ننموده اند و

بجھو کہ خود را کہ نامی از سطح بحر جہل شدہ اسم از اسم  
کہ بہشت رسید و علوم و اوار و اور و انداختہ و بدو اید و  
شدہ اید مثلاً در کتاب کی از جہا کہ مشہور و مشہور  
و خود را از رضا و دین و شہرہ و جمیع علمای راشدین را  
و دوست خود و خاندان و جہا کی از کتاب او و علم  
و تفسیر کتابش و دین و است و این بندہ چون ذکر او را بر بست  
شدہ بود و ہم را دادہ نمود کہ از مسائل او و قدری و علم  
نایم کہ خداین بندہ اقبال بہا خط کلمات خیر بدست  
و ندانم و یک کس چون بی چراغ الی شان سوال نمود و  
مستفہ شد کہ بود بندہ اندک از علم گفت کہ قدری و در کتاب  
عالم خط رو و جواب مایلین بعد از معرفت و بصیرت  
و او و شود باری کتب حقیقہ او بدست نہا و آتش کھنجر  
روزنی ذکر نمود کہ کتابی از ایشان کہ مستفی باریش و اجوام  
و این بندہ یافت میشود اگر چه از این اسم را ندانم کہ در  
استقامت شد کہ در دوا و اجوام و خود را عالم فرض نمود و

و جمیع مراتب اوفی تحقیق از همین کسب کتاب معلوم  
و بهترین شد که در کسب این فن جوئی سالکند و در تدریس  
سازگاری که با حدیث مشهور را فراموش ننهد و اندک صغیر  
اعلم تمام احکام و القدره و الحقة تمام احوال با وجود  
این کتاب مطلب نموده چند روز بعد و در نزد  
و کونما و در تدریس و در مطالعه از قصاص تدریس تا بی حاشی  
بدست آمد که حکایت صراح سید لولا که بود و مطالعه شد  
که قریب بیست طراوا از دانش در معرفت احکام  
و مجموع فتاوت شد که اگر نفی این علوم را درست و پاک  
نموده باشد بعرض این بر عالی مقامی فایز شود و  
مجلس علوم و فلسفه و علم کتب و علم کتب را مذکور نمود  
و او را که این علوم فایز نمود و در دانش را کتب را در  
علوم با قید تدریس تدریس با این در این  
اعتراضات و تحتها که بسیار کلی علم تا قیامی اینی و اورد  
فهم ما حال محقق در کتابی را که حق کرده این محقق

بصورتی و غیر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علم  
و حصول منفعت این هر حرفات ندهد با آنکه بر هر صاحب  
بصیرتی و دانش و هویداست که چگونه علمها را بر سر و  
حق بوده و هست و چگونه علوم دیگر در دست نزد علمای  
حقیقی در آن شرط و در آن معارج معراج میشود با آنکه  
صاحب معراج سر فی از این علوم محدود و محدود  
نموده و قریب فی از این سنده لالاک از جمیع این اشارت  
مفید و منفرد بوده و خود بیکدیگر جلوه و امکانات  
بر خور می کنند حق بنوا را و پیران چون خدنگ  
و اندک بر کس نخواهد معراج را در آن نماید و تا قیام  
از عسافان این بحر نشود اگر چه این علوم نزد او باشد  
یعنی مرآت قلب و از نقد شمس این علوم خبا رکرفته باشد  
البته باید که منفرد نماید تا سرین را در مرآت قلب  
تخلی نماید و البوم شمس این بحر علوم صدافی و ساکنان ملک  
حکمت ربانی را در مرآت تحصیل این علوم نمی بیند

و صد و میراست آن کجند اندر فرو از این سار است است و  
مقدس از این ججاست ججاست کبریا که میفرماید اعظم ججاست  
الاکبر نهار ججاست یار سوختن و خنجر دیگر برهنه خنجر و این  
افغان میسختن است که آنکس که تسبیحات جلالت را بنابر حال  
سخت و در وقت صبح و در وقت و دل جان دارد و غم و غمی  
علم و محبت و بهر سلسله بی حریفی ندارد و قشقت بی  
سبب است و نه در این بنایست خدیم کرا خنجر میخواند  
بر در میزدند که جمیع این علوم نزد ایشان است  
و با وجود اینکه قلم خنجر از بیاض علم الهی هستند و  
و بر حرفی از اسرار حکت ربانی اطلاع نیافته اند  
مستحق علم گفته شود و البته مضطرب بود و چهل و چو دو او نشد  
کرد و با وجود این توان خنجر بی حسنی چه در غریبای نشاند  
در حسنه نموده سبحان الله چه قدر خنجر از هر یک یار کرد  
و با وجود چنین سخن گفتن از بزرگب قناعت نمود و در حق  
جست اند و از رب الارباب عرض گفتند از اندر افتد



مسل و حال گل سبیب را غ و جمال کلاغ قاصت نمود  
و دیگر هر خرنا طوطا شده از کلمات مجبول این کتاب فی الحقیقه  
جیفاست که قلم خرد ز کرافط لب شغول شود و یا اوقاف  
مصرف بان کرد و نیکین اگر صحکی یا خست میشد حتی از اهل  
نور از خلقت و شمس از اطل معلوم میاد از عکس معلومیکه این  
هر غنی مان شد و صنعت کیمیاست بسیار طایفه که کسطنطنیه  
و یا افسی که مقصدت باشد ظهور این علم را از عالم الفطری بعالیه  
و از قول افضل از ایشان طلب نماید و این نبی عظمی خانی  
بحکم که دعوی این گونه علوم تنوع و بلکه کونین علوم و فطرت  
از اعانت حکم و جمل نمیدانم یا اخیر و در همین فخره قیام فلک  
ما صدق و کذب معلوم شود و لکن چه فایده از ناماس  
انترمان خور خنجر سنان منیده ام و غیر نعمت قاتل حسیری  
خشیده ام بستم را اشرار بد بر کردن باقی است و هنوز  
علا غم حیف از نام بدین طایفه و در مراتب علوم و جمل  
حرفان و اعیان و در کتب بکثر ترک نشد از ان سرخی

سعد است که میفرماید این سحره الزهره طلعه ص الاله بعد  
بیانات و تفسیر نماید تا این که ختم می شود و این که زرق و  
است الفز الکرم طفت شود که در واضح و صریح و صفت  
و در کتاب حکمت ذکر شده و این سخن هم خود را و در کتاب  
خود از باب خفض غایت جدا شده که فرموده اشیم فی الکتاب  
در غریبین لافص هم و که عینی الاعم خفض که در آیه مبارکه  
آموده تا مضی و لا طیب و لا یابس الا فی کتاب کسبیین  
درست و در لوح طیب ثبت شود با وجود این جمعی معتقد و  
سند و از موسی علم و عدل احواض نموده و بسیاری چنانکه  
جستار و از شمس معانی که در سماعه و لا یزال الی الی ششوی  
معرض شده اند و کان علم کن این سخن شسته اند باری ای برادر  
من لانی علم بر تازی خزان معدن الی بدست نیاید و رانده که  
حسنوی جوار خزان حقیقی است شما نموده و کلماتی غلو  
احد و خزان نه طوب صافی نه زوید و ابله لطفیت  
بر خراج نبات باذن ربّه و الذی خشی لا یخرج الا کذا و غیره

مقبول گشت که تعلیمات و رفتار وجود را احسنه می دارد  
شماره الا و بعضی بعد از برقراری لازم و واجب است  
که مشکلات مسائل الهیه و منحصلات آثار مطالع هدف  
برصاحبان افقه و مشیره و مطالان اکسرا را احصیه  
معرضه دارد تا بتأییدات ربانی و اخلاصات الهی حل  
مسائل شود و بتأییدات علوم انسانی خاصه علوم  
اعلی الذکر آن کسبت لافکون و لیکن برای برادر من  
مطلبید که ارا و نمود فاسد هم طلب بملوک و کسب  
سلطان چند مکن که ارا و باید و بد است از خلق را که  
محل ظهور و بروز نبی اکبر از خصلی الهی است از  
جمع خیار است تره علوم انسانی و آثار است مظاهر  
شیطانی پاک و شتره و نماید و صدر که سریره و و  
و جلوه حسن محبت محبوب ازلی است لطیف و لطیف  
نایب و محسن دل را از علاقه است و کل یعنی از جمیع  
مشاهده و صورت ظاهر کس که انداخته اما رحمت و

و بعض در قلب نماند که میاد آن حسب او را بختی رسید  
بیل دود و یا بعض او را از ختی شمع نماند خانه الیوه مهری  
باین دود و جود و جود باقی و خست معانی باز نماند  
و بی شبنام در صحرا نامی فصلات و خست نامی مهر نماند  
در کل حسن تو کل سخن نماند و از خلق خواص گنبد و از کج  
تراب منقطع شود و بکسلد و بر لب الارباب در بند  
و نفس خود را بر احدی قریح ندهد و افکار و استسکاک  
از لوح قلب بشوید و بصبر و صطبار در دل بندد و صحت  
شمار خود نکاید و از نگار صفایده جست از کند جز زبان  
نارست افشرد و و کمر بست بیان سخن است در کت کند  
نار ظامیری اجساد را محرق نکاید و نار لسان ارواح و  
کمد از و ازان نار بار حقی فانی شود و از این نار بقرنی  
نماند و غیبت و خلالت خست در و بان عرصه بر کند  
کمد از و زیر غیبت سرچ میسر قلب را خانه خوش  
و حیات دل را میراند خلیل قانع باشد و از طلب گیر قانع

حاصلت مصلحتین است ثمار و غلات از خشکین  
و تنه کبریز را نخست شمرد و اسرار ما و کار مشغول شود  
و تمام محبت او خدا را طلب انکار که شود غفلت را  
بنابر حجب و ذکر سوزاند و از ما سویی اند چون برق و کبر  
و بر بی نصیبان غضب بخشد و از محرومان عطا و احسان  
و بیغ ندارد و طایب حیوان از مظلوم نماید تا چه رسد آن  
و اهل بیان و از جانان جان و بیغ ندارد و از شکست  
خلق از حق هستر از نگوید و انقدر برای خود نمی پسند  
برای غیر خشنود و نکوید انقدر از او خاک کند و از خاکدان  
و در کمال استیلا در کند و در طلب مغفرت نماید و عفو  
و غفود کند و بختارشت ذکر زیر حسن خاتمه بگو  
ای بسا عاصی که در چنین بخت بکوبد ایمان موافق شود  
و سر عاصی و غلام علی عاصی بدو بسا مصلحت و مصلحت  
که در وقت ارتقای روح تعلیب شود و ماضی بدست  
نیزان مقرر باد باری مخصوص از شریع این بیانات

و اما ذات مظهر آن است که سالک در طلب نامحدود  
خدا را افتاد اند و غیر مصدور اند و محسوس و ارسطو  
از صفات حالین و حقیر و حاشین است که در شرف  
مجاورین و مشی سالکین در مساجد علم الیقین ذکر یافت  
بعد از تحقق این مقامات برای سالک خارج و طالب حجاب  
لفظ مجاهد و بار خا و صا دق صیبا ید و چون سخن از  
جاده و آینه و پیشه همیشه به تبارت اندیشه نیم  
تفسیر خواهد شد و چون سرچ طلب و مجاهد و ذوق  
و شوق عشق و دله و خدیب و خست و رقلب و شوق  
و نیم محبت از سطر احدیه و زید ظلمت خلالت کلمات  
ریب زایل شود و انوار علم و یقین هموار گان و وجود  
احاطه نماید و این صبر مشهوری بیارست و حجاب  
از دیده الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب نوری  
روح را بصورت معرفت از نور مظهر سدا رخا بدخلیا  
و نماید است روح الحسن صفا فی حیاست تازه جدید

میراج و غیب و خوا و آرزوی جسمینه و روحیه با ايات و  
اتفاقات و خيالات مستوره انبياء استنباط و لعین الله بدعيه  
و جسمه فاده با بی مفسود شایده نماید برای وصول  
بر مراتب عین الحقین و حق الحقین و نور الحقین و در  
اشعار اصرار تحقیق و حدایت و اما در ظهور صدهائیه علامه  
کنند فهم بخند اگر کمال کسبیل بدی و مطالب معارج  
نهی با تحقیق نمید اعلی و اصل کرد در انحقق را از روشنگاری  
بعده استثنای نامید و صبح نورانی بدایت را از روشنگاری  
کمالی استی او را کند و بر ذره و هر شی او را دلاست  
بر محبوب و مطلوب نماید و چنان میفرستد که حق را از  
حق و کسب از حق فرق کند و در مشاهدات کمال حق با روشنگاری  
ابداً و دود او و در مخرج خضراء باشد البته است  
کنند و کسب حقین جمیع آثار حق را از کلمات بدیه و احکام  
منسجمه و افعال جمیع از افعال و احکام و آثار ماسوی

آسیبار و بدخشا که اهل کولولو کولولو را از حجر و اسنان بیرون  
از خلیف و حواریت را از بر و دست و دماغ جان جان  
از ناکام کون و مکان پاک شد البته را بخوانان را از  
خمارل بعید نماید و از ایشان را بخوبی نصرت  
نشان دارد و سود و بدین حکمت حضرت که بجانی را در  
شهر و حافی می باشد که کند و جمیع علوم کند و از اهل  
و در حجره اندیشه است که می نماید و از ایشان  
تسبیح و تقدیس بسیار را که کوشش طایفه و باطن  
و کسر بر مجموع و ایام را به سر طایفه فرماید و  
غایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلیات که با  
سلطان است و صفات و در آن مدینه مقدر شده است  
رفع عطش نماید و بی نار حواریت محبت اندر بخیر و صحت  
کیا بی حکمت بالغه فخری مستور است و بر شاخه و مهر  
برابر بل و طایفه در جد صیب و سوزان لایمائی بدین ترنگ  
صوسی طایفه و از نفقات قدسیت ایشان فخر روح القدس



صوبی با جربی در شب خفا بخند و بی قیافه صفا فریاد  
دور هر دو مشت می کشون و دور هر طرف است صد جزای  
حکمت خردون و بخا هرین فی الله بعد از انقطاع از مادی  
خیا بنان در شب این گریه که انی از ان شغاک نشوند  
و لا مل فلیعیه از شنبیل خف نشوند و بر این واضح را  
از حال کل و نوای بی مثل خنده نمایند و این مدینه در اس  
جزایر سنه او از بد او اهل تجدید شود و تیرین نایب پس ی  
حسب من با بد جده کی شود تا بان مدینه و اهل تویم و دنیا  
الیه و لعلیه است ربا نیکف کسحات جلال نایم تا  
لاست قاست تمام جان پیور و در او راه محبوب تا فر  
نار نایم و صد کسند از عجز و نیاز ابریم تا این فرز خان  
سوییم و این مدینه کتب الیه است و در هر عهدی مسلا و  
عهد موسی تورات بود و در زمین صبی بخیل و در عهد  
رسول الله و فغان و در این صریان و در عهد من و نبی  
کتاب نو که رجوع کل کتب بان است و همین است بر

جمع کتب و در این مدفن انداز مقدر است و نعم باشد  
حقیر خدای و روحانی بخشید و نعمت قدانی چو جانشان را بخشید  
نعمت تو حیدر عطا فرماید بی نصیب از نصیب کرم نماید و  
او را کاران محضری چهل بر یک محسن عطا فرماید کند و بداند  
و عبادت و علم و معرفت و کمال و اقیانین کمال منافی  
است و است و الا درض در این بین کنون و محزون کشته شد  
فرقان زبری است رسول حسن حکم بود که در زمان  
بر نفعی و اخل و شد از می شمس اهلین در رخ ضا الفین  
ظنون است محبت و اشارت شکر که محض و ماند و بر پهرین  
مرزوق شد بنوی که طبع احسب به تا ما علم شجره الهیه را  
اعلم را تا غیر این معرفت نوشتید و خبر احسب را  
توحید و تفرید حشید جانچه جمع با محتاج این است و حکم  
و این و سرایت حسنه المسلمین در این رضوان حسین  
و معین کشته و این است محبت با قیامی ابرای ابراهیم  
نعمت و فغان زبری است حکمان و محقق الوقوع است

امران و جمیع مأمور باینجا این بود: اندام طهری  
و سنه ستین و هشت که طالبان را برضوان وصال  
و مجاهدان و مهاجران را برحق و قرب فائز نماید  
و سیلی است حکمت و حجتی است اعظم و خیر از ادوار و امات  
و کتب و احادیث این فرزند زاهدش و صاحبان  
حدیث و وجود و نشان حکمتی است ثابت و محقق شده  
و دیگر آنکه در احادیث مختلف بسیار است که میگوید  
مشترک خاندان فاطمه و آلان و ائمه فرمودند که انی تاک  
نعم القدرین کتب الله و عترتی با یکدیگر احادیث بسیار  
از مسیح رسالت و سعادت نبوت نازل شده بود با وجود  
این جز ذکر کتاب حیرتی نفرمودند و اندر این سبب اعظم  
و دلیل قوی برای طالبان معز و فرمودند که نادیده  
باشد تا یوم محرم و خال بحکم انصاف و غلب ظاهر  
و نفس نیکیه ملاحظه فرمایند که در کتاب خدا که مسلمین  
طرفدار است از عاقبت و خاتمه حراحت برای اوست

عبارت قرار نموده و باید بدیده و شناساند و کل من علی  
الارض خواند شکست جسته حق را از باطل و ضلالت  
انواریت نیز از مجرور و فرق گذاردیم زیرا که محبت مخفی  
بود و بی کتاب و دیگر حرمت حرمت که از میان رفت  
سختی مخفی شد بجای او اول کتاب میفرماید نظم و  
الکتاب لاریب فيه بدی المصدق در عرف مختلفه و  
بدر ابرو به دستور گذشته و نالی احدیه در حد فستق  
خزرون شده که اینجا مجال ذکر آن نه و لکن بر حسب  
ظایر مقصود خود آنحضرت است که با و خطایب میفرماید  
ما محمد این کنی به نزل از حصار احدیه نیست رتی و  
شکی در آن بر اینی است برای بر سر کار آن ملاحظه فرمائید  
که همین خبر قاتان را مقرر و مقدر فرموده برای و جهت  
کل من فی السماوات و الارض و خفید ان انا الله  
و غیب جویه شهادت داده و بر آنکه شکست و شبهه و  
نیست که ما و عباد استالی یوم محاد و ایا انصاف

است لعل عظمی را که خدا شهادت بر حقیت آن داد و  
حکم بر حقیت آن فرمود و این عباد در آن شک نمایند  
و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و حصول  
معارج معرفت قرار فرموده از آن عراض نمایند و او  
و مکر طلب نمایند و یا بحرف و زحرف نامشکیبانه  
که فلاں چنین گفته و فلاں چنین گفته و در حال آنکه  
امر وی و یا احدی غیر کتاب الهی علت و دلیل برایت  
هدایت خلق بود البته درایه مذکور شد باری باین  
امر صبر و صبری و از تعدیه مقرر شد آنی که درایه مذکور شد  
مجاوزه نماید و کتب بدیع را مصدق و جمیع را کریم و  
این کتب را تائید نماید این را مبارک کند و خاندان  
و اخوت که بر کتب تصدیق فرقان نمودن فی الحقیقه  
مصدق کتب قبل از فرقان بهم نبوده و این معانی از  
ظواهر استنباط میشود و اگر معانی مستور آن ذکر  
شود و استراحت کنند این بیان کرد و البته زمان غم

نرمادند و کون گل نایب و کانون آفتاب علی ما قول شدیدا  
پنجین در جای دیگر صغیر باد و آن گنجشک بی ریب قانز  
علی محمد نا خان باورده تیرین ششده و او خواستند انکم من و دو  
انده آن گنجشک صافین که ترجه طاهران آفتاب اگر  
بود در ستاد شک و شدد و رانجه نازل فرمود و بر جبهه  
محمد پس یار و سوره نعل این شور فرزند و بخوانید گنجشک  
خود را گنجشکی علی خود را تا آفتاب نایب شاد را و در  
سوره اگر گنجشک است که باین حال طاهره فرمایند  
تقدیر عظیم است باین است و بزرگست قدر آن که  
حجت بالغه بر ما کمال و قدرت قاهره و مشیت  
فاخته را باین ختم فرموده و بر سجده ران ساطع  
احدیه در اظهار حجت خود باین شریک نفرموده و در  
پنج و دلال آفتاب نیر از شش است و سوائی آن نیر  
نجوم و آن است حجت بایده بر ما باین ثابت و نور حقیقی  
از طایف سلطان حقیقی و در بیان عباد و هیچ ضعیف باین

ترسد و هیچ امری بزرگ نیست بخیر و در حالی که امید  
و محزون است از احساس بدست خست محکم و جلست حکم و  
حقوق و لغتی و نور لاطیفی شریقه صفارف الکلیه از آن در  
جریانست و ناز حکمت بالغه تصدیق از آن در نوران  
این ناز نیست که در یکجین و در اثر از آن ظاهر است و  
مصلحت حرارت حب احداث نماید و در بعضین برود  
غفلت آوری رفیق باید از امر الهی نگذریم و با آنچه حجت  
خود قرار فرموده و را حقی شوییم و سر نیست خرد صحت  
بر این این بدینتر که در عظم از آن است که این دلیل تو را  
افاده دلیسل نماید و اندک قبول الحق و هویدی آیه  
و هو العا بر فرق عجب و هو و العزیز انجیل و چون  
صفر ما بد تلک آیات انداخته تا علیک با حق  
نهایت حدیث بعد اینه و آیات تو بنشین میفرماید نیست  
ایات منزله از سسما و هویتیم بر ششما پس یکدم  
حقن بعد از تلخ و حق و نزول آیات او ایمان بسیار و

اگر طریح این آیه را بمنت شای مصطفی که هرگز مضری اکبر  
نباشد نبوده و حجتی بر او عظیم از آیات نزل و  
ارض ظاهر نشد و بلکه عظم ازین حجت حجتی عظمی تر است  
سوار بر کتب و در جای دیگر مفر باید و دل فکل افانک  
بمعنی آیات نه تنلی غیر از حجتی که این کلمه جمع است  
بعذاب العزم یعنی برای برافکنند کننده که اگر کسی  
نار که از شما نیست البته را که خوانده شود و بر او  
است که از شما که با شما شد و از انجس سارت و او را  
بعذاب می دهد و تاک اشارت همین مثل من فی انتم است  
و از ارض که کفایت میکند لو کان التماس من فی آیات  
تفرنون چنانچه امروز میشود که اگر از آیات الهیه فرست  
شود و احدی اختیار دارد که بگوید تیرین مر نامزد شدن  
آیات الهیه است و حال آنکه عظم از آیات امری نبوده  
و نخواهد بود و کلماتی بخران میگوید و گفته را بطل  
چون شما گفت اگر ایشان ندی از سخره اعراض خود



شاه اسم خواهد بود و غریب بابای خود در آن مقبره خواهد  
داشت قالایه و غریب موسی الطالین و در جای دیگر صفی  
و اذ اعظم من یا تاشینا الله تاجه و از او لکب لحم خداب  
مین یعنی در وقتیکه عالم شود از آیات مائینی را از خداوند  
از او روی است از برای ایشان است حدابی خوانند  
از جو است از این بود که میگذرد و دیگر خطا بر نماز و بر نما  
و دیگر با و این یکی فایده عین است که نماز است و دیگر  
این یکان بنده و حق من عندک فاطر علینا حجازه من انما  
ذکر بریدشت قبل بود و آن عهد موسی که تبدیل نمودند  
بازده سسایه را اما شمای خیمه و سوزان قوم بکرم طلب  
تبدیل یسین و در آیات نزل را از این است بخت که یسین  
نمودم شد و میگوید که که در معنیه از سسایه رحمت الهیه و  
غلام کرم است سجایه نازل است و بگو حیوان در وضو است  
بخان با مر خان کن فلان در موج و جیب باین و جمیع  
حکایت بر جسد و میثقی جمع داده اند و دیگر که شکر که علاج

قانع گشته اند بجان نده کمال بخیر حاصل است از جفا و کج  
بعد از آنکه اطلاع معلوم بدولت طبیب دلیل نمایند و بعد از آنکه  
مستمسک معلوم باشند از آن علم و متکبر حجت اند مثل آنست که  
از افتاب و ریاضات نور و اجتهاد صفتند و با زبان این زبان  
و ریاضات فطرت بر زبان جبهه حجت افتاب نور و است  
که اشراق نمود و در عالم جنس اگر گرفته و بر زبان بنیان خود  
آهوست که عالم ابروی جدید ناز و جنس دور و بی که  
از افتاب جزو کردی حاصلی ندانند و از صف جزو از رحمت غنی  
فصلی احصا ننمایند عجب نود که از قرآن فیضی نیست جز  
نظمی که از خورشید جزو کردی یا ندانم کاین دور و جدای  
دیگر میفرماید و از ادعای علم و ادعای کمال آن جماعت را  
این قائلان و انوار با نمانان کسب صاف و حقین یعنی در وقتیکه  
قنوت کرده و میشد و برایشان یابست داشت حجت بر آن  
که اگر آنکه بکوبند و بر روی دانه های دارد اگر بسته است و بکوبند  
مشابه و نمان که حقیقتا بر آن رحمتهای کماله و اسد میگزینند

ایمانی که حرفی از آن مخط است از خلق سموات و ارض  
و مردگان وادی غنی و دهری را بر روح ایمان نهاده  
میفرماید است از پیغمبر و خدا نیستند در مایه ما را از حق  
چون آیین بود احوال و استکبار قوم و مردم که از حق  
این بات برای کل من علی الا رض حجت است محکم و  
بر پایه نیست معجز که جمیع ارض را کفایت میکند و از حق  
ایات نه گفت کردن و در همین پایه مذکور و ملای اسرار  
گنودت کفری بجهل و روی یافت شود و او را بر سر  
گوشتن بحر خفا میفرز و عباد عابد که سبک اندک است  
و اما صف از برای خواص حجت فیض از بر کفری فتنه و ا  
نسب که با شک این قرآن حجت است بر شرق و غرب  
عالم که قوت او یک این در مردم بود و کفر و حجت بر  
کل واقع شد از این است بر معرفت الهیه جمیع تکلف  
نیست و لازم نه زیرا که عرفان و اعظم از عرفان کمال  
اوست و عوام مستعد او و در آن اندازند باری

حق تعالی است و غیر مصدق است بر او و بی لبر و عرو  
گفته قیود که در از در باض رضای الهی و در کنند و زنا  
انهاره حکم خط نمایند اما اینکه زحق این عوام از عدا  
ایشان که از حق اعراض نموده اند بغایت مقبول و سید  
ترند و محکم کلمات الهیه و در یک بیانات حکام است مقبول  
و خطی بطریق بسته می ندر این خطوط تصحافی قریب و نزدیک  
نویسند و فراغت روح است خاتمه حال عباد و پی خدای  
که حرفی از مردم علم ندیده اند بر عرف حکم جاسند  
حجاب فیض الهی را باض قلوبشان بکلمات حکمت و لاله  
معرفت ترین یافته قطبونی لخصصین من انوار بر عظم  
و چنین میفرماید و الذین کفروا بايات الله ولقاءه اولئك  
یسوا من رحمتی و اولئک لهم عذاب الیم و چنین میفرماید  
و یقولون اننا انما نکره التمسات عوججون مضمون این  
ایه و اخست مشایده فرماید که بعد از تسبیح را باست  
چه میگویند یا اترک کنند تا عیم خدا یا ان خود را برای شای

[illegible]

سکند خدایی را که است اسراف کنند و در شک  
او در ده سرور و کار خود پس از این بی ادبک فراموش  
و ضعیف کنید که در هر عصر اعمان محبت با به از کتابت شک  
جست از این که نه در خفا و نه حرف می کنند که و کبر نبی خا  
در ادب عجب بد مثل آنکه او را بخیل را که مذکور شد و عجب  
از آن که نه لال بان نمودند که هرگز حکم بخیل مرتفع می شود  
پس بگری استغفر صیورت بخرد و آن را برای اثبات شریعت بخیل  
او الکبری از مثل بستر باین مرض روحی شده اند خا خا که  
در فرا می بستی که چگونه مثل اعمیل بذکر خاتم نبیین  
محض که نه اندازد آنکه خود در هر روز بر آب که با علم تا و طبع  
الافقه و الرافعه فی العلم بعد که را خود در علوم و ادما  
و نفسها و ذاتها و در ثانیان میفرماید که قدری نصف  
بهرای ایشان واقع شود نیست که می شود که چه کسی بگوید  
و چه میکنند و نیست اینها که از روزه های ناسس دورین  
یعنی نصف یکبار الهی بخیر بوی اخلاص بخرد و اند و بغیر و عجب

مدتی نیاخته اند و عجایب علم محجب شده اند و بصیحات  
اون گمراه شده اند و خاندان بصری تمام رتب الا نام سفیر ما  
اوقات من اتحد الله چون و خداوند علی علم و ختم علی سمع  
و تبصره و جعل علی بصیرة غشاوة فمن یصیب من بعد  
افلا تذکره ان لعیننی یا مدیری ان غافل را که گرفت حد  
خود خود استیجاب می بخش خود را و اضمحلال کرد و او را خدا بی  
و مهر نهاد و بر کوشش و دوش و کرد و اندید بر چشمش برده پس  
که بدایت میکند او را از عجب خدا امانت نمی گیرد و در  
معنی و اصدات علی هم عطا کرده و ظاهر نیست که ذکر شده  
و لیک نیز از این غافل ناقص و تازی علمای محضند که احوا  
از جمال حق ندانند و بعلو خود که از نقص و پستی نمانی  
که متعجب شد و بر شایسته او را و استعجاب می نمود  
قل یوشب عظیم انتم معروضون و بر چنین می فرمایند  
او از اصلی عظیم یا عجایب قاطع الا ندانند بر چنین برده ان  
بصیرت کم عجا کما لعینکم و کما لولوا ما جدا الا افکست

و آنحضرت و چون خوانده شود بر دشت این یعنی بر آن کوه  
خبره ایست قدسیته اهدیه گویند آن شرکان از حق خبر  
نیست این سول پروردگار که میگوید و یک میخاود منع کنند  
شمار انداخته که هر ستمند خدا نواز داری شمشاد و دیگر  
نیست این گویند که بی آنرا که شمشاد بی زاری قدس الهی  
و نوای خوش صدای را که حکم کند و در شویخ اندازد و زود  
کنند بین ایات را و بیزاری حجت شکرین کلایست قدسیته  
و بعد ناس الاما حله فرماید از که نزدیک و اعراض  
بسیار از آن و ما ترا بر دشتال قدس با نیکو آن چون  
لطف و کرم و بیایکل عدم را ببرد و قدم در دشت بیغیر  
و آن غیر آن بی را بشوید و قدسیته خدا و لا اله الا الله  
مع ذلک بعضی میگفتند از غریبیت آنرا گفتند و بر  
پروردگار عالیان و بعضی میگویند این منع کنند و  
نفس را از شریف دین و ایمان و بر غنی نیست خلوت  
میدادند و ایش را فلک خاخنه الیوم بشاود و بیسکنند



و خنفسای لغو که بان جوهر قهقهه اند و خنفسهها و خطاها  
 که بان بنوع و معنی عصمت داده اند باید که در کتاب  
 الهی و لوح قدس حمدانی در جمیع اوراق و کلمات  
 انداخته شود و کند بین و سر ضمیمه ایات نزل را و باین  
 فرموده معتقدین را با ما و در این چه قدر اعتراضات که بر  
 ایات نزل از سموات قدسیته و عتیه نموده اند و حال  
 آنکه ختم احکام چنینی نبوده و تو به تسبیح کو امان چنین  
 عبادتی نشیند که ایات بنای عیش نیامانی از غلام  
 رحمت رحمانی جاری و نازل شود چه که خنفسای  
 اولو احسنم که عظمت قدر و رفعت صفات این چنین  
 شمس واضح و لایح است محفوظند بر که در کتبانی که در  
 دست نیست و مشاهده شده و ایات این احصا نشده  
 از این غلام رحمت رحمانی ایقدر نازلند که بنوا احد  
 چها نموده و خنفسه نیست مطلقه الان بدست مسایده و  
 متدرا که خنفسه بدست نیامده و چه ضعف در هر حکم که را

شده و بدست شکرین افتاده و حاصل و نیست کرد  
ای برادر باد چشم که در وقت که فرو رود و طبعی بطلان بر آید  
که شاید از هوا عطا و افشاد که باب مذکوریم و از نصایح  
اندک و در الواح مستقیم و غیره عرض بر منزل ایست  
نخست در شش و با جان شکرین و چشم و با جان جان  
در آن قبول نماند و ندانم که در آن قبول نماند  
دار و سود و در شش طای فضل سکون با هم و از آن جدا و  
انفرد و حرم و چنین میفرماید قل یا اهل الکتاب سبنا من  
من الا ان امانا ما ننزل الیست و اما انزل من  
جلوای آن است که کم خاسته و چون چه قدر و فحش و فحش  
در این باب و در همین است حجت ایست منزل و این  
ایه در وقتی نماند که گفت با سلام و دست و نمود  
و نیست که فرموده اند خداوند نسبت میدهد با صاحب  
انصرت که بخدا افروخته اید و بسیار حری که از آب من  
و موقوف گشته اید و در صدد سلام که هنوز از حرم

ظاہر قوت داشت در هر مقام و مکان که دوست  
انحضرت را ملاقات میکردند نهایت اذیت و زجر  
و در جمعیست بر این مصلحتین نامی اند نمودن میداشتند  
و ایندقت این امر مبارکه از حساسات احدیه نازل شد بر  
و واضح و قطعی لایح و غیب فرمود اصحاب انحضرت را  
که بگویند بکار فراموش کردن که ایام اذیت میکنند ما را  
و مستحق نمایند و عقلی از ما صادرند مگر آنچه ایمان او و روح  
خدا و یا اینکه نازل شد بر ما از امان محمد و محمدین یا اینکه  
نازلند بر بنمایای و از قبل که مقصود نیست تقصیر شای  
مگر آنکه ایامت جدید و بدیع الهیه را که بر محمد نازل شد  
و ایامت قدیمه که بر بنمایای قبل نازل شد جمیع را  
من محمد است و نیستیم و قصد حق و از عان نمودیم و توان  
و یسری است که سلطان احدیه تقسیم فرموده جهاد خود را  
مع ذلک با جایز است این ایات بدیهه که احاطه نمود  
سرف و غرور از آن معترض شوند و خود را از اهل ایمان

و یا آنکه نومن خود منزل یا نش را باین استعدال که خود  
فرموده مغزین را از اهل ایمان محسوب نموده حاشا نعم  
حاشا که مقلوبین و مغزین ایامت احدیه را از اهل و استعدالت  
خود براند و تنگبینی محبت مبتدیان دهد و فتنه پدید آرد از آن  
جهت الحق بایسته و محقق الاثر نگهاند و آنکه ادو احمقست و  
ایمین القسیر و چنین بنفرد و دلو نرانی علیکست که با  
فی قرطاس غلبه باید هم لغال آئین کفر و اوان بنو الان  
حسبین و اکثری ایات فرغانه بدل و شعور بر غیبت است  
و این بنده خضار نمودم باین ایات مذکوره و حال ملک  
فرمانده که در جمیع کتب جزایات را که حجت قرا خوانند  
برای معرفت نظایر جمال خود و بیک امری ذکر شده تا با  
تشکک شوند و آخر اضر نمایند بلکه در جمیع موارد و تشکک  
ایات و استناده کنند این و عده نادر موهوم و خفا  
معلوم شده حال اگر کسی بیاورد بگوید که ایامت خوب  
و صحائف و مناجات بی آنکه بجهت اذیت خود به باشد

ایامی و پس میسور این امر اصرار بود و از این قصص بسیار  
شد و جواب داد خوانند گفت بعد از خروج روح او شد  
ظلمانی یا تمسک می شود که فطران حدیث تمسک چشم و  
چون معنی از این اظهار شب فخر کند از مظاهر اسرار و  
نمودم و از سیرای حق دور گشتیم یا گنجه ابد که از جمله  
عفت است که بعضی از شبیه او را لولم بود و نذر و کلمات  
بود بر آنها و این مظهر است با وجود این چگونه جان بر است  
که بر صاحب کتب که چندین مجلد است از او ظاهر شده  
بجز نفسی فطران هر دو که از روی چهل بعضی کلمات بری  
القای شبیه در غروب جمع نموده و شبیه فطران عصر  
شد و برای اخف حال جفا و فطران من فی اسرار  
سروی نمایند و از خود شبیه فیض الی بی بهره کردند  
و از جمله این است که شبیه ای از این فیض قدسی و  
رحمانی هست از جویند و او با زبان نمیدانند انچه تمسک  
جویند و بکدام وجه اقبال کنند علی و کل وجهه هو تو

فقد بیاک استبین فی ذین البصیر ثم رش علی ما تحتها  
لشک و ذاقول الحق و ما بعد الحق الا الضلال و از غلبه  
او که بر اثبات این امر کند در جسد و عطر که غریب بود  
و دیگر نیز به ظاهر مشید بعضی از مردم که در فساد بود  
و علامه بدنا و جهی در اشته از بعضی اخصس بنویسند  
و با نوار قرمز بدایت حسدی میشدند و با نوار آبی خاکی  
لهذا این بود که علی عطر غنیمت سیاهی عهد استرا میزدند  
حاشا از لسان آن که اذان میفرماید فقال اللهم اذ برزوا  
من قلوبهم ما زکیب الا بشرا مشن و ما زکیب استکبر الا  
الذین هم اراونا با دوی الزی و ما ندی که عذیب من فضولی  
نظیر که در این عطر اخص می نمودند و بان عطر هر عذیب  
سختی که در استکبر استکبر و ما زکیب که که عظمائی  
شأن آنها نیست و عطر و شأن این بود که علامه و غنیمت  
و معارف قوم شما را چنان خیس و در دوزخ و باین دلیل و  
امثال این است که لال بر عطران من که الحق میخواندند

و اما در اصطلاح و تفسیر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و  
و فضلاء کما ملین و خفت و العین از کائنات و بطن و  
مرزوق شده و بنیاد حضرت علی بن ابی طالب و از کون و مکان  
و بسیل جانان که شستند از آسمان و از کون و مکان  
شاید بسبب بخت است نفس مضطرب و نفس کس و بطن  
شود از انچه حجاب و حجاب است که محل اشراق حسن ظهور  
شدند لولاه ما استوی الله علی مورش رجائیه و ما استوی  
علی کرسی صدائیه و حجاب اقامت کعبی که وحید  
و خریداران خود بودند و ملا محمد علی بن نجفانی و ملا علی  
و ملا سعید پادشاهی و ملا محمد امانت زنده رافعی و ملا یوسف  
نور دینی و ملا محمدی خونی و اقا حسین حسین ترشیزی  
و ملا محمدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا محمد انجالی و ملا  
و ملا علی بر قافی و اشال انهار که قریب چهار صد نفر بودند که  
سایه جمع در لوح محفوظ الهی ثبت شده جمع انها  
صدی و مئو و ده علم شستند برای نفس طوس فیهی که

اکبری از مال و چال که شستند و برضای ذی الجلال  
بویستند و از سر جان برای جانان برخاستند و از  
خود بدید جمع آنچه برزد و کشته بود و بدید که حسینه ها  
حل ترا می خالفتن گشت و سرانسان زینت سان  
شکرین چنانچه از ضی نماز کرد که از دم این سرور  
آساید و کسفی نماید که آنکه کرد و نهانشان مسوح  
و دلیل بر صدق قولشان خفتن بچسب ایستاد  
فوق کس قیاس که باین طریق جان دور و دوست و ا  
که بعد عالم از میار دل و جانان میگرداند که  
نیکند بر این و چای که بر جسته اند و آنرا بعضی چای  
بدست می دادند و بعد از این تبدیل نمودند و ک  
فریب را بیکدیگر می شور و صفا و صند کردند و بجز خدا  
ناس را دی بخونید خاندن شد بدید میشود که کل بزرگوار  
و دنیا مشغول شده اند و از رتبت اعلی دور مانده حال  
و انضا ف و بعد که شما دست اینها مقبول و موعود است



که قولشان و خطشان موافق و ظاهرشان و باطنشان  
سابق بر خود که ثابت حصول فی الخالص و حرکت فصول  
فی اصحابهم و ما تحت اجسادهم و ما شهادت اربعه  
که بخبرهای نفس فطری برینا رسد و از حضرت علماست ظاهر  
جفا فی نیاید خداوند و در یوم کسره ز فراش برآید و  
حون خفاش ظلمانی در طبیب و نیای فانیه کوشند  
و در دلیل راحت نشاند که در بد میراث امور است و  
کوشند بد بر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی  
خلاف شد و اندر روز بحاجان در تلاشش محاسنند و  
در ترین سبب فراس ایام در هیچ شرح و فنی  
جایز است که با عرض این نفوس محسوس و در  
شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان مال و  
در سم و نیک و نام و در ضایع حق که در شسته  
افضل نمایند ایام و که از قبل مر سبب الشبه را از خطا  
امور و که در دلیل بر حقیقت انحراف میسر دهند و مکتبند

حاج حسین امری اتفاق تغیت و وحی باین کسفت  
و ظهور ظاهر شد باینکه امر اخفرت از هیچ ظاهر شتر شد  
نیافت و بکن این افراد مقتصد هیچ کسند نیکند  
که علایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و  
عشق و حب و محبت و ذوق که جان را بیکان درین  
سحان اتفاق نمودند خا خد بر سر و افق و برین است  
با و حو این چو کونین امر را سهل شتر دیا در هیچ  
حصر سیران در ظیری ظاهر شده و ایا اگر این اصحاب  
محتاج فی اندیشه شدند دیگر که بجا بدو ابد بود و اما آنها  
طالب حوت و کنت در دست بودند و ایا تصدیق  
خزضای حق داشتند و اگر این همه اصحاب باین  
انار عجیب و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار  
که دعوی حق نماید قسم بخور که همین خلقان برای جسمین  
من خلقی لا رخص محبت کافی و دلیل و افنی است و لکن  
الانکس فی اسرار الا ترطیک و ن و کسب عظم آدین عظم

که ذنب و کتاب معلوم و مقرر شده باید و عاود عاود  
کفر بجای ما این حکم الهی رده شود تا خصوصاً راز کارش  
نیز در اینست که بیقرماید فتنه الموت آن گشته ضامن  
حال ملا حظ فتنه ماند ما این شهدای صاوت که نصرت  
شاید بر صدق حق ایستاد است خائنه و دود اید که همه جان  
و مال و زن و فرزند و کل با یکک را انفاق نموده اند  
ما علی خوف رضوان خروج چشمه سود و شهادت این  
طلعت عایبه و نفس نهضت بر قصد حق این امر عالی  
مقبول نیست و شهادت این کرده که برای ذریه  
اند که شب گذشته اند و برای جلوس بر صدر از اول  
ما صدر اخراج بسته اند بر طلاق این نور لا ینح جان  
و مقبول است با اینکه جمیع مردم این زایشناخته اند  
و اینقدر در آن نموده اند که از خورج آن محبت طاری  
علی و سبیلین بنی الهی کند زنده تا حیرت بجای و

و غیره حال ملاحظه فرماید که چگونه حکم الهی بفرست  
گشت تا بتفصیل نمود و خلاص را از غش و غلبه زداده و مع  
هور سازد و نشاند و در نوم غفلت کسب و نسیانی نه  
و ریاست ظاهر مشغول شده اند این الانسان خود  
علیک ایام و اشیاء غفلت ضیاع می شود بی زنده گشتن  
و الا و نام الی می گویند از خدا علی بابا حکمت ظاهر  
حق النور خان بهشمن قدرت اقتضای فی وسط الزوال  
الحق تشرق علیک بانوار الکمال و السلام و لکن معلوم  
باشد که این حکم و صفت که مذکور شد هیچکس بر دست خط  
نم اشتها نداده که محال است علای مقدر معروض  
که بر صده حکم جالند و بر سر سار کن تابع حق بودند الا  
من شاد و نیک چنین امری در عالم ظهور نمود و طریقی  
قیل من عبادی است که در خانه در این عهد احدی از  
علای مشهور که ز نام بهشمن در قبضه حکم ایشان بود و احیا  
نخستند بلکه تا بمضغ و انگار در دفع کوششیدند و بجای که

ما سواد خدا و جنود صبیح علی بر بیدی تو قی صا  
فرموده اند و مر استب اخواض و انخاض هر که ام را  
تو قی او متصل فرموده اند فاعلموا یا ولی الاله  
و مقصود این ذکر این بود که سواد اهل جان در ظهور  
استغاث فی اتمیه الاخری اعراض نمایند که در ظهور  
باین جسمی از علما موقت گشته اند و چرا در این ظهور نش  
و نمودن با تفتک با تکریم فرخ فاست شود و از حال  
الهی محروم گردند علی این علما که مذکور شد اکبری معروف  
بنمودند و فصل است از ریاست ظاهره و خارف فایه  
شمس مقدس منوره بودند و کتب من فضل است  
من بیا و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین و دل  
شرق است استغاثت انحال از ای است بر اثر الهی که  
مانند در گشتن باب بودند و امر که مخالفت کل اهل  
از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان

و در عیبت بود و ما و جوانان قیام بران امر فرمود و چنانچه کل  
استماع نمودند و از آن مجلس پنج نفر خوشنود  
و اوستا فرمودند و ما بشو و این خیر امر الهی و ششین شصت  
بر نانی قسم بخند که اگر کسی فکر و حسیب این چنین بری نماید  
فی القبر چهارک شود و اگر قلبهای عالم را در قیاسش تا بدوی  
نار جهارست بر چنین امر متعجب نماید که باذن الهی باشد و پس  
مستعمل فیوضات رحمانی و نفثش صفت بقایاست  
اما این بر اینچنین میکنند اما بخون نسبت میدهد چنانچه  
ما بنمای قبل و او ند و پاسبی گویند برای ریاست حکام  
و جمع و طارف و یای غایب این امور را متعرض شده و غم  
سبحان الله و زوال آنست خود که از اقیوم است  
نماید و اول و اعظم و کبریا و جمیع کتب است اخبار  
از شاهادت خود میدهند و در مقامی این را بر زانو فرمودند  
ما بعد از قدسیت بکلی کتب و ریخت است فی  
سیکک و ایتیت الا فصل فی حبشک و کفی بان

اجماعاً تصحفاً قدماً و جديداً و در تفسيرها، تمسای شهادت  
 خود را نمود و اندک آنی سمعت ضا و نایابوی فی سري  
 اخذ احب الاشياء الیک فی سبیل الله كما خدی این  
 عید است مافی سبیلی و لولا کنت ناظر بذلک استر  
 الواقع فوالذی نفسی بسید و لو اجمعتوا ملک الارض  
 لم یجروا ان یأخذوا منی حسره فاعلیف عبید اللهی  
 یس لم شاک بذلک و انتم طرود و ان فی ان ق  
 لعلم الکفر مقام صبری و رضائی و قدانی فی سبیل  
 الله صاحب این یازدهم استخوان صفت و او که در غیر  
 صراط الهی نمی بیند و یا بغیر رضای او امری طلب  
 نموده در چنین این سبیل انقطاعی نمون شده که هر  
 بوز و جمیع میگویند و چون را اتفاق نمایند و  
 روان در گذرند حال ملاحظ نمایند که چه قدر تناس  
 نمایند و بغایت حق بسیار که چشم از جمیع آنها  
 پوشیده اند و بعقب گردی چند که از غفلت ان غفلت

بالسلامان میانید و ندو و نمودارین و کسبها عی  
لافت که بطلان قدسید میدهند که آنکس بزرگوار است  
ایدی الدین هم فرود او عرضوا عن لغت راجه فی یوم  
ایست و خدایم اند ما شرکم و اعدایهم فی الاخره خدا  
تبارک و تعالی و او را و او را و او را و او را و او را  
همین تا و او را و او را و او را و او را و او را  
بستفاست بر او حاجتی است بزرگ و بر ما نیست عظیم  
خانیج خاتم نبیها فرمودند کسبیبی الانین یعنی بر خود  
بر او و او را که هر دو مشور بر استفاست بر او را ای است  
خانیج ضمیر ما بد که استقامت کما مرضت حال خدا حفظ فرما شد  
چو این صوره رضوان کسبیبی خانیج در اول جوانی حکومند  
راست فرمود و چه قدر استفاست از ان حال حدیث  
خانیج که جمیع من علی الارض بر شخص خداست  
حاصلی خنبد انچه از ان صوره طلوعی و او را و او را  
شوقش بیشتر و ما بر شخص متصل تر مید خانیج این فرمود



و نخست واحدی انگارند و آنگاه بالاخر و جانرا  
و در باخت و بر فوق اعلی ششافت و از جود و لا اعلی جود  
علیه و قدرت و احاطه که بنصبه از آن مظهر و جود و مظهر  
معبود و و انکسافت و اقطار عالم ظاهر شد خاسته از آن جان  
ازلی و شیراز در سینه سین خطا برسد و شکست خفت و  
مع ذلک باز که زما فی آثار علیه و قدرت و عظمت و  
از آن جوهر الحویر و بحر الجود و حسیع بلا و طاهر شکر  
از هر طبله می آید و اشارات و دلالات و علامات آن  
لاهیوتی جوید و است و چه مقدار قلوب صافیه رقیقه که از  
آن شش از این حکایت نمودند و چه قدر سخاوت علمی از  
آن بحر علم لدنی که احاطه نمود حسیع ممکن را با آنکه در  
هر طبله و مدینه عین عکلا و اعوانه بر شمع و در آیه ان بر  
خاستند و مکر غفل و حسد و ظلم بر و فساد بستاند و چه  
نقص قدسید را که جوهر عدل بود و در نسبت ظلم کنند  
و چه بسا کل را و هر که صرف علم و عمل از آیه ان خطا بود

بعدترین عذاب پاک نمود فرستادن پاکست هر یکس از  
این دو جرات آدم هر یک بزرگوارند مشغول بودند و در  
جوابی تسلیم و رضا طاعت و عبادت این دو جرات را  
تسلیم نمودند و تصرف فرمودند که بخوار دادند انجمن  
بر آدمی بخشیدند و بخوارشش امری بخشیدند رضا برضای  
دادند و دل بخوارشستند حال قدری تفکر نمایند آیا  
حسین تصرف و احاطه از احدی در امکان طاعت هر چند  
و جمیع این قلوب خفته و ناتوانند محضه بکمال رضا و  
موارد قضا نشاءند و در مواقع شگایت خوشگوار از این  
ظواهرند و در مواعیل حاجت برضا از اینان مشغولند و این  
بقیه هم معلوم است که کل اهل ارض چه قصد ارض و نفس  
و حدود باین احوال داشتند خفته از بیت داند بجا  
اظاعات صدی معنوی را عفت فرزند رستگاری و کسب  
فلاح و نجات ابدی میداشتند یا هرگز در هیچیک نماند  
از عباد ام تا حال حسین خوشحالی و در بلاد و اقصاء و این

چنین ضوضائی در میان عباد ظالمان و با شهیدان  
و ادبیت محل اوج جمیع ناس شده و محل خلاصت جمیع  
عباد و کوی صبر و عالم کون آنرا مصطفا رسان ظالمان  
و عباد را در کافران عالم از فخلان موجود گشت باری  
جمیع این وقایع طایفه و حکایات دارد و فکر فرمایند  
تا بر عظمت او در بندگی آن متعلق گردید تا بنیاست چنین  
روح لطیفان در وجود او شود و بر کسیر اطفال  
تسلیح و طالعش شود و خدای واحد با دست که  
می آید فکر نماید علاوه بر وجه انعطاف مقرر و در آن  
ذکر و بهین زد و سبب و لمن اهل ارض بر این توان  
میدان سلیم و انعطاف و عظمت دلیل و اگر حجت بر حقیقت  
ایمان است و در هر آن که تفکر کرد و اعتراضات جمیع  
مردم از عباد فضل و محبت اهل فرمانی در این امر محکمت  
در اشخ و ثابت بر میبوی زیر که جمیع انچه و انقضد و است  
قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام از آن خبر و او را

اگر چه این بنده را در او که او را حاکم و حاکمیت جل بر انداخته  
و کوه نظریه است. اینجا چه خبر و این که که شایسته انتقام  
و که میسر نام. این که فی الحقیقه چه بسیار نیست زیرا که آنچه در  
شده به جمیع ارض و من و عیال را کافیه است و فی الحقیقه همین  
کتب و برادران و در این مختصر ذکر شده بهیچ که اگر کسی  
صدای ناله نماید جمیع اسباب و کمالات الهی و امور غایب و در این  
حقیق و حقیقی و الا در آنچه ذکر شده و او را که نماید و بگویند  
همه ناموس بر یکسان و یکسان نیستند لکن آنچه در این  
می نامیم به نسبت تفاوت فخر تر از آن شود و احاطه این  
مخلوق مضطرب گردد و همچنین جمیع الهی بر عالمی و دانی  
عالم و نام و بالغ گردد و از جمله احاطه نیست که میسر آید  
اذا قدرت است بر حق تعالی اهل الشرف و العزب عالمی  
قدری از صوابی از فطوح نویشید و بر طرف و خارج  
کردید و تفکر است در خرمین عالم و بهین هستند و بنظر خود  
که اگر نسبت این اثر کشنده چه میشود که جمیع مردم با اطفال

جب و طلب حق بعد از ظهور رابل حق بر لعن نماید خاشا که  
ست خا از حدیث میشود و این و آنست که سبب نوح و  
و رسوم و عادات او است که عهد ناسن باین عهد  
گشته اند و الا اگر حال بر همان رسوم و اداس  
نماید و قصد حق کند مرد را بخد بان مشغولند و بکوشند  
مختلف و فساد و در ملک ظاهر شود و مصدق و مثبت  
حدیث شریف قوله تعالی یوم یبع الذراع الی شیئی کریم  
چون منادی می کند نه از دای مجتبات قدسیده بود  
با فطاع تمام بخواند از آنکه که دور است و این دنیا  
الهی این نمی خفت بودی است لهذا این همه آفتستان  
و امتحان رسید و در حال مرد را ملاحظه نماید که هیچ ذکر  
این احادیث حکم را که جمیع خلا هر شد بنیستند و  
ان احادیثی که صحت و سقم این معلوم نیست تنک با نفا  
حسته اند که چرا طلا بزنند و حال آنکه آنرا هم که فصل  
نموده اند طلا بر شد و با بر گشت و اما در علات است حق

مجلس ششم و وسط سارال رخ می شود و کعبه عباد و در تیره چهل و دو  
سکره دان نامند و اندوایند که در قدر از آیات فرخنده  
و آیات محقق که جمیع آیات بر شمع و حکم جدید  
و امر بر جریع بار قضا می کند که خلعت موهوب بر سر صیبت فرغان  
حکمران بد خاوند بود و در نصاری چون حسن فرمایند و در  
حکمران است که بر شمع جدید و امر بر جریع خراست و عادی  
ذی است که میفرماید این اندیش بر تقدیر انقضای و این  
و این اندیش را عاده القدره و استرید و در زیارت میفرماید  
اسلام علی بن ابی طالب سید الوجد اند خیر سیرت الهی  
کفایت سیرت قال و یصنع ما صنع رسول الله و جدید ما کان  
قبله کلام رسول الله امر ایجاب که حال ملا حظ فرمایند که با  
وجود امثال این آیات چه استند لایها بر عدد شصت  
و حکام می نمایند یا اینکه مقصود از هر طور ظهور بتفسیر و تفسیر است  
در کائنات عالم شصت و چهار و ظاهر آن باطلنا چه اگر در حق  
اصوات ارض تغییر نیاید ظهور مظاهر کمال لغو خواهد

لوا و با آنچه در محکم که از کتب مشهور و معتبره است غیر  
عقود من بنی ماشه صبی و کتب و احکام جدید الی ان قال  
و اکثر اهل علم و اهل علم و در مقامی دیگر از صاحبان محققان ذکر  
چنانچه که فرمودند و بعد از این صبی من بنی ماشه و یا مرآت کس  
معتقد و مود و کتب جدید سالیح ان کس کتب جدید  
علی الحرب شدید فان یحتمل نه ششیا فاسر حوالیه خوب  
و حسیست اندرین و شرح عقیدین را عمل نمودند و اینک سیر  
کر کشیدند که جانی از بنی ماشه خطا هر شد و بخواند و مردان  
جدید الهی و احکام بدیع را بنی ماشه تاسید و بی و مع ذلک  
اجمع حکم کفر و حشر و مع از ایمان بان کسند مکان و ان  
و فرستیدند و بی ان نور ماشه و ظهور سبب حافی مکر با شریک  
کشید و و قبه های رکنند و دیگر ملاحظه حدوث علانیه  
که یک صریحی در کتب مذکور است با وجود همه این حاشیه  
فلا بد و مدله و اشارات و انچه محققان جمیع تاسیس از حوا  
صافی محشر و بیان مضرر شد و اند و بظلمت

و طایفان اقبال نمود و اندو با این روایات وارد و  
حکامات نازل میگردید و نخستان را بر این است و اگر چه  
حق بیانی فرماید که مخالف فتن و جوای این کرد و او  
فی القدر تحریف نمایند و میگردانند این مخالف قول ائمه دین  
و انوار رسین است و در ششوی متین چنین مری و حکمی صادر  
نشد و خاتمه الیوم امثال این تحریف می بخاند و از این  
جمله فانی غیبه پس سر شده و میشود حال این را است را  
ملاحظه نمایند که چگونه از قبل این جمیع امور است را اخبار  
فرموده اند و بر بعضی ذکر فرستاده و در بطور منجی نام  
صبی ذو احکام جدید فرموده «فی سس ظلم بحیه اجد و  
اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم شیء لم یطیعوه فقیه لولن هذا  
مخالف با عهد نامه ائمه الدین الی آخر فرستاده و حدیث  
خاتمه الیوم جمیع همین حکامات را اعاده می نمایند و شاعر  
بر این فرستاده که آنحضرت بر عرش نعلنایان جالسند و  
کسی بکلمه یارید ساکن و هیچ اوزانکی بسبقت نیاید



بر کیفیت ظهور و و جمیع عرفانی احاطه نماید بکسب  
امر او و جمیع قیامتیه قیام و ضوابط و تمام  
امور با مراد محنت و اجاب و مساوی او با مراد مخلوق و قد و  
او موجود و دوست مظهر اسرار الهی و مبتدین حکمتهای  
غیب صدفی چنانچه در بحار الانوار و عوالم و در  
مجموع از صدا و قیام محمد و اراد شده که فرموده اند  
بعده و حضرت و جمیع قیامتیه با جمیع بر اثر اسرار  
ظهور و انوار حقیقی و غیره و قیام قیام  
خمس و جمیع و آخرین حرف و حال ملا حظ فرمائید که  
علم را بیت و هفت حرف و جمیع فرموده و جمیع  
از او و قیام و حرف و از این فرموده اند و  
این دو حرف و هفت شده اند و صفر و قیام و  
صفر و جمیع این بیت و پنج حرف را از این بیان  
قد و جمیع و حضرت را ملا حظ فرمائید که در شمس و حضرت  
کلی این و اسرار علی و ارفع از عرفان و اورا

کل لوی است و امری را که بسیار اولیا و اصحابان  
اطلاع یافته و یا با مر سبب هر یکی از آنها از دست  
بجای رها شود و معلوم و او را که ناقص خود می بیند  
می کند اگر مطابق شیوه بد و فساد است احسب این که اگر  
بمعنای او بگویند این هم آن کار است پس هر چه  
بسیار این حدیث مذکور را بر هر چه عمل نمایند که هر  
بر طبق مطالب غیبیه و امور است بدیهه حدیده است  
و در تمام اینها است و این امور است بدیهه سبب اختلاف  
با سبب و تمسک به جمیع علما و فقهاء حکم بر حق است و  
اصحاب و کنند و هر چه این را بر خلاف است حیا می  
خاند و کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در و  
فایده می رسد حدیث کمال موسی و یسای و صبر ایوب  
قدال و لای نه فی زمانه و شهادتی در سهم کاتبان  
روسیس ترک و آله علم فقیهون و کبر و نیکوین  
حاضین مرعوبین اولین و آخرین الا رض بدما هم و فیض و

والله في سائرهم ذو لکس ولسانی حقا حال ظاهر  
فرماید که حرفی از این حدیث باقی نماند که آنکه خلاصه  
چنانچه در اکثر آثار کتب تفسیریه ثبت شده و در هر مبدی ایستاده  
است فرموده و بویالات و شهرها گردانیدند و بعضی را  
سوخستند و مع ذلک هیچ فحشی نکرده اند که اگر تا غم موحد  
بشیرینیت و احکام قبل صیوت و طایفه و دیگران که این تمام  
برای حدیث و وجه این اختلاف ظاهر شود تا آنکه حال  
این اصحاب را واجب دارند و از دست این را و اح  
مقدّمه را سبب وصول به این خرب کشند و در  
خلاصه فایده یک چنین است این مورد را و در افعال نازل  
و احادیث قبل از آنکه در خانه در و وضعه کافی و در بیان  
زور را میفرماید و فی روضه الکافی عن معویه بن جهم  
عن ابی عبد الله قال تعرف الزوراء قلت جعلت فداک  
يقولون ان بها فجدا و قال لا ثم قال دخلت الری قلت  
ثم قال اتيت سوق الهدوء قلت ثم قال رایت

حاصل شود و چنین طریق تلک الزور را بشمار فیضان  
رحمت است و در خلاص کتب مصحح انشاء وقت مشتمل بر  
صفت او و او را بگویم نیست حکم را بر صاحب انحضرت که از  
جمله بیان فرموده اند و حال ملا خطره فرمایند که زور را موصوفت  
این روایت در ضریبی است و این صاحب را در انظار  
دیدترین خدایت قبل رساندند و جمیع این وجو است  
قدسی را باجم شمس نمود و چنانچه در حدیث مذکور است  
و شنیده اند و بر همه عالم واضح و بهرین است حال چرا  
این خرافاتین در ضریب این عادیث که جمیع این مشتمل  
در وسط است و ظاهر بر شد فکر نمایند و اقبال حق نمی جویند  
و بعضی عادیث که معنی آنرا در آن نموده اند از حدیث  
مطالعه اند و احضرت اند و بهر ترتیب که اند نیست  
امور که از احضرت فیضی حاصل می گردد که نیست که عباد  
بن محمد بنو یارید فیضی از تلک الزمان شریفان و غایت  
استقامت و محبت لغت و این جمیع کم بود و از فیضی و غایت

بیان هستند عاقلانیم که چنین مثنی نمایند و بر وجهی  
و نور ربانی و صرف ازلی و مبدی و ممتدای مطلق هر چه  
در مرتبه هستی حاشا و اوردند و نه انداختند و این که در او  
شد و بقدر اول و ادراک و علم و تفکیک نمودند و بان مظهر  
همه نامی ربانی و خاصه نمایند اگر چه جمیع این و صلا  
دید و میشود که شخصی را هر که از ذراتی قوم است و تنها  
معارضه بر چنین و همچنین در هر مبدی بر مثنی و بکمال می  
سرچیز بد و اصحاب این سلطان و وجود و وجود مطلق و در  
که بهما و محرم الفاخر نمایند و از دست ظالمین شوند  
شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انصراح جان و در با  
و که با مشاچه میشود تفکیک بکمال زهد و تقوی موصوف  
و معروف است فقیهی که جمیع ناس را طاعت او را  
فرض نمایند و تسلیم سرکش را لازم دانند بجا برید و بان  
صلح بخیر الهیه قیام نماید و بنده های جدد و اجنبیا و بندگان  
بر چنین دینست تا آن ناس باری بید و ایدیم که اهل

بیان تربیت شود و در هر طریقی طریقی نشانند و در  
تختای روح ساکن شود و حق را از غیر میزد و چسبند و بین  
باطل با بدید و بصیرت بینند اگر چه در این آیات  
حدی و زبیده که قسم بر بی وجود او غیب و شود که در  
اول نبائی وجود عالم را از آن اولی نه تا حال چنین  
خل و حید و فیضانی ظاهر نشود و نخواهد شد چنانچه  
که در آنکه انصاف را بنشیند و اندر آیات خلایق بر  
استدلال اند و در مخالفت این عقیده اتفاق نموده اند  
و از هر جهت روحی آشکار و از هر سمت قبری طهارت آشکار  
با حدی در امری قضا و عود و م و نشسته بر تری بنشیند  
مع بر نفسی مصباحی بود و در نهایت صواب و در فضی  
بنفایت بر و بار و در اینجا با فقر است فقر بود و با حق  
و غلط و در کمال تسلیم و رضا مع ذلک فوالله الذی لا  
اله الا هو ما اندر استقامت و با سوار و خضار که از اعداد و  
و اولی انگشت و در شد و تر و آنچه از اجزاء و اوست

سعد و هم گرفت و خفت و بخت باری چه اطفال را نمایم  
که امکان از اگر انصاف باشد طاقت این بیان ندوان  
جهد و اول دور و این راضی چون فی الجمله بر امور است  
محمد حبیب اطلاق یافت از قبل جدا جرت خستیا نمود  
و سرور بیابانهای خستیا ق نهادم و دو سال و حده  
و صحرای جبر بر سر بردم و از عید غم جباری بود  
و از قبح خود در خطا بر چو یالی که قوت دست زد  
و چه ایام که جبر است یافت و باین بلای نازک  
و زنیای شود آره خواله ای شعی بید و کمال سرور و سرور  
بود و نهایت فرج مشهور زیرا که از ضرر و نفع و محنت  
و ستم نفسی اطلاع نمود و بخود مشغول بود و روزی که از سوی خلا  
و خاقل از انبیکه گفت فضا ی الهی اوسع از خیال است  
و تیر تقدیر او مستحسن از تیر سراسر از انکه مستحسن است  
نه و او را ده اکس با جز خضایار نه و قلم خدای این جرم  
خیال مر جبت نبود و سافر قرا امید و همت نه

و مخصوص جریان خود که محل اختلاف اجاب است نمود و  
اختلاف اصحاب نکردم و نسبت ضراحتی نشود  
و علت خزن قلمی کردیم غیر از آنچه که در خیالی خود  
و امری منظور نه اگر چه فرضی محلی است و بهوای خود  
خیالی نمود باری تا آنکه از مصداق حکم رجوع صا در  
شد و لا بد استیلا نمود و راجع شد و یک قلم خارج است  
و ذکر آنچه بعد از رجوع خلا خط شد حال و و مستند  
که اعداد و احوال این عهد خانی نه است سبی و احوال  
و در حد خانه جمیع شده اند مع ذلک نفسی از  
اجاب نصرت نمود و وجود خانی منظور نیست  
حکما در حوض نصرت نه که متوالی و متواتر و لا و فضائل  
حیث اطل و در عهد و این عهد و در کمال رضا  
مکلف حاضر که استاید از خفایت الهی و خفا  
اخر ف ذکر مشهور و کسب لفظ و کلمه علی خدا شود  
و جان و در باره و اگر این خیالی خود خوانده می نظر



ما در آدرین بلد تو خفت می نمودم و کفایت سست داشت  
القول بلا حول و لا قوة الا بالله و التمسد و التماسه و التماسه  
صاحبان هوش که از صیای حبش نوشید و اندوگانگی  
غش برده استند اندو لال و بر بان و حجت را که هیچ  
بر این امر بیع و ظهور نیست الا بیست اظهار شمس و خورشید  
چارم شاه فایده حال احوال خلق را از جمال الهی  
و اقبال از نبوی نفسانی ملاحظه فرمائید مانند چندین است  
صفت و اشارات محکم که در فصل اکبر که در این کتاب است  
درین جایه و این حادث و رخ که اصحیح از بیان  
قیامت از عهد عقل و معروض شده اند و چندین  
که با دراک خود مطایقی یافت اند و معنی انرا و دراک  
نموده اند متشکک بظواهرنا شده و از رسالت خمر و  
و بکمال و زلال بیرونال جمال که زلال محروم و ناموس  
مانده اند ملاحظه فرمائید که در اخبار سست ظهور آن هیئت  
نور و جم ذکر فرموده اند مع ذلک شاعرانده اند و

فصلی از هوای خسرو شطوع شکسته اند فی حدیث المفضل  
سل من الصداق خلیف یا مولای فی ظهوره فیا علی  
استقام فی سته استین بطور سرور و مصلو که به باری تکریمت  
از این جهان که چگونه با این شایست و اخصی لا ینحدر  
چرا زخم و اندامش را که حسن و حسن و استقام که بر آن  
خلاصه فطرت الهی و ارشد و را خوار خلیل ذکر شده فی  
انجیل آن فی قاضی اربع علاج است من بر بعد بی موسی  
و همی و یوسف و محمد اما اعلان شده من موسی الکوف و  
الاسطار و انا اصلا در تن صبی با قاضی و حق و اعلی  
من یوسف انجیل و بقیه و اعلی در تن محمد بطور بار  
سل خیر آن با این حدیث باین محلی که جمیع امور است  
مطابق است و اخصی در کوفت برود اندک ذکری  
تستند شده و کلان ندانم که بعد از  
من نماز بکتاب آن است صبی من بیا و ما انا جمیع من  
فی ظهور و بر انجیل معلوم بود که اخصی بر سوره و حال

در تیره را در میان است بیانی بر حسب طایفه بر پی ریز و تقاطع  
و حجاب فرموده و میفرمایند تا کس بر آبی باشد و آیه  
کنند و نورانی را نه نمایند تا سالکین را به معارج  
قدس رسانند و طایفه این را بسیار بنسبت کنند و خاندان  
خاکور شد از زیارت کثرت و آیات واضح و سمانانی  
با حجاب و کسرت فرموده و میفرمایند تا مقلدین را بخی و در کس  
شماران خود و اندک ظاهر شود و خاتمان را به هر که در و نیست  
که صدای حق بن محمد میفرماید و الله یخصم و الله یغیر ما یشاء  
میزان الهی و محکم است صدای که جبار و خود را بان استخوان  
میفرماید و احدی پی بیانی این بیانات نبرد مگر قلوب  
مطلونه و نفوس رنجیده و افنده محرومه و مقصود و در اشتباه  
است که بیانات معانی ظاهر است که مردم او را که غفلت  
نموده و نیست نیست که میفرماید بکل علم سبده و حق و حجاب  
و کس برین افتاد کس الا و احد و انوار عالم العالی عظیم است  
باقی الوجود بین التمسک و ایضا قال خلن کلکم بکلمه

و نه در منصب احدی و سبب این وجهی و آن کفایت منها المخرج  
باری فکر انراست برای آنست که از بعضی روایات  
و بیانات که در حاکم الکتاب اماران ظاهر شد و منطبق  
نشود و جعل بر عده در آن خود نمایند نه بر عده معلوم  
حدیث زیرا که نزد آن عباد معلوم نیست که مقصود آنست  
درین حد و دخیال خود از حدیث مستفاد و بدو سبب  
عباد انگونه عباد است خود را از فروضات مخصوصه  
و از این سوال نمایند تا آنکه بر اینست و در عباد  
ظاهر و واضح شود و لیکن احدی از اهل رخص مشایخ  
نمودند که طلب حق باشد تا آنکه در مسائل عامه خود  
مطابق احدیه نماید کل و در رخص شیخان ساکن و باطنی  
و عظیم منج و کبر است افضل بهم که معلوم و خیال که  
نموده اند فی اینامه و کذا که بعضی علی الذین کفر و بعضی  
علی الذین هم کافران یا تیکید و آن و آخر فالتوکل بقوله انی  
و من یحیی عن ذکر الرحمن یحقق استیصال فیه و قرین

و من عرض حق و گری فان معیت ضحکا و کذا لک  
من قبل نوادتم تحلون

الفرزدق بن الیاء و الهیار و هندام علی بن کسیر لند  
الورقانی سیدرة المنتهی بنجان ربنا الی علی ۱۵۲

قدت الکتاب علی بر قتل  
الکتاب الی فی

شهر الحیدره

۱۳۲۰

بنجر

BIBLIOTHECA

DE L'UNIVERSITE

DE L'ALGERIE